

# فرمان یا فرمایشات

سلسله‌ی پژوهش‌های یارسان  
با نظارت  
د. محمد علی سلطانی  
شماره ۳

# فرمان يا فرمايشات

به اهتمام

د. فؤاد بوزكورت

ترجمه

مریم سلطانی

همه حقوق محفوظ است  
انتشارات آراس  
خیابان گولان - اربیل اقلیم کردستان عراق  
آدرس الکترونی: [aras@araspres.com](mailto:aras@araspres.com)  
پایگاه اینترنتی: [www.araspublishers.com](http://www.araspublishers.com)  
تلفن: 00964 (0) 224 49 35  
انتشارات آراس در ۲۸ نوامبر سال ۱۹۹۸ تأسیس شده است

### فرمان یا فرمایشات

تحقیق و بررسی: د. فوآد بوزکورت  
ترجمه از ترکی استانبولی: مریم سلطانی  
ویراستار: محمد مجد  
شماره ترتیب کتاب آراس: ۱۱۷۱  
نوبت چاپ، یکم ۲۰۱۱  
تیراژ: ۵۰۰ نسخه  
شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۱۱/۷۲۱  
صفحه‌آرایی و طراح جلد: آراس اکرم  
تصحیح و ویراستاری متن فارسی: د. محمدعلی سلطانی

## فهرست مندرجات

۲۲	جمع چهل تن (بخش ۱)
۲۸	مصاحبت علی و پیامبر (بخش ۲)
۳۶	پیر (بخش ۳)
۴۵	مرشد (بخش ۴)
۴۸	رهبر (بخش ۵)
۵۰	ذاکر (بخش ۶)
۵۲	صوفی (بخش ۷)
۶۱	مرید (بخش ۸)
۶۴	طالب (بخش ۹)
۷۲	مجرد (بخش ۱۰)
۷۴	مصاحب (بخش ۱۱)
۹۴	آشنا (بخش ۱۲)
۹۶	پشیننه (بخش ۱۳)
۹۸	گذشتن از ارکان (بخش ۱۴)
۱۰۰	اقرار پسر (بخش ۱۵)
۱۰۴	اقرار دختر (بخش ۱۶)
۱۰۵	یک به ده کردن (بخش ۱۷)
۱۰۶	حفر اجاق (بخش ۱۸)
۱۰۷	نیاز (بخش ۱۹)
۱۰۹	دار (بخش ۲۰)
۱۱۱	نفس قنبر (بخش ۲۱)
۱۱۲	سرقه (بخش ۲۲)
۱۱۴	طریقت آغاز کردن جبرئیل (بخش ۲۳)
۱۱۵	تاج (بخش ۲۴)

۱۱۷	جوانمردی (بخش ۲۵)
۱۱۸	هو (بخش ۲۶)
۱۲۱	مدح امامان (بخش ۲۷)
۱۲۵	عالم کبیر، عالم صغیر (بخش ۲۸)
۱۲۹	ولایت‌نامه (بخش ۲۹)
۱۳۰	آغاز طریقت با درخت طوبی محمد (ص) (بخش ۳۰)
۱۳۳	طریقت نامه (بخش ۳۱)
۱۳۸	طالب (بخش ۳۲)
۱۳۹	مردن پیش از مرگ (بخش ۳۳)
۱۴۶	شهر رضا (بخش ۳۴)
۱۵۱	تصدیق و تسلیم (بخش ۳۵)
۱۵۳	تسلیم رضا (بخش ۳۶)
۱۵۷	چهار باب (بخش ۳۷)
۱۶۲	مقام‌ها (بخش ۳۸)
۱۶۶	سه سنت و هفت فرض (بخش ۳۹)
۱۷۳	راه طریقت (بخش ۴۰)
۱۷۹	دوازده ارکان (بخش ۴۱)
۱۸۴	پرسش و پاسخ (بخش ۴۲)
۲۰۱	مذهب شیعه (بخش ۴۳)
۲۰۴	فقرنامه احمد یسوی (بخش ۴۴)
۲۱۵	منابع
۲۱۶	نگاهی به احوال و آثار فوآد بوزکورت

## هو

بویروق (= فرمان = فرمایشات) کتاب مقدس قزلباشان علوی است که از اهمیت و اعتباری ویژه در بین پیروان آن نحله برخوردار است؛ دستورات و فرامین این کتاب مقدس را منسوب به حضرت امام جعفر صادق(ع) می‌دانند و از آنجا که پیروان طریقت شبک (= شاه بغ (خدا) = شاه بیگ = شایگ = شبک) که در واقع واژه‌ای کُردی است و قزلباش که واژه‌ای ترکی و عنوان اعتقادی نظامی این نحله است و هر دو به پیروان شاه اسماعیل صفوی و نیاکان او گفته می‌شود، که آرا و اندیشه آنها دربرگیرنده راز و رمزهای ژرف علویگری است، چون در زمان شیخ صفی‌الدین اردبیلی و بازماندگان او تمامی طریق علوی با داشته‌ها و پنداشته‌ها و اسرار و آداب و رسوم خود در ذی‌طریقت صفوی و سپس در دایره قزلباش وارد شدند، تمامی آنچه را امروز در نحله‌های علوی جلب توجه می‌کند و اندیشه صاحب‌نظران و محققان و پژوهشگران را به خود مشغول نموده است، باید در کتاب ارزشمند و ارجمند بویوروق جستجو کرد. در واقع این کتاب اساس دارالتقریب نحله‌های علوی است و به تمام و کمال در این آئینه ریشه‌های آداب و رسوم یارسان، بکتاشی، قزلباش، علوی و شبک در آن بخوبی مشاهده می‌شود. محوریت حضرت امام جعفر صادق(ع) در بین عرفای اسلامی بویژه عرفای حوزه خراسان که زادگاه اندیشه ژرف علویگری در تمام کشورهای اسلامی ایران، ترکیه (عثمانی)، عراق کنونی، سوریه (شام)، آلبانی، مصر و بسیاری از کشورهای اروپایی می‌باشد، خود بحثی مفصل و مستقل است که در حوصله این مقال نیست.

لازم به ذکر است که صوفی و صوفیگری در کتاب بویوروق به معنی متداول و معمول آن در عرصه عرفان و تصوف نیست، بلکه به معنی خاص و به پیروان خاندان صفویه و شیخ صفی‌الدین اردبیلی اطلاق می‌شود.<sup>۱</sup>

---

۱- صوفیان قزلباش = شبک به سبب بیعت با خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی و تشرف به طریقت صفویه، صوفی خوانده می‌شوند، اما از لحاظ آداب و ارکان به طور کلی از مکاتب صفویه مجزا و گاه معارض و متضاد هستند. سکوت نفحات الانس جامی

خوشوقت و سعادتمندیم که توانستیم این متن مستند و معتبر را که حاوی پیوند زیربنایی و پیوستگی اعتقادی بین نحله کاکه‌یی (= یارسان = اهل حق) و شبک (= قزلباش) می‌باشد، در زمینه پژوهش‌های یارسان با نظارت و راهنمایی مستقیم خود، برای نخستین بار در طول تاریخ علویان به زبان‌های فارسی و کُردی به یاری عزیزان همکار ترجمه و ارائه نماییم.

توفیق از حق می‌طلبیم و سلامت و سعادت یاران همراه را از سلطان حقیقت خواستاریم.

د. محمدعلی سلطانی

---

درباره طریقت صفویه و نیز منابع نعمت‌اللهیه و سایر طرایق صوفیه از همین تقابل و تضاد نشأت می‌گیرد....



## پیش‌گفتار

کتاب فرمایشات امام جعفر (ع) یا به طور مختصر (فرمان) نزد علویان حائز اهمیت بسیاری است. این کتاب به مثابه راهنمای طی طریق و دستورالعملی است که مبانی اصلی حیات علوی را دربرمی‌گیرد. اگرچه نویسنده کتاب به طور یقین و قطعی مشخص نیست و لیکن گفته می‌شود که توسط «بساطی» نوشته شده است. این کتاب که سبک و سیاقی شعرگونه دارد، حاوی نکات نظری و عملی بوده و از منابع مورد اعتماد علویان محسوب می‌گردد. ساختار زبانی اثر، نامسجم و ناهمگون است لکن به لحاظ محتوا بسیار مهم شمرده می‌شود.

این کتاب شباهت‌هایی نیز با کتاب فقرنامه منصوب به احمد (پساوهای - یسوی - ) دارد و رنگین‌کمانی است از غنای عنصر باور و داستان.

مطالعات و بررسی‌ها روی کتاب فرمایشات از حدود ۲۵ سال پیش آغاز شده است. موارد مبهم و معماگونه که در چاپ نخستین کتاب موجود بود، طی این مدت با مطالعات انجام شده در چاپ‌های جدید روشن گردید. رواج و تداوم مراسم مخصوص علویان که در این کتاب ذکر شده است، (در بین آجاری‌ها - <sup>1</sup>Tahtacilar -) در گشودن این معماها یاری‌گر بود.

بدینگونه «کتاب را با تک‌تک کلمات و متن اصلی و پاورقی‌های آن تنظیم و مجدداً آماده چاپ کردیم بدون این که در مفهوم آن کوچک‌ترین تغییری ایجاد شود. برای اصلاح مفاهیمی که نامشخص یا دارای نقصان بود، موارد اصلاح شده را داخل پرانتز مشخص کردیم. برای تکمیل کار تغییرات انجام شده در ساختار اثر را نیز در یادداشت‌ها (پاورقی‌ها) ذکر کردیم.

بی‌شک درست آن بود که نسخ موجود از اثر و شماره صفحات بر اساس آنها (در ذکر

---

۱- Tahtacilar که در لغت به معنی درودگران و چوبکاران است، گروهی از علویان در ترکیه هستند. این گروه در منابع فارسی «آجاری‌ها» نامیده شده‌اند. مترجم

مطالب) ذکر شود، اما در این صورت هیچ مؤسسه انتشاراتی حاضر نبود هزینه فراوان چاپ و نشر آن را بپذیرد. از این روی ما صفحات چاپ «صفر آیتکین» را مورد استفاده قرار دادیم و اثر را براساس آن تدوین کردیم. علاوه بر نسخه از میر که مورد استفاده صفر آیتکین است، نسخه مالیتا نیز در دسترس ما قرار گرفت و در نهایت معتقدیم که توانستیم اثری کامل و قابل فهم منتشر سازیم؛ اثری که علاوه بر محققان، برای مردم نیز قابل اعتماد و قابل درک باشد.

## در خصوص فرمایشات

کتاب حاضر که به اسم کوتاه خود «Buyruk» یعنی فرمان خوانده می‌شود، از پرخواننده ترین کتب در بین علویان است. وجود نسخ فراوان از این کتاب دلیلی بر این مدعاست. کتاب طی اعصار دست به دست گشته و به عقیده علویان، شارح و در کنار قرآن کریم است. اهمیت فوق‌العاده‌ای که علویان برای این کتاب قائل هستند، ناشی از آن است که این کتاب در بردارنده عقاید، عادات، رسوم، اساطیر و سرگذشت آنان است. اثر با ساختاری این چنینی دستورالعمل طی طریق و به عبارت بهتر قانون اساسی آنان به شمار می‌رود. کتاب راهنمای زندگی طبقه‌ای از مردم است که در طی اعصار بارها تجدید چاپ شده است. کتابی که وجود آن نادیده گرفته شده است.

این اثر در میان علویان به نام «فرمایش امام جعفر<sup>(ع)</sup>» یا به طور مختصر «فرمان» شناخته می‌شود. برخلاف این که این نام در بین علویان تغییرناپذیر است، در چارچوب بررسی‌های علمی، اسامی متفاوتی برای اثر ذکر شده است. نخستین کسی که از این اثر سخن به میان آورد، پروفسور دکتر فؤاد کوپرولو بود. به عقیده وی، نام اصلی این اثر (مناقب الاولیاء) است.<sup>۱</sup> وی با استناد به نسخه خطی موجود در کتابخانه شخصی خود اطلاعات مختصری در خصوص مؤلف محتوای کتاب ارائه داده و بر اهمیت و ارزش.

کتاب تأکید کرده است. پس از آن نیز اظهارات وی در چارچوب علمی پذیرفته شده است. در نخستین چاپ کتاب نیز نظریات کوپرولو مورد استفاده قرار می‌گیرد.

صفر آی تکین در پیشگفتار کوتاهی که نوشته، اسامی متنوعی برای کتاب ذکر می‌کند؛ «فرمایش امام جعفر»، «مناقب‌نامه»، «مناقب اولیاء» و «فتوت‌نامه» از آن جمله‌اند.<sup>۲</sup>

وی در مجموعه «فرمایشات» اثر (مناقب الاسرار بهجت الابرار) تألیف سیدشاه ختایی را به خوانندگان خود نوید می‌دهد<sup>۳</sup> و لیکن آی تکین که فعالیت‌های انتشاراتی وی ۷ سال پس از انتشار فرمایش نیز ادامه داشته، بنابه دلایلی قادر به انتشار اثر فوق‌الذکر نمی‌شود. در اثر علمی که مدت‌ها بعد منتشر می‌شود، نظریات کوپرولو مورد تأکید مجدد قرار می‌گیرد.

محمد اروز (Eroz) برای جلب نظر ترکمن‌های قزلباش دو متن مکتوب را دستمایه تبلیغات خویش قرار می‌دهد. یکی از آن متون، اثر مناقب الاحرار منسوب به شاه ختایی بود که در بردارنده اصول طریقت و سخنان شیخ صفی‌الدین اردبیلی و فرزند وی شیخ صدرالدین است.

اثر دوم نیز کتاب «فرمان» بود که اروز آن را منسوب به شیخ صفی دانست.<sup>۴</sup> وی در خصوص این ادعای خود به اثر قدیمی عبدالباقی گولپینارلی استناد کرد.<sup>۵</sup>

معتبرترین اطلاعات پیرامون کتاب فرمایشات اطلاعاتی است که عبدالباقی گولپینارلی ارائه می‌دهد. بنابه اظهارات گولپینارلی، شاه اسماعیل صفوی که در جنگ چالدران مغلوب یاووز (Yavuz) شده بود و پس از وی نیز خاندان صفوی به منظور حفظ نفوذ خود در قلمروی عثمانی که بزرگ‌ترین حریف آنها به شمار می‌رفت، خلفایی برای علویان ساکن در آناتولی گسیل می‌داشتند و در ایران نیز خود را مروج و خادم مذهب جعفری معرفی می‌کردند. آنها سعی داشتند به واسطه خلفایی که به آناتولی اعزام کرده بودند، خود را در میان علویان منطقه به عنوان «امام» یا حتی مهدی یا دست‌کم طلایه‌دار و پیشقراول و نویددهنده (ظهور) وی معرفی کنند.

مؤلفی به نام بساطی که معاصر با شاه طهماسب فرزند شاه اسماعیل بوده است (۱۵۷۶ م) کتابی به نام مناقب الاسرار بهجت الابرار می‌نگارد که در میان علویان به نام «فرمان بزرگ» خوانده می‌شود.<sup>۶</sup> در پرتو این اطلاعات مشخص می‌شود که اسم واقعی کتاب «مناقب الاسرار - بهجت الابرار» است.

## نگارنده کتاب

بسیاری از علویان بر این باورند که کتاب فرمان از امام جعفر صادق [ع] بر جای مانده است. چنان که در بخش مقدمه اثر به روشنی تأکید دارد که همه گفتارها و سخنان ذکر شده در کتاب مربوط به امام جعفر صادق می باشد.<sup>۷</sup> علویان در این باور خود تکیه بر دو ۲ دلیل مهم زیر دارند:

۱- علویان آناتولی جعفری مذهب هستند.

۲- کتاب فرمان، در بردارنده مراسم، عادات، عقاید و اساطیر علویان است.

امام جعفر صادق [ع] که از سال ۸۳ هـ ق تا ۱۴۸ هـ ق می زیسته است، ششمین امام از دوازده امام شیعه است. وی فرزند امام پنجم محمد باقر [ع] است که به سبب عمق دانش و درجه علمی خود در بین ۱۲ امام شیعه موقعیت برجسته‌ای دارد.

امام جعفر صادق [ع] به سبب آن که در ابلاغ اعتقادات خویش پایبند انتظام بوده و در گفتارهای خود قواعد خاصی را رعایت می کردند، بانی تشیع است و گویی که بنیانگذار یک مذهب شمرده می شود. بویژه آن که علویان نیز خود را پیرو مذهب جعفری می خوانند. بر اساس آنچه از منابع بر می آید، امام جعفر صادق [ع] پانزده<sup>۸</sup> جلد کتاب در خصوص موضوعات دین و عقیده نگاشته است و لیکن امروزه بسیاری از آثار مذکور در دسترس نیستند. در این بین اثری که علویان آن را بسیار مهم می شمارند، کتاب «فرمایشات» است که به نام امام صادق تدوین گردیده و مورد بحث ما نیز است.<sup>۹</sup> آنچه که قطعی است، این است که نویسنده کتاب فرمان، امام جعفر صادق [ع] نبوده است و با توجه به روایات اسلامی، آیات قرآنی و احادیث منسوب به پیامبر است. کتاب فرمان حتی اثری نیست که بر اساس سخنان امام جعفر صادق [ع] تدوین شده باشد.

نتیجه مطالعات و بررسی ها ارائه نظریات متفاوت و متغیر در خصوص نویسنده کتاب فرمان است آنچنان که در خصوص نام کتاب نیز این چنین بوده است. در این راستا نظریه پروفیسور دکتر کوپرولو (Köprülü) اشاعه گسترده تری داشته است.

بر این اساس اعتقاد بر این است که نگارنده کتاب «فرمان» شیخ صفی جد شاه اسماعیل صفوی بوده است و لیکن در کتاب گفتارهایی از شاه ختایی نیز موجود می باشند و به انحاء مختلف سخن از شاه ختایی به میان آورده می شود. گرچه می توان تصور کرد

که این گفتارها بعداً به این کتاب افزوده شده است و لیکن این مسأله‌ای است که چندان در مخیله نمی‌گنجد و با عقل و منطق سازگاری ندارد.

بر اساس مدعای دیگری، مؤلف کتاب «فرمان» شاه اسماعیل ختایی بوده است و لیکن باید توجه داشت که این کتاب اگرچه به لحاظ محتوا مهم و ارزشمند است، اما به لحاظ نگارش چندان در سطح مطلوبی نگاشته نشده و این که این کتاب توسط سخنور بزرگی همچون شاه ختایی نوشته شده باشد، به دور از تصور و پندار است. علاوه بر آن، در این کتاب گفتارهایی از سخنورانی به میان آمده است که پس از شاه اسماعیل می‌زیسته‌اند و در این شرایط ادعای این که کتاب فرمان اثر شاه اسماعیل باشد، غیرقابل پذیرش است همچنان که ادعای نگارش آن توسط شیخ صفی نیز مردود شناخته شده است.

«گولپینارلی» بر این باور است که کتاب فرمان به نام بساطی نگاشته شده است<sup>۱۰</sup> و به سبب این که این نظریه قابل اعتمادترین نظریه موجود در این خصوص است، ما نیز آن را می‌پذیریم.

### متن و محتوا

کتاب فرمان به لحاظ آن که از کتب اساسی علویان است، در پی پاسخگویی به مسائل و مشکلات اساسی و پایه‌ای علویان می‌باشد.

«عبدالباقی گولپینارلی» محتوای نسخه موجود در نزد خود را از کتاب فوق چنین بیان می‌دارد:<sup>۱۱</sup>

- سخنان صفی‌الدین در خصوص وجوب علویگری و سنن آن
- مثال‌های فاقد اصل
- کلیات اهل فتوت و آداب آن
- اصل و نصب شاه طهماسب
- ۲۰ سروده هجدار از شاه اسماعیل با تخلص ختایی، یک شعر مردمی و ۸ شعر سروده شده بر اساس قواعد عروضی از وی
- ۳ سروده از پیر سلطان
- سروده‌ای از غلام مظلوم

۴- سروده از غلام همت

- سروده‌ای از شاعری با تخلص شاه عادل که با ابیات زیر آغاز می‌شود:

من علی اسماعیلی، سیر جهان می‌کنم،

ذوالفقارم در نیام خود آرام نمی‌گیرد، هر روز هزار خون می‌ریزد

- سروده‌ای هجadar از شاعری با تخلص غلام عادل

- سروده ای عروضی در قالب مخمس از شاعری با تخلص غلام عادل (به عقیده

گولپینارلی مراد از شاه عادل و غلام عادل هر دو همان شاه اسماعیل ختایی است)

- شعری از شاه طهماسب در مدح دوازده امام با ردیف پیر شاه و طبق قواعد عروضی

بدیهی است که نسخه موجود از کتاب فرمان در نزد گولپینارلی به لحاظ محتوا فراگیرترین نسخه کتاب مذکور است. نسخه صفر آی تکین و نسخه از میر از کتاب فوق که مورد استفاده ما نیز هست، بویژه از نقطه نظر اشعاری که در بالا بدان‌ها اشاره شد، دارای نواقصی است. تاکنون امکان دستیابی ما به نسخه گولپینارلی فراهم نشده و لیکن امید آن داریم که روزی نسخه فوق نیز در دسترس ما قرار گیرد و ما بتوانیم اشعار فوق را نیز به آن بیفزاییم.

نسخه مورد استفاده ما (نسخه از میر) تحت ۵۸ عنوان و سرفصل تدوین گردیده است. با بهره‌گیری از سایر نسخ این کتاب این ۵۸ قسمت را در ۴۴ قسمت گردآوری کردیم. کتاب «فرمان» که ما آن را تدوین کرده‌ایم، حاوی موضوعات زیر است:

#### ۱- اساطیر و افسانه‌ها

شرح و توصیفی است که تلاش بر تبیین اصل و اساس عقاید علوی و اثبات صحت آن دارد. در انتهای بحث به آنچه که علویان می‌توانند از آن بهره‌مند شوند و نیز احکام و قواعدی که پیروی از آن ضروری است، پرداخته شده است. بخش‌های موجود در کتاب فرمان که در آن نمونه‌هایی از [این گونه‌ها] دیده می‌شوند، عبارتند از: جمع چهل تن، مصاحبت پیامبر و علی، مرشد، ذاکر، مرید، رضا، محبت، تردید، دزدی، شرم و سجده.

#### ۲- مراسم دینی

در این بخش چگونگی برگزاری مراسم دینی علویان و شروط آن جزء به جزء شرح

داده می‌شود. گرچه پاره‌ای از مراسم دینی علویان که در این کتاب شرح آن رفته است، امروزه به دست فراموشی سپرده شده است. پاره‌ای از این مراسم فراموش شده مانند؛ اقرارگیری از پسر، اقرارگیری از دختر، ده به یک کردن اموال خانه، حفر اجاق تا همین اواخر نزد آعاجریان (Tahtacilar) مرسوم بوده است.<sup>۱۲</sup>

در بخش آیین‌های مذهبی کتاب به موضوعات زیر پرداخته شده است:

مصاحب، آشنا، پشینه، اقرار پسران، اقرار دختران، حفر اجاق، گذر از ارکان، حریف، مرگ پیش از مرگ و ۱۲ خدمت.

### ۳- اصول (مبانی)

در اینجا اصول اساسی علویان و شرایط آنها بیان شده، چگونگی رعایت این اصول و شروط تبیین گردیده و مجازات عدم رعایت آن اصول و شروط مشخص می‌گردد و اشاره‌ای به چگونگی حل مشکلات نیز شده است. بخش‌های ذی‌ربط در فرمان از این قرارند:

فرائض طریقت، چهل باب، چهل مقام، ۳ سنت، ۷ فریضه، حل مشکلات

### ۴- عرف، عادات و آداب

در اینجا مفاهیمی که می‌بایست بدان باور داشت و حرمت آن را به جای آورد، بیان می‌شود. این مفاهیم بر اساس آن که جاندار یا بی‌جان باشند، به دو بخش تقسیم می‌شوند: پیر، رهبر، ذاکر، صوفی، مجرد موضوعات مربوط به بخش جاندار هستند. در این بخش خصوصیات بایسته اشخاص فوق‌الذکر توضیح داده می‌شوند. علاوه بر اشخاص فوق ۱۲ امام، ۱۴ معصوم مطهر، ۱۷ کمر بسته که نزد علویان مقدس شمرده می‌شوند نیز در این بخش جای می‌گیرند. در رابطه با مفاهیم بی‌جان نیز موضوعاتی مانند دار، سجده، نیاز، تاج، اسامی خداوند، راه حل پاره‌ای از مشکلات و مسائل، ۴ عنصر اساسی در قسمت ولایت نامه شرح داده می‌شوند و مفهوم این موضوعات و بنیان آن بیان می‌گردد:

کتاب (بویروک = فرمان) به عنوان نظام‌نامه و آیین‌نامه علویان شمرده می‌شود. همچنان که در بخش محتوا توضیح داده شد، عقاید، مبانی، عادات، عرف، آداب و رسوم



و اساطیر علویان را شرح می‌دهد. لیکن «فرمان» متعلق به تکیه اردبیل است. در این خصوص می‌توان گفت:

در سده ۱۶ میلادی همزمان با روی کار آمدن صفویان در ایران، علویان آناتولی به ۲ بخش تقسیم می‌شوند. تکیه حاجی بکتاش و اطرافیان آن تحت نام بکتاشی‌ها در قلمرو دولت عثمانی قرار می‌گیرند و متقابلاً علویانی که به نام قیزیل باش (قزلباش) شناخته می‌شوند، در قلمرو دولت صفوی و در زمره حامیان آن قرار می‌گیرند.

در جریان این تحول تکیه اردبیل جهت جلب رضایت علویان قزلباش و کسب حمایت آنها مسیونرهایی به آناتولی گسیل می‌کردند. کار این درویشان عموماً تبلیغات لفظی بوده است. در دوران شاه اسماعیل و فرزندان وی، در اویش به طور مداوم به آناتولی اعزام می‌شوند و بدین ترتیب در نیمه دوم سده ۱۶ میلادی کتاب فرمان به عنوان اثر تکیه اردبیل و به صورت کتاب راهنما و به منظور جلب هوادار برای صفویان تدوین می‌گردد. به سبب هدفی که در تدوین کتاب فرمان مدنظر ما بوده است، جابه‌جایی بخش‌هایی در آن وجود دارد که در تعارض با عادات و عرف بکتاشیه است. بخش‌های «پیر» و «مجرد» نمونه‌هایی هستند که دال بر این مدعا می‌باشند. در بخش «پیر» گفته می‌شود که فقط و فقط افرادی می‌توانند پیر حقیقی باشند که از سلاله محمد و علی هستند. در حالی که در بکتاشیه مطلقاً از چنین شرطی سخن به میان نیاورده است.

همچنین در بخش «مجرد» نیز بکتاشیه در موضع تهاجمی نسبت به دده‌ها (باباها)یی که ازدواج نکرده‌اند، قرار دارد و امامت و مرشدی مجرد را منتفی می‌داند و می‌گوید: «اگر مجرد قدرت الهی، معجزه نبوی و ولایت اولیا، کرامت شیوخ، علم عالمان را با خود داشته با بال‌های سبز به سوی آسمان پرواز کند، پر و بال او را بشکنید و او را فرو اندازید. امامت و مرشدیت شایسته وی نیست.»

مابین «فرمان» و کتاب «فقرنامه» منسوب احمد یساوه ای (یسوی) پیوندهای زیادی وجود دارد. عرف و عادات و رسوم و اصول موجود در کتاب فرمان در بهترین صولت در بین آعاجری‌ها (چوبچی‌ها Tahtacilar) رواج دارد. در جنب کتاب فرمان که تکیه اردبیل آن را فرمان بزرگ می‌خواند، کتاب دیگری نیز تحت نام «فرمان کوچک» وجود دارد. بر اساس اطلاعات ارائه شده از سوی گولپینارلی فرمان کوچک کتابی است مشتمل بر ۲۵ صفحه و با همان محتوی «فرمان بزرگ». عنوان این کتاب عبارت است از: نامه‌ای (تقدیم به) پیشگاه عالی مقام حضرت سیدعبدالله باقی و مؤمنان دوستدار ولایت. در این

کتاب از قیام پادشاهی بشارت داده می‌شود که دیرزمانی است خبر از ظهور خود داده و آن را وعده نموده است.<sup>۱۳</sup>

### نسخ موجود

نسخ متعددی از کتاب فرمان موجود است و در هر منطقه علوی نشین نسخ چندی از آن یافت می‌شود و این نیز ناشی از آن است که فرمان در بین علویان پرخواننده‌ترین کتاب محسوب می‌گردد. به لحاظ زمانی تفاوت‌هایی بین نسخ قابل مشاهده است. براساس اطلاعات ارائه شده، ارزشمندترین نسخ کتاب فوق در کتابخانه‌های خصوصی اساتید و محققان تاریخ ادبیات مانند گولپینارلی نگهداری می‌شوند.

### عناوین

#### ۱- کتاب فرمان با تألیف صفر آی‌تکین (۱۹۵۸ - آنکارا):

نخستین چاپ کتاب فرمان با نوشتار نوین در سال ۱۹۵۸ میلادی در آنکارا توسط صفر آی‌تکین انجام گرفته است. نسخه صفر آی‌تکین استناد به نسخه از میر دارد که در اختیار ما قرار دارد. نسخه به روز شده فرمان نسخه‌ای است که آی‌تکین آن را منتشر ساخته است. آی‌تکین بدون کوچک‌ترین تغییر در نسخه از میر فرمان آن را به شکل نوشتار نوین درآورده است. وی در این اثر ۱۵۲ صفحه‌ای علاوه بر نسخه از میر، بخش‌هایی از نسخ ماراش، آلاجا، گوموش، حاجی کویی، مالایتا و حاجی بکتاش و نیز گلبانگ‌هایی رایج در مراسم دینی علویان را نیز در آن گنجانیده است.

نسخه آی‌تکین اگرچه منحصر به فرد است ولیکن جنبه کاربردی ندارد. به رغم این که برای مردم نگاشته شده، به لحاظ چارچوب علمی بسیار پیچیده و غیرقابل استفاده است. نواقص موجود در این نسخه اختصاراً ذکر می‌شود:

- به نواقص و مشکلات مفهومی در نسخه اشاره‌ای نشده است.
- در بخش‌های کتاب یکپارچگی موضوعات تأمین (رعایت) نشده است.
- قسمت‌هایی که به زبان عربی نوشته شده، به حال خود وانهاده شده است.
- مقایسه‌ای بین نسخ موجود انجام نگرفته است.
- اثر فاقد بخش لغت‌نامه و توضیحات ضروری است.

۲- فرمان امام جعفر صادق، تألیف حسن آیبیلدیز (۱۹۶۲ - استانبول):

این اثر خلاصه‌ای قابل فهم‌تر از تألیف صفر آی تکین است. به دنبال این اثر ۷۰ صفحه‌ای، کتابی نیز تحت عنوان «۴۰ سوال ۴۰ جواب» ارائه شده است. این اثر کلاً با اهداف تجاری منتشر شده و فاقد ارزش است.

۳- فرمان تدوین شده توسط فؤاد بوزقورد (۱۹۸۲ - استانبول):

در این اثر نیز نسخه از میر «فرمان» مورد استفاده قرار گرفته است و بخش‌هایی از نسخه صفر آی تکین نیز بدان افزوده شده است. اثر عمدتاً برای توده مردم تدوین گردیده و علی‌رغم آن که کاربردی تر و قابل فهم‌تر است و لیکن از پاره‌ای جهات دارای نواقصی است که اختصاراً ذکر می‌شود:

- طبق وقایعی که در فرمان ذکر شده، تجدید تنظیم گردیده و لیکن به نسخی که مأخذ مطالب بوده‌اند، اشاره نشده و معلوم نیست کدام بخش به کدام نسخه تعلق دارد.

- مقدمه‌ای که موجب آشنایی با اثر باشد، وجود ندارد.

- بخش لغت‌نامه و توضیحات وجود ندارد.

- علاوه بر آن، بخش‌هایی خارجی از کتاب فرمان از سایر کتب ذکر شده که از آن جمله می‌توان ۲ کتاب زیر را نام برد:

۴- اثر عبدالرحمن به نام «سنن و عقاید آغاجری‌ها» (۱۹۴۸ - آنکارا)

۵- اثر رضا به نام «عشیرت‌های آغاجری» (۱۹۶۸ - ازمیر)

### نحوه تدوین

همزمان با آماده‌سازی کتاب برای چاپ تجدیدنظرهایی صورت گرفت:

✓ به لحاظ این که نسخه از میر (نسخه مورد استفاده ما) پیش از این توسط صفر آی تکین بدون کوچک‌ترین تغییری منتشر شده بود، تلاش شد تا مشخص شود که هر کدام از قسمت‌های نسخه حاضر به کدام صفحات از نسخه آی تکین تعلق دارد.

✓ موضوعاتی که در نسخه از میر تحت ۵۸ عنوان بیان شده بود، در ۴۴ عنوان تدوین گردید. مطالب آن بر اساس موضوع تنظیم شده تا اثر قابل فهم‌تر باشد.

✓ جهت حفظ اصالت متن «فرمان» حتی از کوچک‌ترین توضیح در داخل متن خودداری شده و در مقابل بخش توضیحات در نظر گرفته شد که در این بخش

موضوعات و آنچه که از طرح آنها مدنظر بود، توضیح داده شد و نیز اشتباهات و نواقص موجود در متن نشان داده شد.

✓ بخش «درباره فرمان» به اثر افزوده شد تا فهم مطالب آن تسهیل شود.

کوشیدیم تا اثر خواه برای مطالعات در چارچوب‌های علمی و خواه توده مردم قابل فهم و قابل اعتماد باشد. علی‌رغم سعی وافری که به عمل آمده، اثر به حدی که این هدف را تأمین کند، نرسید. ولیکن به نیت این که بتوانیم در شناساندن موضوع جذابی مانند عقاید و سنن علویان کمکی کرده باشیم، انتشار اثر را به صورت حاضر ضروری دیدیم. امید است دوستان نقایص و اشتباهات را به دیده اغماض بنگرند.

با تقدیم احترام

[د - ف - ب]

### پاورقی‌ها: یادداشت‌های مؤلف پیرامون بویروک

- ۱- محمد فؤاد کوپرولو، متصوفه نخستین در ادبیات ترکیه، آنکارا؛ ۱۹۷۷
- ۲- نسخه از میر (بویروک، صفر آی‌تکین، آنکارا؛ ۱۹۵۸، صفحه ۳)
- ۳- نسخه از میر (صفحه ۴). از این پس اسامی تمام نسخ بویروک و نویسندگانشان که در متن از متون آنها استفاده شد، در پاورقی‌ها قید می‌گردد. اما ما اساس کار را بویروک صفر آی‌تکین قرار دادیم.
- ۴- محمد آروز، علویگری - بکتاشی‌گری در ترکیه، استانبول؛ ۱۹۷۷، صفحه ۹۵
- ۵- عبدالباقی گولپینارلی، «Bir Kitabiyat» (Kitabe به معنای لوحه و سنگ نوشته است)، «Uiku 41»، تابستان ۱۹۳۶
- ۶- عبدالباقی گولپینارلی، تشیع، استانبول؛ ۱۹۷۹، صفحه ۱۷۸
- ۷- بویروک، فؤاد بوزکورت، استانبول؛ ۱۹۸۲، صفحه ۵
- ۸- عبدالباقی گولپینارلی، الکتاب «تشیع»، صفحه ۴۲۶، فهرست کتاب‌های امام جعفر صادق را می‌دهد و اهم موضوعات آنها را می‌شمارد.
- ۹- عصمت ذکی ایوب‌اوغلو، بکتاشیه (بکتاشی‌گری)، استانبول؛ ۱۹۸۰، صفحات ۹۱-۱۰
- ۱۰- عبدالباقی گولپینارلی، تشیع، صفحه ۱۷۸
- ۱۱- عبدالباقی گولپینارلی، تشیع، صفحه ۱۷۸
- ۱۲- عبدالرحمن بیلماز، آداب تخته‌چیان، آنکارا؛ ۱۹۴۸

به نام خداوندی که حامی است و بخشاینده

این کتاب، بوپروک،

همه سخن امام جعفر صادق است. سخنان روشن و آشکار او. شرح ارکان طریقت، شریعت و معرفت است. شرح ظرایف و نکات راهبردی پیران، طالبان، صوفیان و برادران. ارکانی که از سلاله رسول سرچشمه می‌گیرد و پیران و مؤمنان بر مبنای آن عمل و طی طریق می‌کنند تا مشخص شود که ایشان از امت محمداند.

#### پاورقی:

نسخه از میر، بخش «بسم الله الرحمن الرحيم»، صفحه ۶. این بخش آغازین بوپروک است که در تمام نسخ موجود می‌باشد.

## جمع چهل تن<sup>۱</sup>

در صبحی زود، محمد به معراج<sup>۲</sup> می‌رفت. ناگهان در مسیرش شیری بیرون جهید، شیر شروع به غرش کرد. محمد متحیر شد. ناگهان ندایی آمد:

«ای محمد، انگشترت را در دهان شیر بگذار!»

محمد به گفته آن ندا عمل کرد. انگشترش را در دهان شیر گذاشت. شیر با گرفتن نشانه آرام شد و محمد به راهش ادامه داد تا به جایگاه رفیعی رسید. در آنجا به یکی از یارانش برخورد و با او سخنان بسیار گفت. نود هزار کلمه که از آنها سی هزارش درباره شریعت و مؤمنان بود و شصت هزار باقی تنها درباره علی<sup>۳</sup>. از بهشت برای محمد غذایی منتخب، متشکل از شیر، عسل و سیب آورده شد؛ غذایی بسیار برگزیده. شیر برای انسان صد فایده دارد، عسل نیز صد فایده، اما با آمدن سیب برای این سه خوراک هزار و یک فایده پیدا شد.

مایه کندوی عسل، شیر مادر که از رحمت اوست و پوست سیب برای انسان منشأ این فواید است. خداوند به شیر محبتش به عسل عشقش و به سیب دوستی‌اش را بخشید و از هر سه محصول بهشتی برای انسان فرستاد.<sup>۴</sup>

محمد هنگام بازگشت از معراج در نقطه‌ای دورافتاده گنبدی را دید. آن گنبد، نظرش را جلب کرد. رفت تا به در آن رسید. درون خانه کسانی با هم گفتگو می‌کردند. محمد که می‌خواست وارد شود در را زد.<sup>۵</sup>

از درون صدایی پرسید:

«کیستی؟ برای چه آمده‌ای؟»

محمد(ص) پاسخ داد:

«من پیامبرم. باز کنید داخل شوم. صورت زیبای اولیاء را ببینم!»

از درون:

«در میان ما پیامبر جایی ندارد. برو و به امتی برس که پیامبر بخواهد.»  
محمد با شنیدن این سخنان از مقابل در کنار رفت. در همان هنگام ندایی از سوی خداوند آمد که فرمود:

«ای محمد، برس به آن در»

محمد به امر خداوند به سمت در بازگشت و در را زد.

از درون پرسیدند:

«کیستی؟»

محمد پاسخ داد:

«من پیامبرم. باز کنید داخل شوم، چهره‌های مبارکتان را ببینم.»

از درون:

«در میان ما پیامبر جایی ندارد. از جایی دیگر پیامبری برای ما نیست (نمی‌آید)»

فرستاده خدا با شنیدن این بازگشت.

وقتی که محمد از در فاصله گرفت، خداوند دیگر بار فرمود:

«ای محمد، بازگرد، کجا می‌روی؟ برس به آن در و آن را بگشای» (در را نیمه‌باز کن)

فرستاده خدا به سوی در رفت. کلون در را زد.

از درون:

«کیستی؟»

محمد پاسخ داد:

«من آن مرد روحانی‌ام که از نیستی به هستی آمدم. اجازه دهید وارد شوم؟»

در، همان موقع باز شد.

از درون:

«درود بر تو ای گشاینده در! آمدنت مبارک، خیر و برکت آوردی»

و با این کلام او را به داخل دعوت نمودند.

در آن مجلس چهل تن نشسته بودند و با یکدیگر گفتگو می‌کردند.<sup>۷</sup>

آن در مقدس به روی محمد گشوده شد و او بسم الله الرحمن الرحیم گویان پای راستش را داخل گذاشت و وارد شد. درون سی و نه جان مؤمن نشسته بودند. وقتی که

محمد به آنها نگریست بیست و دو مرد و هفده زن را دید.

صدایی از غیب آمد که گفت:

«محمد پیامبر آمد.»<sup>۸</sup>

مؤمنان به هنگام ورود محمد از جای برخاستند و راه را برایش گشودند. حضرت علی هم در آن مجلس بود. حضرت محمد در کنار علی نشست اما او را نشناخت.

پرسش‌هایی به ذهن محمد می‌آمد.

«اینها کیستند؟ همه در یک سطح‌اند (همه را در یک سطح می‌دید). بزرگشان کدام است؟ کوچکشان کیست؟» محمد به فکر فرو رفت. می‌خواست بپرسد تا بیاورد:

«شما کیستید؟ به شما چه می‌گویند؟»

آنها پاسخ دادند:

«ما چهل تنیم.»

محمد پرسید:

«بسیار خوب، بزرگتان کیست و کوچکتان؟ من تشخیص نمی‌دهم. (تمیز نمی‌دهم، درک نمی‌کنم.)»

چهل تن:

«بزرگ ما کوچک ماست و کوچک ما بزرگ ما، ما چهل نفر یک تنیم و هر یک تن

چهل نفر.»

محمد پرسید:

«پس آن یک نفرتان کجاست؟ یکی از شما کم است.»

چهل تن:

«ان یک نفرمان سلمان است، به خارج از شهر رفته، به پارس.<sup>۹</sup> اما برای چه

پرسیدی؟ سلمان هم اینجاست، او را در میان ما محسوب کن.»

حضرت محمد از چهل تن خواست که این موضوع را به او اثبات کنند. در آن هنگام حضرت علی<sup>۱۰</sup> دست مبارکش را دراز کرد و به یکی از چهل تن دستور داد که به بازویش چاقو بزند. یکی از چهل تن به دستور علی به دست او چاقو زد. وقتی خون از بازوی علی جاری شد، همزمان بازوی هر چهل تن به خون آغشته شد. قطره‌ای خون از پنجره به داخل چکید. آن قطره، خون سلمان بود که در فارس<sup>۱۱</sup> آگاه شده بود.



سپس یکی از آن چهل نفر بازوی علی را بست. آنگاه خونریزی دست هر چهل نفر متوقف شد.

در این موقع آنها دیدند که سلمان فارسی از پارس می‌آید. سلمان دانه‌ای انگور با خود آورده بود.

چهل تن دانه انگور را در مقابل محمد گذاشتند:

«ای خادم مساکین، خدمتی کن و این دانه انگور را بین ما تقسیم نما.»

محمد (ص) به فکر فرو رفت:

«اینها چهل تن‌اند و این انگور، یک دانه. من این یک دانه انگور را چگونه میان آنها

تقسیم کنم؟»

در این لحظه خداوند به جبرئیل فرمود:

«محبوب من در تنگناست بشتاب و از بهشت ظرفی از نور بیاور. آن دانه انگور را در ظرف بگذار تا از آن شرابی بسازد و به چهل تن دهد تا بنوشند.»

جبرئیل از بهشت ظرفی از نور آورد و مقابل فرستاده خدا گذارد و درود خدا را به او رساند فرمود:

«ای محمد، شربت بساز.»

چهل تن دیدند که ظرفی از نور در مقابل پیامبر است. ظرف مانند خورشید می‌درخشید. محمد قطره‌ای آب درون ظرف ریخت. دانه انگور را در ظرف انداخت، با انگشت مبارکش آن را هم زد و شربتی از آن ساخت. ظرف را در مقابل چهل تن گذارد. آنان از شربت نوشیدند و سرمست شدند.

آنان که نشسته بودند برپا خاستند. «یا الله» گویان دست به دست هم دادند و برهنه به سماع درآمدند. محمد نیز با آنها به سماع درآمد. در حلقه رقص آنان نوری الهی متجلی شد. هنگام رقص، عمامه مبارک پیامبر از سرش افتاد و چهل تکه شد. هر کدام از چهل نفر تکه‌ای از آن را برداشت و آن را به کمر خود بست.<sup>۱۱</sup>

حضرت محمد، از آنان پرسید که پیر و رهبرشان کیست. چهل تن پاسخ دادند:

«پیر ما، شاه مردان علی است و رهبرمان، جبرئیل (ع)»

در این هنگام محمد علی را شناخت (متوجه حضورش شد)

حضرت علی به سوی محمد رفت. محمد که دید علی به سمتش می‌آید از عشق و محبت در مقابلش بلند شد. چهل تن نیز برایش راه گشودند و به تبعیت از محمد به احترامش برخاستند.

در این زمان حضرت محمد نشانه خود را در انگشت علی دید.<sup>۱۲</sup>

### پاورقی‌ها: بخش ۱ «جمع چهل تن»

۱- نسخه‌ از میر، فصل نخست «در جمع چهل تن»، صفحه ۷. این قسمت در تمام نسخه‌های فرمایشات موجود است در نسخه‌ ماراش هم مشابه همین قسمت وجود دارد. صفحات ۱۶۱-۱۵۵

۲- کلمه معراج به معنای پلکان یا نردبان است. شب رفتن محمد [ص] پیامبر به طبقات آسمان و ملاقاتش با خداوند را معراج می‌گویند. این واقعه را خود محمد [ص] تعریف کرده است. عده‌ای از مسلمانان معتقدند که این واقعه حقیقتاً رخ داده و عده‌ای دیگر معتقدند که این سلوکی در عالم رویا و خواب بوده است.

خداوند یکی از چهار فرشته مقربش (جبرائیل) را برای آوردن (دعوت) محمد به معراج فرا می‌خواند. آخرین طبقه، طبقه هفتم (جایگاه خداوند) بود. جایی که جبرائیل هم بدانجا نمی‌توانست راه یابد محمد به خداوند نزدیک شده بود (و با او گفتگو می‌کرد).

از منظر فلسفه تصوف، تنها عشقی بزرگ می‌تواند انسان را به چنین جایگاهی برساند. این واقعه (معراج النبی) (صعود پیامبر به آسمان) نامیده می‌شود. در میان مسیحیان نیز مشابه چنین اعتقادی در مورد عیسی وجود دارد که معتقدند عیسی پس از مصلوب شدن، به آسمان عروج کرده است.

این واقعه در میان علویان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به خصوص این که محمد تا جایی پیش می‌رود که میان او و خداوند تنها پرده‌ای باقی می‌ماند. محمد می‌خواهد صورت خداوند را مشاهده کند. خداوند در مقابل اصرار محمد این اجازه را می‌دهد.

محمد پرده را کنار می‌زند و در مقابل خود علی را می‌بیند. بر این اساس، علی خداست یا این که خدا در قالب علی بر محمد ظاهر می‌شود.

۳- مواجهه محمد با خداوند و گفتگوی آنها نود هزار کلمه است که شصت هزار آن در مورد علی است. این هم مانند یکی بودن علی و خدا نشأت گرفته از یک اعتقاد است.

۴- در تمام نسخه‌های فرمایشات، از بهشت برای محمد غذایی مرکب از عسل، شیر و سیب می‌آورند.

این واقعه در «معراج نامه» ختایی به صورت شعر آمده (که مضمون آن به این شکل است) از غیب (قدرت) سه غذا آمد. شیر و عسل، سیب آمد

- محمد دست برآورد و آن (مظاهر عظمت را) نوش جان کرد.
- در نسخه از میر اینگونه آمده است که شاه مردان علی برای فخر کائنات، هنگامی که به معراج رفت غذاهای بسیار تهیه کرد اما دو طعام را از بهشت برای او آورد.
- ۵ - نسخه از میر، صفحه ۷. در نسخه ماراش این قسمت اندکی تغییر یافته. «روزی از روزها حضرت رسول به در safayi safanin می‌رسد»، صفحه ۱۵۵. در صورتی که محمد پس از معراج به جمع چهل تن می‌رسد.
- ۶ - وقتی محمد به جایگاه چهل تن می‌رسد از او سوال و جواب می‌شود. این قسمت (سوال و جواب) در نسخه از میر وجود ندارد. این قسمت برگرفته از نسخه ماراش است. صفحات ۱۵۶-۱۵۵
- ۷- در نسخه از میر این قسمت با اندکی تغییر توضیح داده می‌شود. وقتی محمد وارد می‌شود چهل تن با احترام از جای برمی‌خیزند. در نسخه از میر این قسمت بسیار مختصر آمده. این واقعه در نسخه ماراش به تفصیل توضیح داده شده.
- ۸ - نسخه ماراش، صفحه ۱۵۷
- ۹- نسخه از میر، صفحه ۷
- پارس: ایران. در نسخه ماراش به طور کلی از لغت پارس استفاده شده، صفحات ۱۵۷-۱۵۸
- پروفسور بدری نویان، بر روی لغت پارس تأکید دارد و در بخش «تأمین ضروریات درویش» این مورد را توضیح می‌دهد.
- به گفته وی، کلمه پارس از مفهوم پارسا، به معنای انسان بسیار متدین سرچشمه می‌گیرد. از این منظر نظریه پروفسور بدری نویان صحیح به نظر نمی‌آید مابقی این بخش در نسخه از میر، در بخش حقیقت سرحق آمده. (صفحه ۹) و پس از آن عیناً بخش «مصاحبت علی و پیامبر» آمده است.
- ۱۰- در نسخه از میر «یکی از چهل نفر بازویش را می‌برد»، صفحه ۸؛ در مقابل این در نسخه ماراش (شاه مردان علی بازوی مبارکش را می‌بردا)، صفحه ۱۵۸
- ۱۱- در نسخه ماراش موضوع همین جا تمام می‌شود و حضرت محمد به خانه‌اش باز می‌گردد، صفحه ۱۵۹. در نسخه از میر در قسمت موضوع «Hakkin Sirmi Hakikat» ادامه داده می‌شود، صفحه ۹. به اعتقاد علویان، رقص سماع از چهل تن بر جای مانده.
- ۱۲- نسخه از میر، صفحه ۹؛ نسخه ماراش، صفحه ۱۵۹
- به اعتقادی که بین علویان رواج دارد، محمد (ص) پس از بازگشت از معراج وقتی به خانه‌اش می‌رسد علی در را برایش می‌گشاید و انگشتری محمد [ص] را که در دهان شیر گذاشته بود به او باز می‌گرداند.

### «مصاحبت علی و پیامبر»<sup>۱</sup>

محمد از معراج بازگشت. تمام صحابه به زیارتش آمدند.

صحابه:<sup>۲</sup>

«ای فرستاده خدا، گفته‌های خداوند را ایمان بازگو. سراپا گوشیم»

محمد (ص) فرمود:

«ای مؤمنان، سرخداوند حقیقت است (حقیقت سرخداوند است) و حقیقت حق است.

بیاوید و طالب حقیقت شوید تا به سر خداوند ره یابید.»<sup>۳</sup>

صحابه:

حقیقت چیست ای فرستاده خدا؟

محمد (ص):

«حقیقت اقرار به زبان، تصدیق به دل و ایمان راستین است.<sup>۴</sup> نخست حب نفس و

سپس حب خلق.

زبان و کالبدت رادوست بدار.<sup>۵</sup> خودت را با رضای کامل به پیر تسلیم کن و از اوتبعیت

نما!»<sup>۶</sup>

آنگاه صحابه به محمد (ص) عرض کردند:

«ای فرستاده خدا، ما آمده‌ایم برای قبول حقیقت. تو بفرما تا ما اطاعت کنیم.»<sup>۷</sup>

در این هنگام جبرئیل نازل شد<sup>۸</sup> و به محمد (ص) فرمود:

«ای محمد، خداوند فرمود که علی را وصی خود کنی.»

محمد خواست (که از سنگینی این بار) شانه خالی کند.

جبرئیل دوباره آمد:

«ای محمد، چرا از فرمان خداوند شانه خالی می‌کنی؟»

محمد (ص) پاسخ داد:

« اینجا منبری نیست.»

جبرئیل:

« ای محمد، خداوند بزرگ فرموده که علی را وصی خود نمای.»  
باز محمد خواست که شانه خالی کند.

جبرئیل دوباره آمد:

« ای محمد، چرا از اجرای فرمان خدا شانه خالی می کنی؟»

پیامبر که درود خدا بر او باد فرمود:

«باشد، اما منبری نیست.»

جبرئیل:

«خداوند فرمود که پالان شتران را گردآوری و با آنها منبرسازی و بر فراز آن وصیت کنی.»

آنگاه محمد (ص) به مؤمنان اشاره کرد که از پالان شتران منبری بسازند. بر بالای آن رفت و خطبه‌ای نیکو خواند.<sup>۹</sup> فرمود:

« ای مؤمنان، به شاه مردان علی بپیوندید که او حق است.»<sup>۱۰</sup>

سپس دست علی را گرفت و او را بالای منبر کشید. علی را در آغوش گرفته، در میان جامه‌اش (عبایش) جای داد. هر دو در یک پیراهن جای گرفتند. سر هر دویشان از یقه یک پیراهن نمایان شد.

پیامبر درباره علی این حدیث را فرمود:

«خون تو، خون من، گوشت تو، گوشت من، وجودت وجود من، روح تو، روح من و جان تو جان من است.»<sup>۱۱</sup>

همه با شنیدن این سخنان به حیرت آمدند. از میان جمعی که شاهد صحنه بودند، کسی از روی حسد پرسید:

« ای رسول خدا، پیراهن مبارکتان را بیرون بیاورید، تا ما ببینیم!»

پیامبر پیراهن را از بدن مبارکش بیرون آورد. تمام کسانی که حضور داشتند دیدند که جسم ولی و نبی یکی شده.

جماعت گفتند:

« ایمان آوردیم، ای رسول خدا!»

پیامبر پیراهنش را دوباره بر تن کرد و فرمود:

«هر که من مولای اویم، علی هم مولای اوست.»

دست علی را گرفت، شصتت را بر روی شصت پای او گذاشت و این آیه را خواند<sup>۱۲</sup>  
(س فتح، آیه ۱۰):

«ای رسول! کسانی که با تو بیعت می‌کنند، به حقیقت با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا بالای دست آنهاست. پس هر کس نقض بیعت کند بر زیان و هلاک خویش پیمان شکسته و هر کس به آنچه با خدا پیمان بسته است وفا کند، بزودی خدا به او پاداشی بزرگ عطا کند.»<sup>۱۳</sup>

پس از خواندن آیه، بزرگترین مؤمنان (حضرت رسول) در باب وظایف علی این چهار حدیث را خواند: «اولی: اطاعت از امر خداوند، دوم: شفقت داشتن همچون خداوند، سوم: چشم پوشی از دنیا چهارم: شفاعت آخرت.»<sup>۱۴</sup>  
آنگاه در حق امیرالمؤمنین، علی، چنین دعا<sup>۱۵</sup> کرد:

«پرودگارم! با دوستان علی دوستی کن و با دشمنانش دشمنی. هر که به او یاری رساند، یاریش کن و هر که او را بیازرد خوارش گردان. هر که او را عزیز گرداند عزیزش گردان.

او را از (سختی‌ها) نجات بخش.

از تمام اعصار تا به امروز، چه جن باشد چه انس، بدخواهان و مخالفانش را محو گردان.

حامیانش را ببخشای و او را شافعشان قرار ده.

تمام انسان‌های نیک را به راه راست هدایت فرما و بر تعدادشان بیفزای و در روز قیامت بینشان جدایی میفکن.

همانا که تو شفیق و بخشنده‌ای. از روی رحمت مؤمنان را محافظت فرما!»<sup>۱۶</sup>

پیامبر این دعا را که خواند از علی خواست که سجاده مبارکش را بیاورد. علی سجاده را آورد. محمد از منبر پایین آمد.

علی به اذن پیامبر سجاده اش را بر پای منبر (سجاده را برای ایشان به سمت قبله) پهن کرد.<sup>۱۷</sup> پیامبر شال مبارکش را روی سجاده گذاشت<sup>۱۸</sup> و از آن سه قدم دور شد. یک

قدم به نام خداوند، دومین قدم به نام جبرائیل و سومین قدم را به نام خودش برداشت. پیامبر (ص) شال علی را نیز روی سجاده پهن کرد. مرواریدهای مبارکش را روی سجاده ریخت.<sup>۱۹</sup>

برپا خاست و فرمود:

«در شب معراج حضرت جبرائیل این دانه‌های مروارید را به کمر من بست، من هم اینها را به کمر تو (علی) می‌بندم.»<sup>۲۰</sup>

شالش را به کمر علی بست.<sup>۲۱</sup> اولین گره را به نام خداوند، دومین گره را به نام جبرائیل و سومین گره را به نام خودش «محمد رسول الله» گره زد. یک سر شال را به چپ برد و یک سرش را به راست برد و خواند: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله.» پس از بستن کمر، علی کنار رسول الله نشست. تمام صحابه هم نشستند.

حضرت رسول:

«ای مؤمنان!»

همه به یکباره گوش فرا دادند.

حضرت رسول:

«هر دو مرد (از شما) یکدیگر را به برادری بپذیرید.»

آنگاه هر مؤمنی برای خود یک برادر برگزید. هر دو مرد یکدیگر را به برادری پذیرفتند. علی تنها ماند. برپا خاست و پرسید: «ای رسول خدا، من با که برادر شوم؟»

پیامبر پاسخ داد: «ای علی، تو برادر منی. همانند موسی و هارون. از این پس تو هم کمر پیروان و مؤمنان را ببند.» سپس از میان تمام مؤمنان، پسر ابوطالب که درود خدا بر او باد، کمر سه تن از نیک‌ترینشان را بست. اولین آنها، سلمان فارسی، دومین نفر، قنبر و سومین نفرشان زحیل بود.<sup>۲۲</sup>

مؤمنان این واقعه را تبریک گفتند. ده طبق خرما آوردند<sup>۲۳</sup> و نان (خشک) و خرما را با روغن مخلوط کردند.

حضرت علی از این طعام برای پیامبر لقمه‌ای گرفت خداوند این لقمه را بین تمام پیروان شاه ولایت تقسیم کرد<sup>۲۴</sup> اما یک لقمه اضافه ماند.<sup>۲۵</sup>

در این زمان (رخداد این ماجرا) و زهرا در مدینه بودند. عشقی درونی ندا داد که از این غذا باید برای فاطمه، حسن و حسین هم فرستاد.<sup>۲۶</sup>

آن یک لقمه را درون جعبه گذاشتند و به سلمان فارسی دادند. او خدمتکار خاندان (یعنی مأمور رساندن لقمه) شد. بدون این که جعبه را جایی بگذارد آن را به مدینه رساند. این گونه لقمه‌ای که در مقابل محمد مانده بود، برای اهل بیت فرستاده شد. اهل طریقت اکنون هم این چنین (برای یکدیگر) لقمه می‌گیرند. نهایت طریقت (شیخ) محمد مصطفی است و نقیب علی امیرالمؤمنین.<sup>۲۷ و ۲۸</sup>

سلمان (آن لقمه را) به مدینه رساند. لقمه فرستادن صوفیان برای هم، برای نشان دادن محبتشان از این واقعه سرچشمه می‌گیرد.

روایتی است که جبرائیل (ع) کمر آدم صفی‌الله را بست و بعد برادری یکدیگر را پذیرفتند. به فرموده خدا همه فرشتگان برای حضرت آدم حلوابی تازه که درون ظرفی مسی ریخته شده بود آوردند و این نیاز شد.

حضرت حوا مادرمان در آن هنگام حضور نداشت. آدم برای او یک لقمه نگه داشت. لقمه نگه داشتن از آنجا سرچشمه می‌گیرد.<sup>۲۹</sup>

آن زمان حضرت رسول صورتش را به سمت مدینه بر زمین گذاشت و خواست که وداع کند.

جبرئیل آمد:

«ای محمد، پروردگار بزرگ بر تو درود فرستاد. دیگر وقت رفتن است. آماده شو. پیمان‌ها پر شده. وقت تمام است، این را به علی هم اطلاع بده.»<sup>۳۰</sup>

(یکی از صحابه در باب مصاحبت علی و محمد) گفت:

«نگاه کن، هم دخترش را داد و هم او را برادر خود خواند.»

از ایمان آورندگان برخی نقض پیمان کردند و در نهایت به خاندان بزرگ (آل عبا) ضرر رساندند.<sup>۳۱</sup>

آنها مورد لعن قرار گرفتند دشمنان آل عبا همواره از آن پس مورد لعن و نفرین‌اند.<sup>۳۲</sup>

## پاورقی‌ها: بخش ۲ «مصاحبت علی و پیامبر»

۱- نسخه از میر، صفحات ۱۱-۹ و نسخه ماراش، صفحات ۱۶۱-۱۵۹. این حوادث علی رغم اختلاف نظر در مواردی مورد قبول شیعه و سنی است. واقعه این گونه است (عبدالباقی گولپیناری، تاریخ اسلام از منظر سوسیالیسم، استانبول ۱۹۷۵، صفحات ۱۵۷-۱۵۵):

حضرت محمد آیین حج را به اتمام رسانیده بود و به همراهی یارانش به مدینه باز می‌گشت. جماعت در هجدهمین و پنجاهمین ذی‌الحجه به محل غدیر خم رسیدند. در آنجا بود که به



محمد (ص) وحی شد:

« ای پیامبر، آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده (به خلق) برسان که اگر نرسانی ادای وظیفه و تبلیغ رسالتش را نکرده‌ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت. آری خدا گروه کافران را (به هیچ راه موفقیته) راهنمایی نخواهد کرد.» (مائده، ۶۷)

پس از نزول این آیه، در غدیر خم توقف کردند. پیامبر فرمود نماز ظهر را همین جا می‌خوانیم. سپس سه خدمه از پالان شتران منبری برای پیامبر ساختند. پس از نماز حضرت محمد بالای منبر می‌رود. علی را سمت راست خود می‌گیرد و این خطبه را می‌خواند:

«حمد و سپاس خدای را که شما یاری‌دهندگان اوید، ایمان آوردگان به اوید، متوکلین به اوید، از گناه و معصیت او حذر می‌کنید، کسی که راه را شناخت از آن منحرف نمی‌شود و راه دیگری بر نمی‌گزیند. شهادت می‌دهم که غیر از او خدایی نیست و محمد پیامبر اوست. پس از حمد و ثنا و شهادت بر یگانگی او، ای انسان‌ها، خداوند حکیم به من وحی فرموده که دعوتش را اجابت کنم. من به دیار ابدی می‌شتابم. من به تعهد خویش عمل نمودم، شما نیز به تعهد خود عمل کنید، در این خصوص چه می‌اندیشید؟»

صحابه:

«شهادت می‌دهیم که، وحی خدا را ابلاغ کردی، اندر زمان دادی، تعهدت را انجام دادی، خدا تو را اجر دهد.»

سپس حضرت محمد اینگونه فرمود:

«در قیامت در کنار حوض به من ملحق خواهید شد. در کنار این حوض به اندازه ستارگان آسمان قدح موجود است. من بیشتر به آنجا می‌رسم. اما در میان شما دو چیز گرانقدر می‌گذارم، ریسمانی که خداوند از آسمان به زمین افکند: اول کلامش و دوم اهل بیتم. تا زمانی که این دو در کنار حوض به من واصل شوند از یکدیگر جدا نخواهند شد و اینها یادگاری ابدی خواهند بود.»

سپس فرمود:

«ای انسان‌ها، می‌دانید که من ولی مؤمنانم (و بر آنها حق تصرف دارم) و می‌دانید که به هر مرد مؤمن و هر زن مؤمن بیش از خودشان حق ولایت دارم؟»

صحابه همه یک صدا پاسخ دادند: «بله»

محمد دست علی را که سمت راست او بود، گرفت و بالا برد و با صدای بلند فرمود: «هر که من مولای اویم (بر هر که حق تصرف و ولایت دارم) علی نیز مولای اوست.» (بر او حق ولایت دارد)

سپس بر منبر نشست، دستانش را گشود و دعا کرد: «پروردگار، دوستدار او را (هر که ولایتش را قبول دارد) دوست بدار. با دشمنش دشمن باش، یاری دهنده‌اش را یاری ده، آزاردهندگانش را خوار و ذلیل گردان. به هر سو که روی آورد، آن مسیر را مسیر حق قرار ده.» (همواره مسیرش، مسیر حق باشد)

حادثه حجة الوداع و سخنان پیامبر به حدیث غدیر معروف شد. اما بعد، این سخنان پیامبر مورد اختلاف شد. اهل سنت سخنان پیامبر را با این مضامین قبول ندارند. (این واقعه را به این شکل روایت نمی‌کنند)

اما علویان، علی را جانشین بر حق پیامبر و ماجرای انتخابات پس از وی راحیله و دغل می‌دانند. در فرمان بخش مصاحبت محمد و علی، اعتقاد راستین علویان به واقعه غدیر خم آمده است.

۲- در نسخه از میر این اتفاق در جمع چهل تن می‌افتد. در صورتی که چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. این مطلب در نسخه ماراش در ادامه (صفحات ۱۶۱-۱۵۹) آمده است.

۳- نسخه ماراش، صفحه ۱۶۰

۴- نسخه از میر، صفحه ۹

۵- نسخه از میر، صفحه ۱۰

۶- نسخه ماراش، صفحه ۱۶۰

۷- نسخه از میر، صفحه ۹ و نسخه ماراش، صفحه ۱۶۰

۸- نسخه از میر و نسخه ماراش « آمدن جبرئیل » نیامده. ۲. در نسخه حاجی بکتاش در صفحه ۲۳۴ آمده.

۷- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۳۴

۸- نسخه ماراش، صفحه ۱۶۰

۹- نسخه از میر، مصاحب شدن پیامبر و علی، صفحه ۱۱

الف: نسخه از میر، صفحه ۱۱؛ نسخه ماراش، صفحه ۱۶۰؛ نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۳۴. این سخنان بسیار مشهورند و در تمام نسخ بویروک به زبان عرب آمده‌اند.

ب: نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۳۶

۱۰- سوره فتح، آیه ۱۰. در متن اصلی به زبان عربی آمده.

۱۱- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۳۶

۱۲- نسخه از میر، بخش دست دادن محمد به علی، صفحه ۸۷؛ در نسخه ماراش به جای دعا، آیه آمده، اما در قرآن آیه‌ای نیست که دال بر این سخنان (دعا) باشد.

۱۳- نسخه از میر، صفحه ۸۸

۱۴- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۳۶

- ۱۵- نسخه از میر، صفحه ۸۸
- ۱۶- نسخه حاجی بکناش، صفحه ۲۳۶
- ۱۷- نسخه از میر، صفحه ۸۸
- ۱۸- نسخه از میر، صفحه ۸۸ و نسخه حاجی بکناش، صفحه ۲۳۶
- ۱۹- در نسخه از میر آمده که کمر سلمان فارسی را می‌بندد، صفحه ۸۸. در نسخه ماراش این قسمت موجود نمی‌باشد.
- ۲۰- نسخه حاجی بکناش، صفحات ۲۳۶-۲۳۷
- ۲۱- نسخه از میر، صفحه ۸۸
- ۲۲- نسخه حاجی بکناش، صفحه ۲۳۷
- ۲۳- نسخه از میر، صفحه ۸۸
- ۲۴- نسخه حاجی بکناش، صفحه ۲۳۷
- ۲۵- نسخه از میر، صفحه ۸۸
- ۲۶- نسخه حاج بکناش، صفحه ۲۳۷
- ۲۷- نسخه از میر، صفحه ۸۸
- ۲۸- نسخه حاجی بکناش، صفحات ۲۳۷-۲۳۸. در نسخه از میر به جای این جمله این عبارت آمده  
«خلیفه محمد است و پیر علی»
- ۲۹- نسخه از میر، صفحه ۸۸
- ۳۰- نسخه از میر، صفحه ۸۶
- ۳۱- نسخه از میر، صفحه ۱۱ و نسخه ماراش، صفحه ۱۶۱
- ۳۲- نسخه ماراش، صفحه ۱۶۱

«پیر»<sup>۱</sup>

مسلك «پیر»ی و سجده یادگار محمد و علی است آنچنانکه شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت از آنان بر جای مانده است و به دوران حاضر رسیده است. از این روی مقام پیر شایسته کسی نیست جز آن که از سالله و دودمان رسول (ص) باشد. (و هر آنکه خلاف این کند) هر آنچه که خورده یا آشامیده باشد، حرام است.

طریقت وی ارتداد، حقیقت وی مرتد است.<sup>۲</sup> هدایت و بیعت و توبه وی بی اعتبار است چرا که وی را بیعتی با رسول نبوده و بی توشه مانده و بی گمان وی بی اصل و نسب است. چنین شخصی از پیشگاه دوازده امام بی نصیب خواهد بود. حضرت رسول در حدیثی فرموده: «خدای متعال در کلامی ازلی فرموده اصیل، اصیل است.»

چرا که خرقة، مفتول<sup>۳</sup>، ارشاد، توبه، مقام پیر و سجاده همه از روز ازل به جهت علی شاه مردان نازل شده. (از این روی در حال حاضر جایز نیست کسی که شاهزاده نیست و نسب شاه مردان را ندارد دعوی پیری کند.

(با این همه انتساب به دودمان محمد و علی نیز جهت احراز مقام پیر کفایت نمی کند). ضروری است که پیر به سبب دانش خود صاحب نفوذ و تأثیرگذار باشد و بایسته است که پیر را از چهار باب، چهل مقام، دوازده ارکان هفده کمر بست، سه سنت، هفت واجب و علوم عظیم شیوخ بهره ای باشد ضروری است که مطابق طریقت نشست و برخاست کند و راه به حقیقت پیماید تا شایسته مقام پیری گردد. چرا که طالب و طریق از آن مرشد است و مرشد به جهان خیره سر و سرسری نتواند نگریست. و او را یارای آن نیست که آخرت خویش تباہ سازد و خمیرمایه ای که از محمد و علی و خمیرمایه ای که از محمد و علی سرشته فاسد گرداند.<sup>۴</sup>

امام صادق (ع) در کلامی این چنین می فرماید:

«بایسته است که پیر طالب راستین باشد، هر سالکی را رسالت و وظیفه خاصی است. چون پیری که راه راست به طالب نتواند نمود، آن چگونه پیری است؟ و چون طالب

طریق نموده شده را نتواند شناخت آن چگونه طالبی است؟ چرا که انسان ساختار کامل دارد و جاهل. و وجود پیرو طالب باید که کامل باشد تا که اقرارشان (گفتارشان) مقبول واقع شود و سعی و قربانی و نذر و نیازشان قبول افتد و زحماتشان هدر نرود و پراکنده نشود.<sup>۵</sup>

چنانکه در حدیثی آمده است:

«هر آنچه را که کرده‌اند گرفته چون غبار و دود کنیم»<sup>۶</sup> پیر باید که کامل باشد تا طالب را پخته گرداند و وی را به راه راست آورد. تا خدا را و پیر را بازشناسد.<sup>۷</sup> حضرت امام جعفر صادق در این خصوص می‌فرمایند:

«راه و طریق را دو سوی است. یکی را کامل و دیگری را جاهل گویند.»

اینک، بیعت<sup>۸</sup> و ارشاد پیران جاهل از اولاد رسول نیست. آنان به سرچشمه نرسیده‌اند و بی‌زاد و توشه مانده‌اند. توبه‌شان بی‌تأثیر است و شایسته نیست که به ارشاد طالب بپردازند و تقدیر نمایند. آنان در شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت مرتداند. آیا می‌توان چنین پیروی را از طریق و ارکان و جمع برون کرد و دور نمود.

جواب: آری، می‌توان. بدین سبب قول آنها باور نمی‌شود و هر آنچه که می‌خوانند حرام است. اینک پیرانی که طریق کامل برگزیده‌اند آنانی هستند که اتصال به سلاله رسول دارند. باید قولشان و بیعت‌شان از نسل پیامبر بوده عقیده و ایمانشان سرشار باشد تا طریقت و حقیقت‌شان کامل گردد و شایسته مقام پیروی شوند.

بایسته است که پیر هم کامل باشد و هم معنی چهار باب بداند. به آیات الهی عمل کند و عامل باشد و مقامات را بشناسد<sup>۹</sup> و امام جعفر صادق (ع) در سخنی چنین می‌فرماید: «از آدم تا حضرت مصطفی خاتم‌الانبیا هیچ مذهب و طریق و ارکانی نبود تا این که محمد مصطفی و علی مرتضی آمدند، وحی الهی به خطی سبز رنگ فرود آمد که: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست و لیکن او سفیر خداوند و آخرین پیامبران است.»<sup>۱۰</sup> و خداوند بر همه چیز آگاه است. و از این زمان «دین» به میان آمد. و در حق علی نازل گردید که: «شمشیری بهتر از ذوالفقار و جوانمردی برتر از علی نیست.»<sup>۱۱</sup>

(باز محمد):

«متحول کننده و تغییردهنده و مالک قدرت تنها خداست»<sup>۱۲</sup> و گفت: «اللهم صل علی محمد و آل محمد» و پس از آنکه این سخنان گفته شد دین به میان آمد. لام و الف

گفته شد. مراد از لام «محمد» و مراد از الف «علی» است. در این زمان شریعت آشکار شده طریقت، (معرفت) و حقیقت رمزآلود شد و شریعت در شأن محمد آمد، طریقت و حقیقت در شأن علی. ارکان شریعت، طریقت، معرفت و قول و قرار، سجاده و بیعت، ارشاد اقرار، ایمان، خلیفه (خلافت)، بقا جاویدان و مقام پیری بر محمد و علی آمد. اولش محمد است و علی و آخرش محمد است و علی.

نماز، روزه، حج، زکات، کلمه شهادتین فطره دنیوی همه از محمد و علی به جای ماند و این سبب مقام پیری جز اولاد پیغمبر را جایز نیست. (جز بر اولاد پیغمبر جایز نیست) اگر پرسی که مفهوم آن چیست؟ (گویم که) به این دلایل جایز نیست:

«خداوند متعال محمد مقدس را دوست گرفت و همه کائنات را به سبب مهر او آفرید و چون محمد را دوست داشت، محمد به وجود آمد و علی را دوست داشت، علی آمد.

از آن روی که سرّ محبوب او سرّ الهی و سر باب الله بود ارشاد، قول و کلام، بیعت و طالب و مرید (همه) برای سلاله رسول آمده است. (از این روی) جایز نیست کسی جز از سلاله رسول مقام شیخ (مشایخ) و پیری تصاحب کند، طالب گیرد و ارادت آورد. قول و اقرار او فاقد اعتبار و هر آنچه می خورد حرام است. و در این خصوص آیه الهی نازل شده است که:

«خداوند بدکاران را به راه راست رهنمون نشود.»<sup>۱۳</sup> آنان تحریف کنندگان طریقت‌اند، چهره‌شان سیاه و به چهره خوک شبیه است. حضرت امام جعفر صادق در کلامی فرموده‌اند: «قرآن عظیم‌الشأن فرموده است که کودکان شما دین شما نیستند. دین محمد ایمان علی است. آنان که از این سخن امتناع کنند، ایمان ندارند.»<sup>۱۴</sup>

از این روی اگر با سلاله رسول بیعت کرده و اقرار نمایند دین و ایمانتان پذیرفته می‌شود و به ایمان می‌رسید. و اقرار شما می‌باید جایز باشد که کاری که می‌کنید و آنچه می‌طلبید مقبول افتد تا درهای هشت بهشت به رویتان گشاده و درهای هفت جهنم برویتان بسته گردد.

و کسانی که بر (حقانیت) سلاله رسول اقرار نکنند با آنان دست بیعت ندهند، ارادت به ایشان نرسانند، هر کس که باشند خواه پیر باشند و خواه طالب هر آنچه که خوردند و فرو برند حرام است، اقرارشان جایز نیست. در طریقت ناپاکند و روسیاه‌اند. در ارکان و طریقت و حقیقت نگنجد چرا که از سلاله رسول رانده شده‌اند و بی‌توشه مانده‌اند. آدمی چون به

ساله رسول ایمان آورد به سرچشمه رسیده باشد. بی‌زاد و توشه ماندن آنان که ساله رسول را تصدیق نکنند از نخستین روز آفرینش کائنات دریاب که ساله رسول ولی و پدر هر کسی است و هجده هزار عالم به دوستی ایشان افتخار کنند و در حق آنان آیات نازل شده است. آنان که نمی‌دانند محمد و علی سرچشمه‌اند رنجی بیهوده برده‌اند. (در این خصوص):

هر آنچه که کرده‌اند گرفته چون دود و غبار می‌کنیم.

اقرار تصدیق و بیعت شیوخ، پیرانی که از ساله رسول نیستند، روا نیست. (آنان) رانده شده‌اند و چون یزید ابن معاویه<sup>۱۵</sup> آنچه که خوردند و فرو برند مردار است، هر آنچه که کنند گناه است. چرا که به اولاد علی مرتضی متصل نشده، بی‌بهره و بی‌سرمایه مانده‌اند. و هر آن که سرمایه و توشه‌ای نداشته باشد به مقصود خود نرسد و به چیزی دست نیابد. حضرت امام جعفر صادق این‌گونه فرماید: «آن‌آنکه به اولاد رسول الله و شاه مردان علی مرتضی متصل شوند، بیعت کنند و ارادت رسانند به دین، ایمان و اقرار و بیعت رسیده باشند، طریقت و ارکانشان معتبر شود، به پاداش آخرت دست یابند. فردا روز، در محکمه الهی روسفید گردند و رهایی یابند، اقرارشان جایز شود و سعی‌شان مقبول.»<sup>۱۶</sup>

و در سخنی دیگر امام جعفر صادق می‌فرماید:

«آنکه به مقام پیری رسد واجب است که در اعلا درجه کامل گردد.»

پیران باید که چهار باب، چهل مقام، سه سنت و هفت فرض را بدانند و ارکان راه به طالبان بیاموزند (و باید بدانند که) اینها از کجا آمده‌اند؟ ارکان چیست، توبه چیست، شعبه‌های (شاخه‌های) آن کدامند، فرض چیست، سنت چیست نافله‌اش چیست، کارکرد آن چیست. (همه) اینها را باید بدانند و دیگر این که (باید بدانند) چند و چون شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت چیست؟ و پس از آن باید بدانند که شریعت چگونه تکمیل شود، معارف به چه کامل می‌گردد، طریقت با چه کامل می‌شود، حقیقت به چه تمام می‌شود؟

آنکه این چهار رکن را نشناسد، روا نیست که پیری کند. با این وصف شریعت کشتی است و طریقت دریا. معرفت موج است و حقیقت گوهر. اینک پیر باید سوار کشتی شریعت شده، ره به دریای طریقت گشاید، موج معرفت شده گوهر حقیقت را بیابد و استخراج کند تا اقرار و تصدیق وی اعتبار یابد.<sup>۱۷</sup>

(مسأله دیگر پیوند پیر با سلاله اوست) هم پیران معاصر گویند: «من فرزند فلان صاحب منصبم.» و بدین مباحثات کنند. در حالی که در جهان دیگر از کسی نپرسند که فرزند که هستی؟ بلکه از او سوال کنند که در آن جهان چه کردی؟ عمل تو چه بود؟ وقتی که یزید ملعون امام زین‌العابدین را به زندان فرستاد، از او پرسیدند: «به چه علت گریه می‌کنی؟»

فرمود: «در این جهان به این حالت مبتلا شدیم. حالت ما در جهان این است بنگر که در آخرت چه باشد؟»

دوستاناران حضرت عرض کردند: ای امام! اجداد تو محمد و علی هستند پس چه جای ترسیدن است؟

امام زین‌العابدین فرمود: در خانه قبر نخواهند پرسید که پدرت که بود که اگر چنین بود مرا کفایت می‌کرد که بگویم پسر امام حسینم. ولیکن در محکمه الهی جد تو کیست، پدر تو چه کسی بود نخواهند پرسید. تنها پرسند که عمل تو چه بود؟ و چه کرده‌ای؟ زهی سعادت بنده‌ای را که چون در محکمه عدل الهی حاضر شود خلافتی در دفتر (نامه عمل) وی نباشد و بدا به حال کسی که در نامه عمل او خلافتی (و گناهی) باشد.<sup>۱۸</sup>

چنین تصویری نباید باشد که مگر پیر هم معصیت می‌کند؟ همچون طالبان اخیر که می‌گویند: «مگر رهبران و پیران گناه هم می‌کنند؟ آنان مقدس و شفا بخشند. کفر پیران ایمان است و لیکن حقیقت آنی نیست که آنها می‌پندارند.»

و دلیل آن این‌که: اگر پیری یک گناه مرتکب شود پنج گناه برای او نوشته شود و اگر طالب معصیتی کند یک معصیت برای او نوشته شود. چرا که اگر به تو رنجی رسد که توقع آن را نداری بسیار آزرده شوی ولیکن اگر از سوی نادانی و خصمی باشد گویی جاهل بود. ندانست، دشمن بود دشمنی کرد و در نهایت بزرگ زاده (اجاق زاده) از نسل و سلاله‌ای است که دوستان محبوب پروردگارانند.<sup>۱۹</sup> پیر اگر موقعیت خود را شناسد و محرمات و منهیات پروردگار را مرتکب شود پروردگار عالم در روز محشر به او فرماید: «ای ستمگر! تو به جای آن که نمونه‌ای برای طالب باشی و نیکویی کنی، کافر شدی. و طالب تو را دید و راه راست گم کرد، در حقیقت این شیطان است که گمراه می‌کند ولیکن به چه علت تو نیز این چنین شدی؟ بیا و اینک حساب هر آنچه که کرده‌ای پس بده.» و سپس او را به دوزخ می‌فرستد.

ترک همسر از سوی پیری ستمگری، سفاکی یا نعوذ بالله ارتکاب عمل (لواط) از سوی



وی گناه بس عظیم‌تری است.<sup>۲۰</sup> درد پیری که این معصیت را مرتکب شود درمانی ندارد. او واماندهٔ راه است. کسی به چهره او ننگرد و به محفل او نپیوندد، کسی وی را به روشنی محفل خود راهی ندهد و مهمانش نکند، هر زمینی که وی پای در آن نهد تا چهل سال بی‌برکت ماند. کسی پیش او نیاید و حتی پرواز هم کرده باشد، گویند: «پشه‌ای است» کسی باورش نکند، از درگاه پروردگار رانده گردد و از جمع ما مطرود.<sup>۲۱</sup>

اگر در محفل پیری چندین جوان حضور یابند باید که یکی از آنان برتر دانسته و پیر شمرده شود لیکن پیر خود نیز می‌بایست که از محفل دیگر یاری گیرد، عده‌ای گفته‌اند، اولیا یکدیگر را نبینند و اما اصل و نسب و ریشه اولیا یکی است و همه به یک نقطه می‌رسند. بایسته است که آدمی خود را ارتقاء دهد و اگر وی اختیار خویش نداشته باشد و مالک خود نشود پیر نتواند او را به راه راست آورد.»

اگر سلاله پیری تمامی یابد، طالبان به سوی هر پیری که بخواهند می‌روند لیکن پیر باید که از نسل خود و سلاله رسول باشد. و اگر پیری به طالبی گوید که: «مرا طالب شو و در تکیه خانقاه من آی» او را اغوا و گمراه کرده است.<sup>۲۲</sup>

پیر باید که عالم باشد و کامل.<sup>۲۳</sup> بایسته است که توانایی خواندن و نوشتن داشته باشد. آیا ممکن است که مفتی شریعت نوشتن و خواندن نتواند؟ و آیا ملایی می‌تواند باشد که خواندن و نوشتن نداند؟ باید که خواندن و نوشتن دانست و فهم معانی کرد. پیر و کیل پروردگار گشایندهٔ مشکلات است. کسی که کتاب الهی را شناسد یا نتواند بخواند چگونه خواهد توانست حق را بشناسد؟

اگر بشر از روز زاده شدن دارای علم و دانش بود خداوند به پیامبران کتاب نازل نمی‌کرد، پیر لا کتاب شیطان است. طالبان نیز تابع پیرند. کسی پیر و پیر بی‌کتاب نمی‌شود و سخن او را نمی‌پذیرد.<sup>۲۴</sup>

آنان که می‌گویند: «من سفیدی را می‌خوانم سیاهی را نمی‌دانم» قرآن را انکار می‌کنند. خواندن از روی سفیدی مخصوص عاشقان است ولیکن آنها نیز حرمت قرآن مقدس را رعایت می‌کنند و براساس تعالیم آن رفتار می‌کنند. عاشقی که شعر ترانه‌هایش موافق قرآن نباشد اعتباری ندارد. مرد عالم عام و خاص را از هم تمیز می‌دهد و راه راست را پیدا می‌کند.<sup>۲۵</sup>

اگر طالب نتواند سخن و گفتار پیر و عاشق را درک کند، باید که از مرشد و استاد خود

آموخته راه راست در پیش گیرد. پیری که بی‌آیه و کتاب سخن گوید و پند دهد سخنش اعتبار ندارد سخن اگر به ترکی گوید باید که از مرشدی گوید.

ثروت عاشق اگر طلاست قرآن سنگ محک است و صراف آن استاد. اگر طلایی پیش صراف برند سنگ محک بر آن می‌زند طلا بود می‌خرد و گرنه پس می‌دهد.<sup>۲۶</sup> واجب است که پیر مسائل و کیفیت و خصوصیات جامعه را بشناسد و بداند که در این صورت خواهد توانست درست بیندیشد. و تنها بعد از این مرحله است که پیر می‌تواند با طالب سخن گفته، خام را پخته و تربیت کند. دیدار طالب کار سختی است. در ادامه:

غایت علم را با قلم نمی‌توان نگاشت  
(اما) این نقصان اولیاء را باز نمی‌دارد  
خط من هنگام خواندن، برای اهل فقر  
برای اهل جمع، گلبانگ و دعا و ثناست<sup>۲۷</sup>

با گفتن این که «من فرزند فلان پیرم، گناهان تو را به تیری می‌چسبانم.» و با خوشگذرانی و صفا نمودن نمی‌توان پیر شد و پیری به جای آورد. بایسته است که پیر در نیمه دوم شب از خواب برخیزد رو به قبله نشیند و تا دمیدن آفتاب مشغول عبادت و دعا شود. تا در نفس او تأثیری حاصل شود. اما در روزگار ما پیران می‌خورند و می‌آشامند و تا نیمه روز می‌خوابند. قرآن بر جد ما نازل شد، این کتاب چه گفته است؟ ما برای چه به این جهان آمدیم و فردا به چه رویی به دیدار خدای متعال خواهیم رفت؟ و اگر از ما درخصوص این طالبان سوال شود که جزایشان چه می‌دهید؟ (گوییم) وای به حال طالبی که نیندیشد، نگر تا بر سر او چه‌ها آید. این است سخن راست استاد!<sup>۲۸</sup>

و پیران دوران اخیر چگونه‌اند؟ (چه گویند؟)

گویند: «ثروت بنده مؤمن ناپاک و مردار نشود.» و گوشت مردار خورند و خدمت افکار غلط نمایند که: کارد بر گردن اسماعیل نهاده شده (صفحه ۳۶) ولیکن در دوران قدیم مؤمن اگر قصد ذبح حیوان می‌کرد، گلبانگ سر می‌داد (دعایی چند می‌نمود) سپس حیوان را ذبح می‌کرد. و آنان که در دوران اخیر آمده‌اند قادر به آن نبوده تنها فتوا صادر نموده مردار به مردم می‌خورانند و بدین‌گونه خونی می‌ریزد و حیوانی که این‌گونه ذبح می‌شود، مردار است و خوردن آن حرام. پروردگار امر نموده تا با کارد سر حیوان را ببرند.<sup>۲۹</sup>

### پاورقی‌ها: بخش ۳ «پیر»

- ۱- موضوع «پیر» در نسخ مختلف بوپروک به اشکال مختلفی آمده. در نسخه از میر این بخش تحت عنوان «پیری و طالبی» آمده است، صفحات ۱۷-۱۲
- ۲- مرتد کسی است که به غیر از مسلمانی دین دیگری اختیار کند و از اسلام خارج شود.
- ۳- مقتول: تیغ بندی است که از پشم ریسیده درست می‌شود.
- ۴- نسخه از میر، صفحه ۱۲
- ۵- در بوپروک به رشد و خودسازی انسان اهمیت زیادی داده می‌شود. ذکر مفاهیمی مانند کامل و جاهل گویای این اهمیت است. در سال‌های اخیر در این مورد تحقیقات مفصلی انجام گرفته است: کتاب: ابعاد فرهنگی بکتاشیه Belkis Temren آنکارا، ۱۹۹۵
- ۶- نسخه از میر، صفحه ۱۳. در بوپروک این قسمت به زبان عربی آمده است. در واقع حدیث نیست بلکه آیه قرآن است. فرقان، سوره ۲۵، آیه ۲۱
- ۷- نسخه از میر، صفحه ۲۷
- ۸- بیعت پذیرش حاکمیت کسی است. ۲. دست دادن (دست فشردن) ۳. بوسه بر دامن [پیر] ارشاد، نشان دادن طریقت و راه خداوند است از سوی عارف
- ۹- نسخه از میر بخش «وجه کامل - وجه جاهل»
- ۱۰- در بوپروک این قسمت به زمان عرب آمده. سوره احزاب، آیه ۴۰
- ۱۱- این حدیث (که به زبان عربی است) به غیر از تاریخ طبری در کتاب دیگری به طور کامل نیامده. در تاریخ طبری آمده است که جبرئیل به هنگام جنگ احد این سخن را می‌گوید، طبری، تاریخ ملل و حکام، ذاکر غدیری ارگان، احمد تمیر، استانبول ۱۹۹۲. صفحات ۳۹۱-۳۹۲
- میان رسول خدا و کفار قریش دوباره جنگ در گرفت. حضرت رسول (ص) به علی (ع) امر فرمود که بر دشمنان بتازد. علی به سمت سپاه دشمن تاخت. (همه از ترس پراکنده شدند). علی دو تن از بزرگانشان را به قتل رساند.
- حضرت رسول فرمود: «علی دوست و در همه چیز شریک من است. من از علی‌ام و علی از من است.» در این هنگام جبرئیل نازل شد و فرمود: «من نیز از شمایم» و سپس ندایی آمد که: «جوانمردی الا علی و شمشیری به جز شمشیر او نیست.»
- ۱۲- این حدیث از احادیث نبوی است و در همه جا به زبان عرب آمده است.
- ۱۳- این آیه نیز به زبان عرب آمده. سوره توبه، آیه ۸۰

۱۴- سورة فرقان، آیه ۲۳. در اصل متن به زبان عرب آمده است. [متن با آیه مطابقت ندارد. ن]  
۱۵- یزید: پسر معاویه. قیام کربلا به فرمان او انجام گرفت به همین سبب وی مورد لعن و نفرین علویان است. علویان آسیای صغیر (ترکیه) به کسی که از خودشان نباشد و با او خصومتی داشته باشند یا اگر طرف اهل سنت باشد یزید می گویند.

۱۶- نسخه ازمیر، صفحات ۱۷-۱۴

۱۷- نسخه ازمیر، صفحه ۱۸

۱۸- نسخه آلاجا، بخش دو «»، صفحات ۱۷۵-۱۷۴

۱۹- نسخه گوموش حاجی کویی، صفحات ۱۹۷-۱۹۶؛ نسخه آلاجا، صفحه ۱۸۲

۲۰- نسخه آلاجا، صفحه ۱۸۲ و نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۲۲

۲۱- نسخه آلاجا، صفحه ۱۸۳

۲۲- نسخه آلاجا، صفحه ۱۸۴؛ نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۲۲

۲۳- نسخه آلاجا، صفحه ۱۸۴

۲۴- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۳۳

۲۵- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۳۲

۲۶- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۳۲

۲۷- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۳۳

۲۸- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۲۳

۲۹- نسخه آلاجا، صفحه ۱۹۱

«مرشد»<sup>۱</sup>

در دوران قدیم پادشاه بزرگی بود که بر شرق و غرب عالم فرمان می‌راند. روزی این پادشاه تصمیم گرفت باغچه‌ای بسازد. چهل هزار کارگر و باغبان چهل سال کار کردند تا باغچه به بار رسید.

در این باغچه میوه‌های متنوعی اعم از تلخ و شیرین وجود داشت میوه‌هایی که اگر کسی می‌خورد عاقل می‌شد و میوه‌هایی که خوردن آنها جنون‌آور و زایل‌کنندهٔ عقل بود. خلاصه از هر میوه‌ای که در دنیا یافت می‌شد در باغچه پادشاه نیز بود.

هزار هزار باغبان در این باغچه کار می‌کردند. پادشاه به کارگران گفته بود که این باغچه وقف مردم است به هر کس که خواست از میوه‌های آن بخورد مانع نشوید. فقط بسیار مراقب باشید که به افراد که از میوه‌های تلخ و سمی می‌خورند حتماً پادزهر بدهید تا نمیرند. اگر از میوه‌های جنون‌آور خوردند از میوه‌های عقل‌افزا به آنها بخورانید.

روزی عده‌ای گذرشان به آن راه افتاد، به باغچه رفتند و همانجا از آنچه که باغبانان تعارف کردند خوردند. تلخ و شیرین باغچه را نچشیده کمی استراحت کرده و بعد راهی شدند.

اندکی بعد گروه دیگری به آنجا آمدند، داخل باغچه شدند و از هر میوه‌ای که بود تلخ و شیرین خوردند. برخی از آنها مجنون شدند و برخی دیگر عاقل سپس شروع به ناله کردند که: ..... اکنون ما مردیم

باغبانان سراسیمه به سوی آنها دویدند از میوه‌های مسکن به آنها خوراندند و دردشان را تسکین دادند. مهمانان باغ که از مرگ نجات یافته بودند ترسان و لرزان باغچه را ترک نموده و رفتند.

دسته‌سومی از انسان‌ها به باغچه آمدند از هر میوه‌ای که دیدند و پسندیدند خوردند و همگی مسموم شدند. باغبان‌ها به کمکشان رفتند و شربت‌ی برده و گفتند: «زود از این

شریت بخورید تا شفا پیدا کنید.» ولیکن آنها گفتند: «باغچه شما و میوه‌های آن زهرآلود هستند و شما ما را مسموم کردید ما شریت شما را نمی‌خوریم» شریت را نخوردند و همگی مردند.

و اینک ای انسان! دنیا شبیه همان باغچه است و مرشدان باغچه‌بانان این باغچه. دسته اولی که به باغچه آمدند آنهایی بودند که به این جهان وابسته به جرعه آبی و لقمه نانی کفایت نمودند. بی‌آنکه حرام بخورند آمدند و رفتند.

دسته دوم (مثل) انسان‌هایی بودند که در دنیا غرق شدند و از هر آنچه که یافتند خوردند. راه خطا رفتند و هر آنچه که از سخن بر دهان آمد گفتند. و وقتی روبه مرگ بودند باغچه‌بانان مانند مرشدان به کمک آنان شتافته پادزهر به آنها خوراندند و طبق کلام پیغمبر گفتند: «بیایید دست از اعمال بد بردارید. این است فرموده خداوند و سنت پیامبر» در حقیقت سخن مرشد پادزهر هر زهری و تسکین‌دهنده هر دردی است.<sup>۲</sup>

در نهایت طریق از آن مرشد است و طالب.<sup>۳</sup> (چرا که مرشد تنویرگر، پرورنده، آموزنده و راهنماست) و کسی که حقانیت سخن مرشد را باور نداشته باشد از ایمان بی‌بهره است. صوفیان تابع مربی<sup>۴</sup> و مرشدند و رابطه بین آنان چون رابطه نکاح است و اگر صوفی به رضایت مرشد و مربی و خلیفه<sup>۵</sup> هفت گام بردارد، این نکاح باطل است و رکن دیرین است که آن صوفی باید تجدید نکاح کند. بدون تجدید نکاح پذیرش آن صوفی (کاری) یزیدی است. و زاهد<sup>۶</sup> حق دیدار وی ندارد.<sup>۷</sup> و مرشد پنج چیز است:

نخست (مرشد) کلام خداست، دوم مرشد ماه است، سوم مرشد آفتاب است، چهارم چراغ است و پنجم مرشد راه است و طریق.

و سخن (طریق) صحبتی است رسیده و پخته که از محمد و علی مانده است.<sup>۸</sup> (بدین سبب) خیره سری مرشد و ویران نمودن آخرت فاسد کردن خمیرمایه‌ای است که محمد و علی نهاده‌اند.

#### پاورقی‌ها: بخش ۴ «مرشد»

- ۱- نسخهٔ آلاجا، فصل، «نفس مرشد»، صفحات ۱۷۷-۱۷۵
- ۲- نسخهٔ از میر، صفحات ۲۶-۲۷
- ۳- نسخهٔ از میر؛ صفحه ۱۲
- ۴- مربی: در میان علویان به کسی گفته می‌شود که تعلیم طریقت می‌دهد.
- ۵ - خلیفه: سوارانی که در دوران صفویه از سوی تکیهٔ اردبیل جهت تبلیغ به محل قزلباش‌ها در آتاتولی اعزام می‌شدند.
- ۶ - زاهد: کسانی که به شکل افراطی به فرامین دینی وابسته‌اند. (در میان صوفیان) به صوفی خشک و ریاکار گفته می‌شود.
- ۷- نسخهٔ از میر، صفحه ۱۲۲
- ۸ - نسخهٔ از میر، صفحه ۱۲



## «رهبر»<sup>۱</sup>

مقام رهبری، شایسته هر کسی و رهبریت کار هر کسی نیست. رهبریت حق کسی است که: عامل به شریعت، کامل در طریقت و حاکم بر شهوت و رادمرد باشد. راه قلب او باز، زبان وی شیرین، سخنش قاطع و دل او پر از مهر همه آفریدگان پروردگار باشد (و نیز وی) باید از ردایل اجتناب کرده، حسود نبوده و هر آنچه که برای خود می خواهد برای دیگران نیز همان خواهد. و می باید عالم باشد تا نور علی النور شود. و مراد از عالم بودن تشخیص و تمیز حق از باطل، خیر از شر و سپید از سیاه است.

و نیز رهبر پیوسته (و در همه حال) می بایست روبه ارتقا داشته باشد، تواضع و محبت خود به مردم را افزونی دهد و بین همه طالبان حرمت فراوان کسب کند. طریق او در اوج و درجه اعلا و مهر او به طالب زیاد باشد. و اگر کسی خطایی مرتکب شود حالت وی را ملاحظه کند و بر طریق عدالت و انصاف و با زبان نرم با وی رفتار و مطابق موازین او را تهرئه کند.<sup>۲</sup>

یک رهبر، یک پیرو یک محاسب اگر کار صوابی از کسی ببیند و آن را برملا نکند و چشم برآن ببندد رهبریت او، پیری او و دادگری او کذب است و روز جزا سیه رو خواهد بود. واجب است که آنکه را کار ناصواب و ناحق مرتکب شده هر چند که بلا اثر باشد بیدار کرد. به وی هشدار داد تا فرضیه‌ای که برگردنشان است را به جای آورند.<sup>۳</sup>

زمانی که رهبر گناهی مرتکب شود و طالب آن را دیده و نگوید که چرا چنین کردی و طبق روش و قواعد به او هشدار ندهد، همچون کوران خواهد بود. چرا که تا ایمان خالص نباشد نماز مردم راست نیاید (قبول نشود) اعمال پیر خود را تایید نماید و این گفته او به خاطر نفس خویش باشد، او گناهکار خواهد بود و لیکن اگر این تذکر وی به خاطر طریقت باشد ثواب خواهد برد و اگر به عقلش برسد و بفهمد و نگوید دچار عذاب الهی می شود.<sup>۴</sup>

طالبان اخیر گویند: «مگر پیرو رهبر گناه می کند؟ آنان بزرگ زاده اند. کفر آنان عین ایمان است. ولیکن حقیقت این گونه نیست.<sup>۵</sup> اگر رهبری نتواند حق طالب را ادا کند باید که پیروی را تسلیم دیگری نماید. باید که رهبر وی را (طالب را) به برادر خویش یا یکی



از عموزادگان تسلیم کند. اگر پیرو رهبر مرتکب یکی از گناهان کبیره شوند و یا خلاف ارکان عمل کنند طالب از آن دایره و محفل جدا نشود بلکه باید به یکی از عموزاده‌ها ملحق شود.<sup>۶</sup>

#### پاورقی‌ها: بخش ۵ «رهبر»

- ۱- نسخه‌ از میر، موضوع «رهبر»، صفحه ۱۶۴؛ گوموش حاجی کوپی، صفحه ۱۹۶ و نسخه‌ حاجی بکتاش، صفحه ۲۱۹
- ۲- نسخه‌ آلاجا، صفحه ۱۶۴
- ۳- نسخه‌ گوموش حاجی کوپی، صفحه ۱۹۶
- ۴- نسخه‌ حاجی بکتاش، صفحه ۲۱۹
- ۵ - نسخه‌ حاجی بکتاش، صفحه ۲۲۰
- ۶ - نسخه‌ حاجی گوموش حاجی کوپی، صفحه ۱۹۶ و حاجی بکتاش، صفحه ۲۲۰



## «ذاکر»<sup>۱</sup>

باری خداوند به جبرئیل فرمود:

«ای جبرئیل برای من خبری از روی زمین بیاور.»

جبرئیل، به فرمان خداوندی، همهٔ جهان را گشت، در قسمت ناشناخته کره زمین هزارویک ذکر توحید شنید. توقفی کرد و به زمین نشست. سپس دید که هفتاد هزار فرشته بالدار ندای توحید سرداده‌اند. تماشایشان کرد سپس به حضور پروردگار رسید. آنچه دیده بود باز گفت:

«من طالبانی هزار مرتبه حقیقی‌تر از طالبان فلان شیخ دیدم که نشسته و نام تو را می‌خواندند، آواز توحیدشان از زمین به آسمان می‌رسید (چنانکه) من حیران شدم.»  
خداوند متعال از آنچه که جبرئیل گفت خرسند شده فرمود: «ای جبرئیل، من عبادت آن بندگان را پذیرفتم و گناهانشان را بخشیدم. ملائک آسمان و زمین را نیز بخشیدم. ای جبرئیل از سر تقصیر تو نیز گذشتم و تو را آزاد کردم.»

حضرت امام جعفر صادق می‌فرمایند:

«پروردگار فرماید هر کس به هنگام فرا رسیدن اجل گناه خود را ببیند، من گناه آن را می‌بخشم.»

پروردگار متعال فرماید: «قسم به عزت و جلالم، برای هر آنکسی که من باب آزمایش مرا یاد کند و ذاکر باشد هفتاد هزار لعنت از آسمان نازل شود و لیکن از گناه آن مردمان که خالص باشند در می‌گذرم...»

اینک خلیفه پنج حرف است، یکی از آن حروف افتاده است. (اگر این را از حروف الفبا حذف کنیم) بیست و نه حرف باقی خواهد ماند. اگر این حرف به دو قسمت دوازده حرفی تقسیم شود باقیمانده پنج حرف خواهد بود. این پنج شریعت است. شریعت حضرت رسول است. و خلیفه باید که کار انبیاء کند تا آیین ارکان مقام خویش باز یابد. و شریعت دروازهٔ طریقت است آنکس عامل به شریعت نباشد به طریقت داخل نتواند شد.

و پیر چهار حرف است و چون این چهار حرف از بیست و نه حرف کسر شود بیست و

پنج حرف باز ماند. به دو قسمت که تقسیم شود الباقی یک خواهد بود و آن یک طریقت است. و طریقت هفت حرف است. حضرت امیرالمؤمنین علی ولی الله است و آن طریقت) شیوه علی را واجب سازد تا که آیین ارکان مقام خویش بازیابد و چون آن پیر خود را نشناسد پیری بزرگتر از روح و جان وی باشد.

و کلمه ذاکر چهار حرف است و چون این چهار حرف از آن بیست و پنج حرف باقی مانده کسر شود بیست و یک ماند و از بیست و یک دوازده کسر شود حاصل نه خواهد شد. نه نیز نود هزار کلمه است. کلام خداوندی است. خدای تعالی این نود هزار کلمه (کلام) را به حضرت محمد «سلام الله علیه» آموخت و ذاکر باید که این نود هزار کلام را در درون خویش به گرداند تا که خدای تعالی (او را بپذیرد) ذاکر چه در زمین و چه در آسمان زمانی که ذکر گوید طیب است. پاک است.

خداوند در حق ذاکر فرماید:

«خدمت جبرئیل آشکار شده، هفتاد هزار فرشته با بال‌هایی از جنس نور در بین زمین و آسمان ذکر گویند.»<sup>۲</sup>

خلیفه و ذاکران چون نام خویش ندانند نامشان بر آنها بزرگ آید. دروازه هفت جهنم بر آنها گشاده و هشت دروازه بهشت به رویشان بسته شود و چون شیطان «لعنت‌الله علیه» شوند.<sup>۳</sup>

#### پاورقی‌ها: بخش ۶ «ذاکر»

۱- بخش «خلیفه، پیر، ذاکر» نسخه از میر، صفحات ۷۸-۷۷. این قسمت عیناً در همین بخش از نسخه از میر هم وجود دارد. ما در تدوین خود، مطالب را به صورت بخش کوتاهی مستقلی آورده‌ایم. (آماده کردیم)

۲- نسخه از میر، صفحه ۷۷

۳- نسخه از میر، صفحه ۷۶



## «صوفی»<sup>۱</sup>

تشکی که صوفی بر آن نشیند پوستین است منزل وی جنت است، مؤمنان فرشته و مسلمین حوری‌اند. آنچه که خورند محصول جنت است و آبی که نوشند از آب جنت و شراب بهشت است. لباسی که بر تن کند لباس جنت است، فروغ چراغ او از نور خداوندی است و سخنی که گوید سخن قرآن است. هر نفسی که برکشد و باز دهد هزار و یک اسم اعظم خداوند است. و نیز خانه طالب، پیر، مرشد، رهبر<sup>۲</sup>، مشایخ<sup>۳</sup>، مکه و مدینه<sup>۴</sup> و کعبه صوفی است.<sup>۵</sup>

و صوفی که در صحن منزل آنان دست به دعا بردارد ثواب هزار و یک حج و نماز نصیب او شود. از گناهان کوچک و بزرگ پاک و عاری شود. و چنین صوفیانی در بین مردم شبیه ملائک آسمانند. نظیر حوریان جنت و در میان اختران ماه و خورشید را مانند. و صوفی چون آب زلال است، چون زمزم است، در اطعمه غسل و حلوا را، در میوه‌جات خرما و سیب و انجیر را در گل‌ها<sup>۶</sup> نرگس را، در پرندگان طوطی و بلبل و قمری را مانند.<sup>۷</sup> کلام صوفی در علوم کلام قدیم است. رخساره صوفیان، چهره قرآن کریم است، هفت خط و هفت فاتحه است. نفس‌های او هزار و یک اسم است. و زلف‌های آن دوازده است. گوشت‌هایش سیصدوشصت و شش حرف و خطوط چهره وی، نقطه‌های کلام قدیم است. آری اینک دانسته شد که نگاه صوفیان، مؤمنان و مسلمین به چهره یکدیگر همچون تلاوت قرآن است. اتصال به همدیگر است و چون وصال دو دل‌داده و نیز خداوند متعال در هجده هزار جهان و بین هفتاد و دو ملت صوفیان و بندگان گروه ناجی را بسیار دوست می‌دارد.

ولیکن صوفی آن است که خدمت چهار باب (در)، چهل مقام و هفده رکن کرده باشد. یعنی توحید صوفی سجده وی بر مرشدش، مشاهده (شهود) در سرای حق و وصول به حق و به عبارتی صحیح‌تر شناختن خود اوست. اینک، جاهل این حکمت‌ها را (دیده کُفرش) شمارد و چون کفر انسانی زایل نشود

ایمان وی کامل نگردد. روزه صوفی حرمت مرشد را به جای آوردن است، زکات وی نیاز به مرشد دادن است و حج او تجلی به مرشد است. غزوه مرشد تقدیم سروجان خود به مرشد از جان و دل است. کعبه او و قبله او نگاه وی به رخساره استاد و رهبر خود است. و چون صوفی‌ای به خانه صوفی درآید از هر آن گناه که با پای خود کرده باشد، پاک و عاری گردد. و چون صوفی بوسه بر دست صوفی دیگری زند از هر آن گناه که به دست خود کرده باشد پاک و مطهر شود. و چون صوفی (به دیده محبت) به چهره صوفی دیگری بنگرد از هر آن گناه که به دیدگان کرده باشد تمییز گردد. و چون صوفی دل به صوفی دیگری داده و وی را دوست بدارد از هر آن گناهی که با قلب خویشتن کرده عاری شود.

و چون صوفی به خانه<sup>۸</sup> و شهر و ملک و مملکت صوفی دیگری رود<sup>۹</sup> صد هزار رحمت، صد هزار برکت و صد هزار خیر او را حاصل شود. و اگر صوفی میزبان روی خوش به آن نشان دهد صد هزار قضا و بلا از خانه و شهر او دور شود.

روزی پروردگار متعال به ملائک زمین و آسمان به حوربان بهشتی، به آفتاب و ماه اینگونه فرمود:

«فرا آید و ذوق و صفای بندگان صوفی مرا نظاره کنید» فرشتگان زمین و آسمان، حوربان بهشتی، آفتاب و ماه این صوفیان را نظاره کردند. سپس همه سجده بر خدای تعالی کردند و گفتند: «پروردگارا! این بندگان تو که اینگونه شاد و خرسند گرد هم نشسته گفتگو می‌کنند کیانند؟ از ارج و حرمت آنان ما را نیز نصیبی ده» این را گفته و التماس و الحاح کردند.<sup>۱۰</sup>

خداوند تعالی (در پاسخ) فرمودند: «اینک این بندگان من که سعادت‌مندان نزد هم نشسته مصاحبت می‌کنند پناه‌آورندگان به من و به سلامت رسیدگانند. دیگران سجده به سنگ و خاک و چوب کنند و لیکن اینان مرا سجده کنند. هر آنکه آرزوی همنشینی من را داشته باشد با این بندگان من نشست و برخاست کند.

هر آن کس که با آنان نشست و برخاست کند گویی که با من نشست و برخاست کرده باشد. و حال اگر هفت دریا مرکب، درختان قلم، هفت آسمان کاغذ و همه انس و جن کاتب شوند، نتوانند توصیف ذره‌ای از صفات صوفیان و بندگان برگزیده‌ام را به اتمام رسانند.<sup>۱۱</sup>

در همه امور دنیا و آخرت کاری نیکوتر و افضل‌تر از صوفیگری پیدا نشود. سخن نهایی مرد عالم و دانا چنین است. بدانید!<sup>۱۲</sup>

و نیز پیوند صوفیان به مربیان و مرشدانشان چون پیوند نکاح است. (اگر صوفی ای بی رضای مرشد، مربی و خلیفه هفت گام بردارد، این نکاح بی اعتبار شود و اگر تجدید نکاح شود پذیرفتن آن صوفی کاری یزیدی است.

اگر زاهد همسر صوفی (بی) را ببیند اگر نکاح وی تجدید نکند، هر رابطه اش با وی حرام است و اگر خواهر مؤمنی به زاهد دل ببندد جز کشتن او ارکان (و راه) دیگری نیست. و اگر از سوی خواهر صوفی (بی) به صوفی دیگر مهری باشد، جز نفرین کردن او ارکان دیگری نیست. این است سخن رمزآلود و آیین مرد دانا و مرشد شایسته<sup>۱۳</sup> و اگر صوفی خواهر خود را به کسب درآمد ناصواب فرستد و سپس بر مال او طمع کند به حکم شریعت باید که آن صوفی را بر الاغی سوار کرده ده به ده، شهر به شهر گرداند. و براساس طریقت تاج از سرش، لباس از تنش و عصا از دستش گرفته می شود.

و او بی ثبات و سست شمرده می شود و هرگز به صوفیان راه نخواهد یافت. در دروازه معرفت و در جمع حق ندارد که با کسی همسفره شود و اگر آن صوفی بمیرد نمازی بروی خوانده نشده و در دروازه حقیقت اذن سجده به او داده نمی شود و اگر آن صوفی پیامبر باشد امتی برای او نخواهد بود.

بدان سبب که وی بی رضا لقمه ای را خورده است. و اگر صوفی (بی) دل صوفی دیگری بشکند و او را آزرده کند، تا دل شکسته را به دست نیاورد هیچ مرشد، مربی، استاد پیر و رهبری نتواند آن صوفی را قبول کند. ولیکن اگر آنان تاب مقاومت در برابر مال دنیا نیاورده این چنین صوفی ای را بپذیرند در این حال باید که جماعت آنان را نپذیرند.<sup>۱۴</sup> و اگر صوفی گناهی بین خود و خدایش مرتکب شود سپس به محضر پیر آمده مواخذه شود، بار دیگر او را مواخذه کردن واجب نخواهد بود.<sup>۱۵</sup> اگر صوفی معصیت عظیمی (بزرگی) را مرتکب شده باشد و دشمنش نزد و کنار وی باشد از او باز خواست نشود.

و اگر صوفی (بی) در پیشگاه جماعت تبرئه گردد و با خصم خود به تفاهم رسیده باشد او در جمع پذیرفته می شود. اگر صوفی ای با عده دیگری از صوفیان مرتکب معصیت شده باشند و سپس آن صوفی به محضر پیر آمده و صوفیان همدست وی نیز همراه با او باشند بی آنکه معصیت خود را افشا کنند، دیگر از آنان بازخواست نمی شود. به حرمت آبروی یکی شان گناهان ده نفرشان، به حرمت آبروی ده نفرشان گناهان صد نفرشان و به حرمت آبروی صد نفرشان، گناهان هزار نفرشان بخشیده می شود.<sup>۱۶</sup>

و اگر صوفی نزد پیر آمد، او را بی بازخواست برگرداندن جزء ارکان نیست. و صوفی می تواند برای هفت ساعت، هفت روز، هفت هفته، هفت ماه و هفت سال یا هفتاد سال

به صوفی دیگری اقرار دهد. ولیکن اگر صاحب اقرار، دعوی اقرار کند به واسطه دو تن شریعت‌شناس، آشنا به طریقت و حق‌شناس بازپس‌دادن اقرار آن صوفی جزء ارکان است. سخن عالمانه مرشد در چنین حالتی این است: هر بوته روی ساقه خود روید و آب هیچ چشمه‌ای به چشمه دیگر جاری نشود.<sup>۱۷</sup>

بنی آدم از میان (کمر) به بالا والاست و از میان به پایین پلید. پروردگار متعال والاست و پلید نیست، وی از مکان میراست. دوزخ در زیرزمین است و شخص پلید تا سقوط می‌کند به جهنم واصل می‌گردد. بنی آدم از میان تن تا حلق (چون) آسمان هفت مرتبه است. و از حلق بالاتر عرش اعلا.

از میان تن به پایین چون زمین هفت مرتبه است. و اگر کسی به بالاتر از حلق کس دیگری، به دهان، چشم، چهره، موی، ریش و دین و ایمان کسی کفر کند بی‌گمان کافر خواهد بود و باید تجدید مسلمانی کند.<sup>۱۸</sup>

و اجتناب صوفی از سه کس یزیدی (کار یزید گونه) است:

نخست از سادات دوم از مرشد و سوم از خلیفه. و دلیل آن این‌که این سه کس صاحب ارکانند. کار نهان (کار نهانی کردن) در ارکان کار یزیدی است. (اینان) «هراس کردیم از آشکار کردن طریق، از این روی ارکان نمودیم.»

اگر این سخن گویند، اعتباری ندارد؛ چرا که صاحب ارکان از چهره خود بازشناخته شود.<sup>۱۹</sup>

صوفی کسی است که حتی هفت قدم بی طهارت و وضو و در حالت جنابت گام بر ندارد، بی وضو بودن، مطرود بودن است و بی طهارت بودن خباثت است.<sup>۲۰</sup>

و وقتی صوفی مهمان صوفی دیگری شده و صوفی میزبان او را عزیز داشته و حرمت کند، نباید بگوید که چون من هم مهمان تو شدم تو نیز همین کن. ارکان از آن الله، محمد و علی است. و صوفی کسی است که اگر لقمه‌ای به کسی دهد به عشق و حرمت خدا دهد. و این‌که آن را به زبان آورد جزء ارکان نیست. کسی که کار نیک خود و اطعام خود را بر زبان آورد منافق و دوروست.<sup>۲۱</sup> چنین رفتاری از شیطان و یزید بر جای مانده است.<sup>۲۲</sup>

و صوفی (به چشمداشت تلافی) به صوفی دیگری لقمه ای ندهد و به یقین او آنچه را که داده بازپس نتواند خواست. چنین رفتاری تنها خاص صوفیانی است که پیرو استاد ندارند و حقیقتاً ایمان نیاورده‌اند.<sup>۲۳</sup> اینک این‌گونه دانسته شد که اگر صوفی (بی) به خانه صوفی دیگر رود نخست باید به برون تمنا، دوم به مرد و خواهرانش تمنا کند، سوم به

محفل صوفی تمنا کند و ره آورد و خدمت آن صوفی مهمان به صاحب خانه این است. و صاحب خانه و خواهر به آن مهمان گویند: «تو امروز مهمان محترم و ارجمند مایی، ما را به این خانه تعلق نیست، آن متعلق به توست.» و این از ارکان قدیم است.<sup>۲۴</sup>

و پنج چیز است که با صوفیگری جمع نشود (جور نیاید)

یک: خیانت. صوفیگری با ساز و آواز و لهو و لعب نشود. صوفیگری اگر با این (کارها) می‌شد، مطربان و کولیان هرگز آن را به کسی نمی‌دادند.

دوم: صوفیگری با رقص نشود که اگر بود رقاصگان و کولیان آن را به کسی نمی‌دادند.

سوم: صوفیگری با دزدی نشود که اگر بود رهنمان و جیب‌بران آن را به کسی نمی‌دادند.

چهارم: صوفیگری با کج و راست شدن نشود. با سجود و نماز نشود که گر بود زاهدان و عابدان آن را به کسی نمی‌دادند.

پنجم: صوفیگری با شرابخواری و لهاب و لعب ممکن نشود که اگر بود مردانی که در مکانی نشسته، شرابخواری می‌کنند و به لهو و لعب مشغولند آن را به کسی نمی‌دادند.

اینک دانسته شد که صوفیگری با ادب، حیا، اعتدال، قرب، حب، ایمان، دوستی، خدمت، عشق، رضا، استاد، مربی، مصاحب (دوست)، آشنا و مشرب ممکن شود. صوفیگری با دیگران را آزردن، ظلم و جفا و شکنجه ممکن نشود. این است سخن اسرارآمیز مرشد کامل، استاد و ارکان عرف.<sup>۲۵</sup>

دیگر آنکه صوفی باید هر آنچه را که پیرش گوید و ضروریات ارکان و طریق را به جای آورد. و او کسی است که باید در قلب او سوء ظن، دودلی و تردید، شورش و هوس نباشد و باید که در قلب او مهر به انسان‌ها روزافزون باشد.<sup>۲۶</sup>

صوفیگری مشغولیتی نیست که در جوانی به آن روی آورده و در ایام پیری بتوان آن را ترک کرد. این که قبل از ازدواج به آن روی آورد و بعد از ازدواج رهاش کرد. این‌گونه کردن از شیطان و یزید برجای مانده است.<sup>۲۷</sup>

این‌گونه صوفی می‌توان گفت که از پیر، استاد، مربی و مصاحب روی برگردانده است. او سُست رای و ملون و دمدمی است.<sup>۲۸</sup>

و نیز اگر صوفی سخن مرشد، مربی و خلیفه را بکشد (ضایع کند) چراغ را واژگون، قندیل را خاموش کند در همه این حالات گویی مرشد را کشته است. و بدین‌گونه دانسته شد که طریق قربان گرفتن از صوفی و ستم به صوفی از ارکان کهن است. (به نیت



تنبيه، توضیحات بیشتر در ادامه می‌آید)

و اگر صوفی کفش پیر را پوشد، پیش از او دست به طعام (سفره) برد، بر سجاده وی نشیند، بر اسب او سوار شود، شمشیر وی را حمایت کند، پیر پیاده و او سواره باشد، جلوتر از پیر راه برود، پیر خود در نیمه راه رها کرده خود باز گردد، چون پیر صحبت کند به او گوش فرا ندهد او گناهکار است. هر صوفی که مرتکب هر کدام از اعمال بالا شود از (طریق) برون رانده شده یا از وی قربانی گرفته شده، مجازات می‌شود و به این ترتیب ارکان به جای آورده می‌شود.

مرده احیا شده و به جهت عدم تکرار این گونه اعمال بانگ (هو) سر داده می‌شود و هر آن کس که همه اینها را انکار کند بی‌ایمان و کافر است.

اینک ای صوفی! ای مؤمن! اگر طالب سعادت روی بر خاک نه و اینگونه کن:

- ۱- به نرمی سخن بگو
  - ۲- فداکار و از خود گذشته باش
  - ۳- اول و آخر را بدان و بشناس، انکار اصل و نسب نکن.
  - ۴- از فرمان الهی اطاعت کن.
  - ۵- کسی را آزرده خاطر مکن، دل شکنی نکن
  - ۶- هرگز از تکرار سخن الهی باز نمان
  - ۷- در میان مردم آرام و خوشخو باش
- و سه چیز است که انسان را از راه به در می‌کند:

۱- حیا

۲- ادب

۳- قلب (احساس)

و سه چیز دل انسان را روشن می‌کند:

۱- خواندن علم حقیقت

۲- خواندن علم طریقت

۳- خواندن علم معرفت

و سه چیز است که باعث دل پریشانی شود:

۱- دوست بد (رفیق ناباب)

۲- همسایه بد

۳- همسر بد

و سه رذیله اخلاقی برای انسان وجود دارد:

۱- بهتان<sup>۳۰</sup>

۲- غفلت

۳- هوا و هوس

اجتناب از آنها از ارکان است. و نیز سه چیز است که دل انسان را از راه صواب برگرداند و او را محروم کند (موجب حرمان وی شود):

انکار

دروغگویی

دل شکستن

اینان زیان آورند.

و چهار چیز است که باید پذیرفت (به آن روی نهاد)

۱- شریعت

۲- طریقت

۳- معرفت

۴- سر حقیقت

شریعت فرمان حضرت محمد است. در دین طریقت حکم است، حقیقت در راه حق کامل است و معرفت از ارکان ایمان است ارکان خواستن یک صوفی از پیر، مرشد، مربی، خلیفه، مصاحب و مشرب از ارکان نیست و اینان صاحب ارکانند و طلب ارکان از صاحب ارکان، ارکان نیست. و اگر طریق بگشایند رختشان، راهشان و گفتارشان خودشان را قطع کند.

راه اولیا (همان) راه انبیاء، راه انبیاء راه خداست و راه خدا شمشیر برنده است.

یکم: راه سپاس در سمت راست توست

دوم: راه فرمان خدا در سمت چپ توست

سوم: راه مروت پیش روی توست

چهارم: کرم در پیش راه است

اینک: اگر راه راست را ترک کرده کژراهه را برگزیند، نخست شمشیر خدا او را قطع

کند

دوم، اگر به سمت چپ راه رود (ای والله) می‌گیرد  
 سوم، اگر به پیش رود مروت او را گیرد  
 چهارم، اگر به پس رود کرم او را گیرد<sup>۳۱</sup>  
 خلیفه و مربی در سه مقام می‌توان صوفی را گناهکار بداند و این از ارکان است.  
 یکم اگر به هنگام خواندن مناقب سخن گوید  
 دوم اگر به هنگام تلاوت قرآن سخن گوید  
 سوم آن هنگام که در پیشگاه پیر زبان بگشاید

این سه معصیت است و این که صوفی (بی) راه از صوفی دیگری فراگیرد از ارکان است و اگر معنی این سخن پرسند، (گوییم) اگر صوفی (بی)، صد سال صوفی باشد، نسبت به جایی که ندیده و نشناسد، غریبه است و چون صوفی ای به خانه شریعت داخل شود و چون مصاحب بهره خویش را حفظ کند، ارکان نمودن آن صوفی به مرشد و مربی خود از ارکان است و این که صوفی از خویشتن مصاحب، محبت بهره‌مندی طلب کند از ارکان است.<sup>۳۲</sup>

#### پاورقی‌ها: بخش ۷ «صوفی»

- ۱- نسخه‌ از میر، بخش « اصافِ صوفیان»، صفحه ۱۳۱
- ۲- نسخه‌ از میر، صفحه ۱۳۱
- ۳- نسخه‌ مالایتا، صفحه ۲۱۰
- ۴- نسخه‌ از میر، صفحه ۱۳۱
- ۵- نسخه‌ مالایتا، صفحه ۲۱۰
- ۶- نسخه‌ از میر، صفحه ۱۳۱
- ۷- نسخه‌ مالایتا، صفحه ۲۱۰
- ۸- نسخه‌ از میر، صفحات ۱۳۳-۱۳۱؛ نسخه‌ آلاجا، صفحات ۱۷۳-۱۷۲
- ۹- نسخه‌ آلاجا، صفحه ۱۷۳
- ۱۰- نسخه‌ آلاجا، صفحه ۱۷۴
- ۱۱- نسخه‌ از میر، صفحه ۱۳۳
- ۱۲- نسخه‌ آلاجا، صفحه ۱۷۴-۱۷۳

- ۱۳- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۷۴
- ۱۴- نسخهٔ ازمیر، صفحه ۱۲۲
- ۱۵- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۶۹
- ۱۶- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۶۹
- ۱۷- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۶۹
- ۱۸- نسخهٔ ازمیر، صفحه ۱۳۵
- ۱۹- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۸۰
- ۲۰- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۷۰
- ۲۱- نسخهٔ ازمیر، صفحه ۶۲
- ۲۲- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۷۰
- ۲۳- نسخهٔ ازمیر، صفحه ۱۳۵ و نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۷۰
- ۲۴- نسخهٔ ازمیر، صفحات ۱۳۷-۱۳۸
- ۲۵- نسخهٔ ازمیر، صفحه ۱۳۶
- ۲۶- نسخهٔ ازمیر، صفحه ۱۳۷
- ۲۷- نسخهٔ ازمیر، صفحه ۱۳۷ و نسخهٔ آلاجا، صفحات ۱۷۰-۱۶۹
- ۲۸- نسخهٔ ازمیر، صفحه ۱۳۷
- ۲۹- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۷۹
- ۳۰- بهتان: به کسی دروغی بستن، افتراء
- ۳۱- نسخهٔ ازمیر، بخش «راه صوفی»، صفحات ۷۰-۶۹
- ۳۲- نسخهٔ ازمیر، صفحات ۱۳۷-۱۳۸ و نسخهٔ مالایتا، صفحه ۲۱۰



## «مرید»<sup>۱</sup>

روزی امام جعفر صادق با پیروان خود نشستند گرم گفتگو بودند. حضرت به یکی از پیروان خود رو کرده و فرمودند: فردا مردی را به خانه خواهم فرستاد، دخترت را به عقد او درآور. آن مرد به خانه برگشت. گفته‌ام را به همسرش گفت و سپس خوابید. فردای آن روز برخاست و مہیای آمدن آن مردی شد (که امام گفته بودند) از بیرون در صدایی شنیده شد، مرد از خانه بیرون آمد و دید گرگی خاکستری دم در ایستاده است، با خود گفت یقیناً این همان مردی است که امام جعفر صادق گفته است. بی‌آنکه تأمل کند دخترش را صدا کرده وی را به همان گرگ سپرد. گرگ نیز دختر را گرفته و رفت. چند روزی گذشت، همسر آن مرد گفت: ای مرد، به حرف امام گوش کردی و دخترت را دست گرگی دادی. برخیز و جنگل‌های حوالی را بگرد، اگر گرگ او را خورده بود لاقفل استخوان‌هایش را بیاور تا جایی دفن کنم و دیگر امیدوار به بازگشت او نباشم.

به خاطر حرف زن، مرد از جای خود برخاسته به جنگل رفته و به جستجوی دخترش پرداخت. وقتی به آن جنگل رسید مردی را دید که مقداری هیزم شکسته و به طنابی بسته است. طناب کوتاه بود در نتیجه مرد هیزم‌شکن نتوانست آنها را بسته و بردارد. برگشت و دوباره مقداری هیزم آورد روی هیزم قبلی گذاشت خواست آنها را بردارد ولی ممکن نشد، دوباره برگشت یک بغل دیگر هیزم آورد و بر روی هیزم‌های دیگر گذاشت. معلوم است که به علت کوتاهی طناب نتوانست آنها را بسته و حمل کند. مستأصل و حیران شد.

پدر دختر بعد از دیدن ماجرا به راه خود ادامه داد. در این اثنا دید که پرنده‌ای از دل صخره‌ای بیرون آمد، پر کشید و سپس برگشت و خواست از همان سوراخ داخل شود ولی نتوانست. مرد به راه خود ادامه داد. به جایی رسید که پرنده‌گان دسته جمعی در حال پرواز

بودند. (نگاهی به اطراف کرد) دید دختر بسیار زیبا و جوان برومندی آنجا نشسته‌اند. دختر، دختر خود او بود، نزدیک‌تر رفت و سلام کرد و پیش آنها نشست، مدتی با هم صحبت کردند و بعد از آن مرد به خانه‌اش برگشت و هرچه را که دیده بود به همسرش گفت. هر دو خوشحال و خرسند شدند. (پس از این ماجرا) آن مرد خدمت حضرت امام جعفر صادق رسید و آنچه را که دیده بود یک به یک نقل کرد.

امام جعفر صادق فرمودند: «ای مرد! گوش کن تا معنای هر آنچه دیده‌ای به تو بگویم. آن مرد هیزم‌شکن که دیدی مربی است که یکی را فرزند خود می‌کند ولیکن نمی‌تواند حق او را ادا کند، برگشته چند فرزند دیگر پیدا می‌کند، اما باز هم نمی‌تواند از عهده آنها برآید. و فرزندانش سرسری بار می‌آیند. و او در دنیا و آخرت سیه‌رو شده و بلکه بی‌ایمان از دنیا می‌رود.

و اما آن پرنده‌ای که نتوانست به داخل سوراخ صخره وارد شود. او (به سان کسی) است که به رهبری اقرار کرده است (داده است) و لیکن بعد از آن خدعه و حيله به کار برده سپس اقراری را که داده بود انکار کرده و از چشم افتاده است. او دیگر راهی به درون نخواهد داشت و در همان حال خواهد ماند.

گرگی که دختری را گرفت و رفت در واقع همان مرد برومند بود. در نهایت گرگ آمد و دختری را گرفت و رفت و فرموده خداوند به انجام رسید. اینک کسی که ارادت (مرید) رسانده است نباید از فرمان شیخ خود امتناع کند که اگر کرد بی‌ایمان می‌رود. و مرید سه گونه است:

یکم: مرید؛ دوم: تربیت<sup>۲</sup> و سوم: سگ کور

(تربیت که در متن اصلی به صورت tirit نوشته شده براساس توضیح پاورقی همان صفحه یک لفظ بی‌معنی است و به معنی «یاغچی» (روغن فروش) در بین مردم به کار می‌رود. مراد از سگ کور هم انسان ناسپاس است)

یعنی این‌که: مرید می‌بایست سر و جان و مال خویش را فدای اولیا کند.

tirit آن کسی است که گذشتن از جان و مال در راه اولیا را کفر و ناسپاسی می‌داند.

و سگ کور کسی است که نه جان و نه مال خود را به مرشد خود نمی‌دهد.

طالبی که از این راه و از این آیین و ارکان برگردد مرتد است. این است حرف و گفتار اسرارآمیز مرشد حقیقی.<sup>۳</sup>

## پاورقی‌ها: بخش ۸ «مرید»

- ۱- نسخهٔ از میر، بخش «مرید سه گونه است»، صفحه ۱۲۸
- ۲- ریشهٔ واژه مشخص نیست، اما در میان مردم به مفهوم انسان متملق و چاپلوس استعمال می‌شود.  
آنکه حقایق را نمی‌بیند. انسان احمق، نادان، نمک‌شناس، بی‌چشم‌رو  
مرید و تریت (murit ve tirit) دو کلمهٔ هم وزن‌اند که اصولاً با هم به کار می‌روند.
- ۳- نسخهٔ از میر، صفحه ۱۲۸

«طالب»<sup>۱</sup>

حضرت امام جعفر صادق می فرماید: «طالب کسی است که به مربی و مصاحب خود اقرار نموده<sup>۲</sup>، طریق و ارکان را پذیرفته حقیقت را قبول کند. باید که طالب مربی و مصاحب را قبول کند و اگر اینگونه زندگی نکند لعن را پذیرفته است و باید که تبعید و مطرود شود. طالبی که وارد طریق نشده، حقیقت را نپذیرد و حق مصاحب و مربی را نشناسد، شایسته لعنت است.

طالبانی که به مربی و مصاحب راضی نباشند، به حقیقت رضا نمی دهند و نباید که اهل حقیقت آنها را به حلقه حق راه بدهند.<sup>۳</sup>

طالبی که شایسته طریق و ارکان نباشد، مطرود است. آنان را به جمع وارکان راه ندهید، آنها رانده شدگانند. آنها رضا به مربی و مصاحب نداده اند و فرایض را رعایت نکرده اند، اقرار آنها جایز نخواهد بود، هرچه که می خواند حرام است و در طریقت مرتد و روسیاه هستند.<sup>۴</sup>

و دلیل آن این که: طریق و ارکان از محمد و علی مانده. آنان که طالب محمد مصطفی هستند طالب سلاله علی مرتضی نیز هستند و باید که اتصال به مربی و مصاحب داشته و ارادت رسانده، بیعت کرده و پیرو پیر باشند.

و باید که آن پیر از نسل دوازده امام باشد تا مقام پیری او نافذ و معتبر باشد. آیا اگر از سلاله رسول نبود پیری او جایز است؟ قطعاً خیر.<sup>۵</sup>

شایسته است که طالب در حد توان خود بکوشد و بدین گونه حق تعالی در گنجینه قدرت و هدایت<sup>۶</sup> را به روی آن طالب باز کند و به عبارت بهتر تا می تواند از نور، هدایت و اسرار بهره گیرد. دیدار کسی با خداوند متعال میسر نیست و اگر آرزوی دیدار خدای متعال را داری باید که فرایضی را که یاد شد به جای آورده، جدیت نشان دهی تا به هدایت برسی.

و این که کسی خود را بشناسد این است:



«کسی که خود را بشناسد خدای خود را نیز می‌شناسد.»<sup>۷</sup>

کسی که از خود و نفس خود غافل باشد به هدایت نمی‌رسد. کسی که عبادت خدا را به جای آورد نفس خود را بازمی‌یابد. کسی که نفس خود را بشناسد به واسطه معرفت خود حق را پیدا می‌کند و به هدایت نایل می‌شود. آنچه که سبب هدایت می‌شود ۲ چیز است: یکی (یکم): ترک کلام بی‌هوده<sup>۸</sup>

دوم: ترک طعام<sup>۹</sup>

اساس هر دو عزلت است و اصل عزلت<sup>۱۰</sup> دست شستن از مسائل دنیوی است. مشایخ در آیین ارکان چنین فرموده‌اند. آن را مقام ترک، اهلش را اهل وحدت نامند.

ترک<sup>۱۱</sup> شناخت خویشتن خویش است، حق هستی را شناختن است. شیوخی که به رحمت الهی نائل شده‌اند به این مقام، مقام معرفت گویند.

در این مقام، آدمی از خصوصیات حیوانی خود رها شده به خصلت انسانی خود می‌رسد.<sup>۱۱</sup> پس اینک لازم است که جان‌های طالب حد خود را بدانند و بیش از حد خود صحبت ننموده، شنیدن بدانند و حق را در خود پیدا کنند تا راه و ارکان جای خود را پیدا کند. و آدمی به خواسته و آرزوی خود خواهد رسید و لیکن الاغ اگر ناتوان باشد در نیمه راه از راه رفتن باز خواهد ماند و به کلی هلاک خواهد شد.

مشخصه اهل حقیقت دوازده است (اهل حقیقت دوازده نشانه و علامت دارند) طالب باید دوازده واجب را به جای آورد تا که به خدای تعالی رسد و معرفت نایل شود و اطاعت سالله رسول را به انجام رساند. اسرار همه هستی بدانند و ببینند.<sup>۱۲</sup>

حسادت، خودپسندی، کینه، عناد، غیبت، تحریک، دوبه هم‌زنی، اتهام، افترا، ناسپاسی، ظلم، دروغ و جنایت اعمالی هستند که خداوند ممنوع کرده است. طالب باید که این پلیدی‌ها را از منیت خود دور سازد و قلب خود را از آنها عاری کند.

طالب حرف ناصواب بر زبان نمی‌آورد (دهان به حرف ناصواب نمی‌گشاید) بی‌اذن و اجازه آنچه را که خود ننهاد بر نمی‌دارد اگر چیزی را به چشم خود ندیده نباید بگوید که دیدم و شنیده نباید بگوید که شنیدم و اگر چیزی را نمی‌داند نگوید که می‌دانم.

ضروری است که طالب خدمت بزرگ‌تر از خود را کرده حرمتشان را به جای آورده و کمتر از خود را دوست داشته راهنمای او باشد.

و باید که پیوسته راه راست را پیموده به کژراهه نرود، حق را حق، باطل را باطل بدانند. و باید که هر کس را مثل خود بدانند و دیگران را دوست بدارد. سبب آن این‌که: وجود

آدمی عضوی است که از پیوستن اعضای متعدد تشکیل می‌شود و هرگز انسان با یک عضو کامل نمی‌شود. و هیچ پرنده‌ای با یک بال قادر به پرواز نیست. اگر همه انسان‌ها را دوست بداری آنگاه کامل می‌شوی والا ناقص خواهی بود و مانند پرنده‌ای که یک بال دارد سقوط کرده خود را در میان خاشاک و هزار و یک مشقت خواهی یافت.

اینک طالب همانگونه که به وجود خویش ترحم می‌کند باید که به دیگران نیز آن‌گونه ترحم کند و مختصر این که نباید کسی را برنجاند و سختی دهد. نباید به کسی زورگویی کند و دل مردم را بشکند چرا که «دل» خانه خداست و اگر دل شکنی کنی (گویی) خانه خدا را خراب کرده‌ای. و طالب نباید که فضل فروشی و تظاهر به کرامت کند چرا که کرامت از آن حق است نه تو! تو در هیچ درجه‌ای از کرامت نیستی. باش تا صاحب کرامت شوی.

و بایسته است که طالب از خود گذشته باشد و خود خواه نباشد و عیب کسی را به روی او و یا پیش دیگران بازگویی نکند و پیوسته پروا داشته باشد و باید که طالب اسرار را فاش نکند چرا که خود را فاش خواهد کرد.

نگهم دار تا نگهت دارم! (حفظم کن تا حفظت کنم) و نیز باید که طالب دوستان حق، محمد و علی را دوست و دشمنانشان را دشمن بداند. اسیر شهوت نشود و با تمام توان نفس خویش را نگهدارد. پیروی از فرامین پروردگار شناخت خدا (خداشناسی) و شناخت خویش (خودشناسی). به عبارت بهتر معنی این سخن این است که اگر انسان خود را بشناسد خدایش را نیز خواهد شناخت.<sup>۱۳</sup> پس باید هرگونه بدی و شر در وجود انسان نباشد تا «حق» گردد.

و آنچه که (در بالا) گفته شد از اشیاء و اعمال همه عوامل دور شدن از خداوند است وقتی همه این بدی‌ها ترک شد باطل از وجود انسان رخت بر می‌بندد و حق به جای می‌ماند باید که (طالب) علیه کسی سخنی نگفته تا حق کسی را پایمال نکرده حق را باطل و باطل را حق نپندارد.

حق که بیاید باطل می‌رود و باطل بیاید حق می‌رود. و اینک اگر فردی حق این امانت‌ها را صادقانه ادا کند خود «حق» می‌شود. چرا که آنان به انبیاء و اولیا و [عموی] عالی‌مقام<sup>۱۴</sup> و به درجهٔ اعلا<sup>۱۵</sup> واصل شده‌اند و برحسب توانایی خود عده‌ای به مقام پیامبر، عده‌ای به مقام ولی و برخی بر مرتبهٔ وصی<sup>۱۶</sup> نایل شده‌اند و کسانی که مجاهده کرده‌اند صاحب این چهار مرتبه شده‌اند. دنیا و آخرت در دست اوست و هرگونه که خواهد چرخ

فلک را می‌چرخاند و به عبارتی (سلیمان) زمان خود می‌شود.

و زمانی که سخن می‌گوید باید به نرمی و حلاوت سخن گوید و موجب نفرت مخاطبان نشود. نباید مردم را بیزار کند بلکه باید آنان را پیوسته به سوی خود جذب کند. حق در هر چیزی وجود دارد. و باید با ادب و ارکان در محضر اولیا حاضر شوند و تا سوالی نشده سخن نگویند و اگر سوالی پرسیده شود در کمال ادب آنچه را که می‌داند بگویند. خودخواهی و حرص نوزد.

و درجات اخلاق چهار است:

نخست: نیکی در مقابل نیکی خصلت و خوی الاغ است.

دوم: بدی در مقابل نیکی خوی مار است.

سوم: بدی در مقابل بدی اخلاق سگ است.

چهارم: نیکی در مقابل بدی اخلاق حمیده است. و فردی که آراسته به این اخلاق (پسندیده) است، انسان کامل می‌شود.

هر آنکس که اینگونه شود (سلطان) می‌شود و گرنه (شیطان) خواهد شد.

و انسان پیوسته هر خیری را از سوی حق و هر شری را از نفس خود بداند و هر بدی را که به او می‌رسد از ناحیه خدای نداند چرا که خدای تعالی به هیچ شر و بدی اذن ندهد که اگر اذن می‌داد خدایی ظالم بود و وی از اینگونه صفات به دور است. و طالب نباید که به ظلم و جفا تکیه کند تا به صفا رسد. باید صبور باشد که با صبر شکار عنقا کنند.<sup>۱۷</sup>

اینک ای صاحب طریقت! و ای ذاکر راه حقیقت! بر طالب فرض است که سه چیز را بشناسد، نخست علم شریعت را، دوم علم طریقت و سوم علم معرفت. اگر طالب را درخصوص این علوم مشکلی پیش آید خلیفه باید که از عهده حل آن برآید و به (واسطه) آیات الهی جوابگوی آن باشد.

و طالب اگر به پیر ارادت نشان ندهد آخرتش نورانی نشود (پس) نباید دست از دامان وی بردارد تا آیین و ارکان به جای آورده شود. و چون صوفی صبح به نماز پیر حاضر شود باید که مسکین و چون خاک ساکن شود و پیر باید روی به طالب کرده و بگوید: « ای طالب محمد و علی را پذیرفته‌ای؟ فرمان محمد و علی شریعت و طریقت آنان پس از این به مقام پیری<sup>۱۸</sup> من تفویض شده است اگر آنان را پذیرفته‌ای پس باید که از فرامین من اطاعت کنی.

مرید دو گونه است. یکی علما و دیگر ذاکر. و باید که آیین و ارکان را به طالب تعلیم دهد. (طالب) دست خلیفه (و یا پیر) را بگیرد، کلمه شهادتین و کلمه توحید خواند.

بدین گونه ارکان به جای آورده شود.

«جز از خدای (راه‌نجاتی) نیست. رسول خدا محمد است. ولی آن جانشین محمد علی است و علی شیر خداست و شمشیر وی بالای سر کسانی است که به خدا شرک می‌ورزند.»<sup>۱۹</sup>

و سه ارکان است که وقتی مرشد و صوفی به حضور پیرمرد مربی می‌رسد باید رعایت شود:

یکم: نباید که دست خالی به حضور رسد.

دوم: بی‌عبادت و طهارت نباید که به حضور رسد.

سوم: اگر اهل شریعت نزد مرشد، مربی و استاد حاضر بودند باید که دست بسته در حضور بایستند. پس از آنکه اهل شریعت رفتند، برخاسته به حضور رسد. دعای خیر طلب کرده نخست پای وی، سپس زانوان و دستان وی را [زیارت نماید که] نیاز گویند.

و اگر اهل طریقت نزد مرشد مربی و استاد باشند صوفی باید دستان خویش باز کرده چون دار منصور<sup>۲۰</sup> بایستد مربی، مرشد و استاد گلبانگ سردهند و مرشد و یا شاگرد سجده کند (تا سر از سجده برداشته‌اند) از نفرین شیطان نجات یافته، سجده بر ملائک و آدم کرده باشند<sup>۲۱</sup> و گروهی از طالبان هستند که دو طریق پیش گیرند: آنان حق را رها کرده اطاعت شیطان نموده منکر می‌شوند، چرا که به وحدت نرسیدند و اقرار نکردند. این طالبان خصم آل عبا<sup>۲۲</sup> ایند آنان رانده شده و در نهایت به آل عبا ضرر رساندند.<sup>۲۳</sup>

و اگر طالبی را با طالب دیگر مشاجره افتد و به والی رجوع کنند و والی یکی از آن دو طالب را گناهکار دانسته و مجازات کند ولیکن این مجازات به ناحق باشد، زمانی که پیر حاضر شود جرعه شخص جزادهنده اخذ شده، به همان میزان به پیر و دو از دوازده به رهبر داده شود و آن دو طالب را آشتی دهند.

و اگر هر دو تقصیر کار باشند روشی که گفته شد در مورد هر دو اعمال شده و دو برابر مبلغی که به والی سپس به آن دو طالب (نیکو) گفته می‌شود.<sup>۲۳</sup>

و اگر قهری بین دو طالب باشد و یکی از آن دو نزد دیگری برود و بگوید که: «بیا تا امروز صلح کنیم و حق یکدیگر را حلال کنیم.»

ولیکن آن طالب قبول نکرده آشتی نکند و طالب اولی دوباره بگوید که: «بیا تا امروز پیش از مرگ بمیریم و حسابمان را در این جهان پاک کنیم. بیا به محکمه پیر رویم، هر حقی که داری ادا کن» ولیکن آن طالب مقابل بگوید که: «من نه به محکمه می‌روم و نه آشتی می‌کنم، پی کار خود رو و این صحبت سه بار بین آن دو تکرار شود ولیکن آن طالب نپذیرفته و صلح نکند (پس) وی طریق را انکار کرده باشد.

و از ارکان است که یکی از آن دو طالب از زیر طریق گذشته به راه داخل شود.<sup>۲۴</sup>

اگر کلاه طالبی از سرش افتاد باید که مرغی را از حلقوم بگیرد و بکشد. و اگر کسوت<sup>۲۵</sup> (لباس) پیری از تنش به زمین افتد باید که گوسفندی قربانی کند و اگر کلاه رهبری از سرش افتد باید که دو بز قربانی کند.

اگر دختر طالبی فرار کرده باشد نود و نه قروش از او اخذ می‌شود و یک قوچ قربانی می‌کند و به عبارتی دو از دوازده به رهبر داده می‌شود و دو قروش از دوازده قروش و اگر نسل پیری به اتمام رسد، آن طالبان از هر کسی که خود بخواهد دستگیری می‌کنند و لیکن آنان که دستشان گرفته می‌شود باید که از سلاله رسول الله باشند.

اگر پیر طالبی دور باشد و دستش به وی نرسد طالب به نیابت از آن پیر دست دیگری را می‌گیرد و اگر پیر چند سالی یکبار می‌آید تجدید اقرار به ایمان جزء ارکان است. اگر پیر پدر خود را انکار کند منکر شده و نقص قاعده کرده است.<sup>۲۶</sup>

و حقی که از طالب بابت حق استاد و حق (تشک) گرفته می‌شود، از این قرار است:

از مصاحبان جدید صد و ده (قروش) بابت حق استاد و هفت قروش بابت حق تشک اخذ می‌شود.

از آنان که قربانی کرده‌اند صد و ده قروش حق استاد و هفت قروش حق تشک گرفته می‌شود.

از آشنایان صد و ده قروش حق استاد و هفت قروش حق تشک اخذ می‌شود.

از پیشکسوتان هیچ چیز اخذ نمی‌شود.

از مصاحبانی که به میدان می‌آیند هفت قروش حق مصدر و از بی‌مصاحبان سه قروش اخذ می‌شود.

در مقام اخذ اقرار دختر و پسر صد و ده قروش حق استاد و سه قروش حق تشک اخذ می‌شود.

از آنکه حفر اجاق کرده صد و ده فروش حق استاد گرفته می‌شود.  
اگر صوفی‌ای که مصاحب داشته در گذرد صد و ده فروش اخذ می‌شود  
اگر خواهر یا مصاحب بمیرد یک باکر Bakir حق استاد گرفته می‌شود  
از کسی که اموال خانه خود را یک دهم کرده باشد صد و ده فروش حق استاد و هفت  
فروش حق تشک اخذ می‌شود و اگر تاج صوفی صاحب (دارای) مصاحب از سرش افتد  
صد و ده فروش حق تشک از او اخذ خواهد شد.<sup>۲۷</sup>

### پاورقی‌ها: بخش ۹ «طالب»

- ۱- شخصی که خواهان ورود به طریقت است. در بویروک طالب عناوین مختلفی دارد چون،  
صوفی و مؤمن. ما در این نسخه از عناوین متفاوتی استفاده کردیم. صفحه ۲۶
- ۲- نسخه از میر، صفحه ۲۶
- ۳- نسخه از میر، صفحه ۳۰-۲۹
- ۴- نسخه از میر، صفحه ۳۱
- ۵- نسخه از میر، صفحه ۲۶. این سخن به زبان عربی است.
- ۶- قدرت ۱. زور، قوه ۲. نیروی ازلی خداوند که همه هستی را فرا گرفته است. ۳. هستی،  
دارایی، تحول ۴. آفریدگان خداوند، سرچشمه حیات ۵. اهلیت، صلاحیت  
نشان دادن طریق و راه الهام: کشیده شدن به راه راست از سوی خداوند
- ۷- این عبارت به زبان عربی است.
- ۸- ترک کلام: پرهیز از کلام بیهوده
- ۹- ترک طعام: غذا نخوردن. مراد امتناع از طمعکاری و حرص است.
- ۱۰- عزلت: تنهایی گزیدن
- ۱۱- یکی از تکالیف مهم انسان در طریقت برای واصل شدن است.
- ۱۲- نسخه از میر، بخش (راه صوفی)، صفحه ۸۵
- ۱۳- این عبارت در نسخه حاجی بکتاش به زبان عربی آمده است، صفحه ۲۵۴
- ۱۴- اصل این لفظ منزل اعلاء است.
- ۱۵- اصل این لفظ مراتب عظمی است.
- ۱۶- وصی: کسی که سفارش و وصیتی را به انجام می‌رساند. این قسمت به زبان عربی است و  
تماماً متعلق به نسخه از میر، صفحه ۸۵
- ۱۷- نسخه حاجی بکتاش، صفحات ۲۵۶-۲۵۳

- ۱۸- در بویروک به جای مرا (مال من)، تو را (مال تو) نوشته شده است.
- ۱۹- نسخه‌ از میر، صفحه ۵. این عبارت به زبان عربی است.
- ۲۰- دار منصور: ایستادن در حضور پیر در جمع در حالی که هر دو دست به حالت آزادانه در کنار قرار دارند. این حرکت از منصور حلاج از بانیان حروفیه بر جای مانده است. پس از سرکوب حروفیه عده‌ای از پیروان آن به علویان پناهنده شدند و به حیات خود ادامه دادند و رسم دار ایستادن نتیجه تأثیر حروفیه بر علویان و علویگری است.
- ۲۱- نسخه‌ از میر، بخش «ارکان زیارت پیر» قسمت اول، صفحه ۱۴۱
- ۲۲- نسخه‌ از میر، صفحه ۲۹
- ۲۳- نسخه‌ آلاجا، صفحه ۱۸۳-۱۸۴ و نسخه گوموش، صفحات ۱۹۷-۱۹۸
- ۲۴- نسخه‌ آلاجا، صفحه ۱۸۳
- ۲۵- کسوت: ۱. لباس، پوشاک ۲. جامه‌ای مخصوص منزوی: کسی که به انزوا رفته است.
- ۲۶- نسخه‌ آلاجا، صفحه ۱۸۴
- ۲۷- نسخه‌ از میر، بخش «گرفتن حق استاد و تشک»، صفحه ۵۶
- نسخه‌ از میر، بخش «تجرد»، صفحات ۱۱۷-۱۱۸ و نسخه‌ مالایتا، صفحه ۲۰۵

«مجرد»<sup>۱</sup>

آشنایی با مجرد، تمتع از وی و محبت او از ارکان است ولیکن آشنایی و مصاحبت با مجرد منزوی از ارکان نیست. مصاحبت با مجرد و آوردن وی به جمع و ارکان اصلاً جزء ارکان محسوب نمی‌شود.

مجرد بودن از چهار کس بر جای مانده:

اول: از عیسی نبی ماند. وی به سبب مجرد بودن تا مرتبه چهارم آسمان عروج کرد.  
دوم: از سلمان فارسی<sup>۲</sup> برجای ماند، او مردی ۳۶۶ ساله بود ولیکن چون نتوانست بر جسم خود حاکم شود، نتوانست به مرتبه حضرت رسول رسد.  
سوم: از (ویصل قرانی یا اویس قرنی)  
چهارم از حاجی بکتاش ولی بر جای ماند (در نسخه از میر مجرد دوم معرفی شده است)

ولیکن امامت و مرشدی مجرد جزء ارکان نیست. اگر مجردی قدرت خداوند متعال و معجزات پیامبران ولایت اولیا، کرامت شیوخ علم عالمان را از خود نشان داده و با بال‌های سبز بال گشوده پرواز کرد، او را زده بال‌هایش را بشکنید! اعتماد به او از ارکان نیست. و از لحاظ ظاهر، خدای تعالی در مقدس‌ترین شب ماه یعنی شب چهاردهم ماه و در زمانی مابین صبح و ظهر به صورت دختر باکره چهارده ساله‌ای دیده شد.  
بزرگ‌ترین انبیاء (علیه السلام) فرمود: پروردگار در روز قیامت به گاه نیمروز و بامداد سه بار به صورت دختر باکره‌ای مشاهده می‌شود. و زمانی که حضرت رسول به معراج رفت خدای متعال خود را بدین گونه به وی نمود و به محمد محبت نشان داد.  
پس اینک، وجوب نزول محبت به محمد بدینگونه (که ذکر شد) دانسته شد. پس از آن، خالق کائنات الله است.

مری جبرئیل، پیر شاه مردان مرتضی علی، مرشد کامل محمد مصطفی (ع)، خلیفه



دوازده امام، مصاحب ابراهیم نبی آشنا موسی نبی و مشرب یوسف پیامبر است. کهن‌ترین صوفیان ایوب و اسماعیل نبی است، طالبان و مریدان خدای تعالی اولیاء، شاکران وی انبیا و اهل علم هستند.

و کشتن نفس از شیطان ملعون برجای مانده است. چرا که پروردگار متعال به او فرمود: «بر آدم سجده کن» شیطان به خود غره شد، سجده نکرد و به آدم کبر ورزید.

و قتل مرشد از عبدالرحمن ابن ملجم و یزید بن معاویه بر جای ماند.

سخن چینی، سوء ظن، دروغگویی، بهتان از قابیل قاتل، نمرود ملعون، فرعون ملعون، ابوسفیان، ابوجهل شیطان برجای مانده است و آنان به لعن خداوند متعال دچار شدند.<sup>۴</sup>

### پاورقی‌ها: بخش ۱۰ «مجرد»

۱- مجرد:

برهنه، لخت، عریان ۲. تک، تنها، عزب. اینجا مراد عزب است.

در سده شانزده. پس از جلوس شاه به جای حاجی بکتاش تکیه‌ای برای «دراویش ازدواج نکرده» باز شد.

مجردان گروهی بودند که در تمام طول زندگی مجرد اختیار می‌کردند و گوشواره‌ای بر گوش‌هایشان آویزان می‌کردند که نماد فرقه و مجردشان بود. این اندیشه (تجرد) مغایر با اعتقادات علویان است و در بویروک مورد انتقاد قرار گرفته. مجرد جز برای خداوند و بزرگانی چند از سوی او جایز نیست.

مصاحب: لغتی است عربی به معنای هم صحبت ۲. دوستانی که با یکدیگر همنشین و هم‌صحبت می‌شوند.

مصاحبیت در نظام علویان یک منت است. همراه طریقی، همراه آخرت، اسامی هستند که برای این مفهوم وجود دارد. این لفظ در جای جای بویروک آمده است. در نسخه از میر، بخش ، صفحات ۱۱۴-۱۱۳

۲- نسخه مالاینا، صفحه ۲۰۵؛ در نسخه از میر این ترتیب (صفحه ۱۱۷) کمی تغییر یافته است. آنجا هم مجرد دوم حاجی بکتاش معرفی شده. نسخه از میر، بخش «همزاد شدن»، صفحات ۱۱۷-۱۱۸

۳- نسخه از میر، بخش «تجرد»، صفحات ۱۱۷-۱۱۸ و بخش «چه کسی باچه کسی مصاحب می‌شود»، صفحه ۶۳

۴ - نسخه مالاینا، صفحه ۲۰۵ و نسخه آلاجا، صفحه ۱۷۹

«مصاحب»<sup>۱</sup>

و باید دانست که: آنکه در محضر پیر برادر شده در مرتبهٔ چهل تن با چهل تن برادر شده است و آنکه آداب هفده ارکان دانسته و سیر کند به وی عارف بالله و بارک الله گفته می شود. و اگر آدمی در میدان پیر کامل برادر شود، مصاحب صاحب هفتاد ارکان و هفده ارکان می شود. برادری به آن است که از بطن یک مادر و از (صلب) یک پدرزاده شوند. چرا که یک چهل است و چهل، یک. و این مقام «وحدت» نامیده می شود.

حضرت شاه مردان علی مرتضی کرم الله وجهه در بین چهل تن کاردی به یکی از آنان زد از تن همه چهل تن به یکباره خون جاری شد. در این میان سلمان برای چهل تن انگوری نذری آورد، حضرت محمد مصطفی شربتی از آن انگور تهیه کرد همه چهل تن از آن خورده سرمست شدند.

و حضرت تکه‌های دستار خود را به چهل تن نشان داد و باید دانست که مشرب مجرد بهره‌ای از مصاحب نبرد و با مجرد چهار باب و چهل مقام و هفده ارکان ابدأً از ارکان نیست.

و حضرت رسول اکرم (ص) سی و چهار بار به معراج رفت و به حق، حق شد. جبرئیل مربی وی نزد او بود، وی را در درگاه نهاد. حضرت رسول با حضرت امیرالمؤمنین مصاحب بود. وی را در سدرۃ المنتهی<sup>۲</sup> برجای گذاشت، عاشق مشرب بود وی را نیز در عرش جا گذاشت و با عشق و محبت به لقاء پروردگار رسید.

و اینک باید گفت (اینگونه فهم کرد) که محبت خودِ خدای تعالی است و به جایی که حق تعالی رسیده باشد بندگان را راهی نیست. و بدین وصف، دانسته شد که محبت، قدرت است.<sup>۳</sup> و حال باید دانست که هر کسی باید با اقران و امثال و افراد در خور خود مصاحب شود که این از ارکان است و مصاحب شدن با غیر آن ارکان نیست.

مصاحبت عالم با جاهل، ظالم با مظلوم از ارکان نیست. ظالم گریگ است و مرید با

مصاحبت شیخ و درویش (نیز) ارکان نیست، شیخ دریاست و درویش قطره.  
مصاحبت مؤمن و منافق ارکان نیست، مؤمن طوطی است و خوراکش شکر، منافق زاغ  
است و نجس خوار.

مصاحبت عرب و عجم ارکان نیست، عرب بلبل است و جایگاهش نزد گل و عجم  
جغد است و مکانش ویرانه.

مصاحبت فردی که پیر دارد و آنکه پیر ندارد از ارکان نیست. آنکه پیر دارد به خدای  
تعالی رسیده و آنکه پیر ندارد متصل به شیطان است.

مصاحبت آنکه از پیر روبرگردانده و برگشته با آنکه پیر گرفته جزء ارکان نیست چرا که  
آنکه از پیرش برگشته یزید است و آنکه پیر گرفته مرید.

مصاحبت مرد مجرد و آنکه تزویج کرده ارکان نیست چرا که دین و ایمان و مسلمانی  
مجرد کامل نیست و دین و ایمان و اسلامیت آنکه ازدواج کرده تمام و کمال است.

مصاحبت جوان و سالخورده ارکان نیست بدین سبب که سالخوردگان زمستانند و  
جوانان بهار.

مصاحبت آنکه مصاحبش مرده و آنکه مصاحب جدید خواهد گرفت ارکان نیست، چرا  
که آن که مصاحبش مرده همچون زن بیوه است و آنکه مصاحب خواهد گرفت چون  
دختر باکره.<sup>۴</sup>

مصاحبت هنرور با بیعاران (بی هنران) جزء ارکان نیست چرا که بیعاران سرکه‌اند و  
هنروران عسل.

مصاحبت مرشد و طالب از ارکان نیست بدین سبب که مرشدان دریا و طالبان قطره‌اند.  
(و نیز) بایسته است که مصاحبان در یک موضع و مکان باشند.<sup>۵</sup>

اینک اینگونه دانسته می شود که: شریعت همچون ترازویی است و صوفی باید که دین  
خود را بر این ترازو نهد و با میزان آن بسنجد. وزن آن باید که تمام باشد و به نقصان  
نباشد.

و مصاحب باید که با مصاحب خود در یک خانه، در یک روستا و در یک شهر باشند و  
اگر برون از این سه مکان باشند به آنان مصاحب نتوان گفت چرا که مصاحب جسد است  
و ارکان جان و چون جان از جسد خارج می شود، بمیرد.<sup>۶</sup>

و اینک باید دانست که کسی که با اقران و امثال خود مصاحب نشود اقرار وی به

خطاست و تلاشش بی‌ثمر و اعمال خیر او مقبول نشود و به عذاب آخرت گرفتار شود و از رحمت حضرت حق و شفاعت حضرت رسول بی‌نصیب خواهد ماند و در چهار باب و چهل مقام و هفده ارکان مردود (و مطرود) خواهد شد.

این است سخن رمز‌آلود استاد، این‌گونه بدانید<sup>۷</sup> اینک شاه فرقان گوید:

خدمت خواستن مرید و طالب، مصاحب، مشرب، محبت و آشنا از پیر و مرشد و مربی هرگز از ارکان نیست.

اصل آن این است: از مقام پیر، مرشد، طالب و مصاحب از نبوت و کرامات و معجزات ساقط می‌شود و در حالی که رسول است امت و در حالی که مرشد است طالب در حالی که استاد است شاگرد شده، از سجاده معزول گشته و در حالی که خلیفه است از (منصب) ساقط می‌شود، این‌گونه است کلام اسرارآمیز پیر و مربی.

اینک باید این‌گونه دانسته شود که برای طالب چهار در، چهل مقام، هفده رکن، فرض، سنت، ادب ارکان، به جهت (خیر) دنیا و آخرت بایسته است. اگر طالبی، مربیدی و شاگردی بر بالای جایگاه استاد روند یا کفش او را بپوشند از سجاده‌شان عزل شده رانده می‌شوند.

مواخذه از گناه و سایر اعمال شش کس کفر به شریعت، شرکت در طریقت و خطا در معرفت است و مردود از طریقت است. آن شش کس که پرسش از آنان کفر است عبارتند از:

نخست: پرسش از امر خدای تعالی

دوم: از امر و عمل پیامبر

چهارم: پرسش طالب از امر اولیاء

پنجم: پرسش شاگرد از امر استاد

ششم: پرسش فرزند از عمل پدر

هفتم: پرسش بنده از عمل پادشاه

و باید که طالب فرمان و امر پیامبر را پذیرفته، از خلاف آن اجتناب کند. در این مقام به جز از آنکه ذکر شد از ارکان نیست.

و اما بعد، مناقب خواندن و از اسلام و دین و ایمان گفتن، آیین و ارکان به جای آوردن در نزد آنکه مصاحب ندارد، مربی ندارد و مجرد است، مضر است. طالبان و صوفیانی که این مناقب و این سخنان را شنیده، شایسته آن رفتار نکرده ایمان و باور بدان نرسانند،

نصیبی از طریقت، معرفت، شریعت، حقیقت، چهار مقام و هفده رکن نخواهند داشت.<sup>۸</sup> هیچ کسی تا به سن پانزده- بیست سالگی نرسیده باشد نمی‌تواند از مال دنیا چیزی بفروشد و اگر پیش از بیست سالگی بفروشد بیعت وی نافذ نخواهد بود و حق پس گرفتن نیز ندارد. هر طالب پیش از آنکه بیست ساله شود نمی‌تواند مصاحب شود. فرد در بیست سالگی دامان رهبر گیرد و باید یک پیر، یک مرشد و یک مصاحبی باشد تا اقرار دهد.<sup>۹</sup> مصاحب نمودن دو طالب بدین‌گونه است:<sup>۱۰</sup>

ابتدا مردان جمع حاضر می‌شوند سپس دلیل روشن می‌شود.<sup>۱۱</sup>

روشن کردن دلیل یکی از دوازده خدمت در جمع است، مؤمن و مسلم<sup>۱۲</sup> حلقه زده به چراغ نیاز می‌آورند سپس گوسفند (قربانی) داخل آورده می‌شود. قربانچی<sup>۱۳</sup> (یکی از دوازده خادم در مراسم دینی جمع است که مسوولیت آن ذبح و قربانی است) «دار»<sup>۱۴</sup> می‌ایستد (دار ایستادن در علویگری نوع ایستادن در حضور پیر و منتظر فرمان او بودن است) تا گوسفند «نشان» (علامت) نشان ندهد در میان جمع می‌گردد. (منظور از «نشان، علامت» حرکاتی مانند ادرار کردن و نشخوار گوسفند است. ادرار و گوسفند در چاهی ریخته می‌شود.

اگر چنانچه گوسفند پس از مدتی انتظار «نشان» نشان نداد صاحبانشان همگی به سمت راست و چپ آستان و درگاه نیاز می‌کنند، سپس در حالت خزیدن آمده، «دار» ایستاده، نیکی و احسان می‌طلبند؛ چرا که در آن لحظه در بارگاه الهی برای پناه بردن باز است.

پس از آن قربانچی چشم راست قربانی را با گوش راستش می‌پوشاند، پای راستش را «مقابل چشم» راستش می‌گیرد مدتی این‌گونه پاهایش را بسته روبرو قبله می‌ایستد در این زمان مرشد یا رهبر تکبیر می‌گوید. سپس مردان جمع به شاخ‌های آن گوسفند نیاز می‌کنند و قربانچی «همت خیر» گفته قربانی را برداشته می‌برد، تکبیر سر می‌دهد و گوسفند را ذبح می‌کند.<sup>۱۵</sup>

پوستش را کنده در دیگ می‌گذارد، بعد از آن خواهران آشپز پیش از آنکه قربانی را روی اجاق قرار دهند آمده (همت خیر کنید) می‌گویند و خیرات می‌گیرند. سپس قربانی را روی اجاق قرار می‌دهند سپس قربانچی بر همراه دستیارانش آمده مسوولیت پخش طعام را به عهده می‌گیرند و با یکدیگر نیاز می‌کنند. در این زمان چاه‌کنان آمده، خدمتشان را گرفته و نیاز می‌کنند. پس از آن خواهری که مسوول پهن کردن تشک است آمده به

آستان نیاز کرده، تشک را می‌آورد «همت خیر کنید» گفته، تشک را پهن می‌کند. روی تشک دار می‌ایستد و خیر می‌طلبد. پس از آن مربی<sup>۱۶</sup> همراه با پنج تن از صاحبان قربانی به سمت راست و چپ درگاه نیاز می‌آورند، در حالی که روی زانو حرکت می‌کنند، می‌آیند به «دلیل» نیاز می‌کنند و در حالی که مربی در سمت راست ایستاده دار می‌ایستد. صاحبان قربان، دست مربی را بوسیده در سمت چپ وی روی تشک «دار» می‌ایستند.

خواهران نیز به قدم سه تن از آنها نیاز می‌کنند. در مدت زمانی که روی تشک در حال «دار» هستند مرشد یا رهبر ندای آفرین، مرحبا سر می‌دهد.

هر پنج تن نیاز کرده دوباره می‌ایستند پس از آن یا مرشد یا رهبر می‌گوید: «دری که از آن وارد شدید در حق است، داری که ایستاده‌اید دار منصور<sup>۱۷</sup> است، هرچه که دیدید، ای والله گویند»

پس آنها نیز می‌گویند: الله‌ای والله

پس از آن یا مرشد یا رهبر می‌گوید: «ای [؟] چگونه‌اید؟»

پس از این حرف اگر کسی از مردان جمع (برخاسته) شفیع<sup>۱۸</sup> این صوفیان شود خواهری که در پشت قرار دارد آمده به او نیاز و دعا می‌کند. پس از آن یا مرشد یا رهبر می‌گوید: «نخست خود را بیابید و سپس حق را. با خویشتن خویش چگونه‌اید؟» و وقتی این را گفت فردی که در سمت راست او ایستاده دست مربی را بوسیده و سپس آن چهار نفر با یکدیگر نیاز و دعا می‌کنند. سپس آن پنج تن (صاحب قربانی) بر ارکان می‌خوابند. مربی و نزدیک‌ترین صوفی به وی رو در رو و دیگران پشت به هم می‌خوابند.

انگشتانشان باز می‌ماند و سپس مرشد یا رهبر در حالی که یا الله یا الله یا محمد می‌گوید سه بار از سر شانه‌ها تا پاهای مربی را می‌مالد و سپس ابتدا کلمه تاج دولت را به مربی گفته نیاز می‌گیرد، به صوفی نزدیک مربی کمر بسته گفته نیاز می‌گیرد و سپس دوباره از سرشانه مربی نیاز می‌گیرد در حالی که عبارت سلمان پاک را بر زبان می‌آورد. سپس دست چپ خود را بر آرنج دست راست تکیه می‌دهد و خطبه شریف را می‌خواند. به مردان دو به دو و به خواهران یک به یک کشیده می‌زند. اگر خواهر باردار بود به وی کشیده نمی‌زنند از شانه‌اش نیاز گرفته می‌شود.

بعد از آن مرشد یا رهبر عبارتی با مضمون الله احد واحد گفته و می‌گوید برخیزید. آنهایی که در سجده هستند سرشان را بلند می‌کنند و در حالتی که دار ایستاده‌اند

(مرشد یا رهبر) خواهی را که در پشت قرار دارد احضار می کند تا نخست زانوها، سپس کمر و دست وی را ببوسد. پس از آن برای همه آن ۵ تن یکجا گلبانگ ارکان سر می دهد.

پس از گلبانگ خواهی که تشک را پهن کرده آن را به بیرون می برد سه بار به سمت غرب تکان می دهد، آن را زیر بازوی راست خود قرار داده دار می ایستند. خدمتش را می گیرد. پس از آن فراش<sup>۱۹</sup> وارد می شود، یا الله، یا محمد گویان سه بار جارو را به زمین کشیده، دار می ایستد. سلمان<sup>۲۰</sup> آمده ابتدا کنار دلیل آب می پاشد، سپس یا به دست مرشد و یا به دست رهبر آب می ریزد. پس از آن نیز بر پای فراش آب ریخته می شود. سلمان (همت خیر کنید) گویان آبی را که داخل لگن است آشامیده در سمت چپ فراش دار می ایستد. گلبانگ هر دو یکجا کشیده می شود (سر داده می شود) گلبانگ با این مضمون به اتمام می رسد که: «همت سلمان، سلمان پاک حاضر شود. بر دامن حقیقت یا هوا به آن دو نیز با اولی مشغول نیاز و دعا می شوند.

شمس<sup>۲۱</sup> آمده و شراب<sup>۲۲</sup> (دلو) در تشتی می ریزد، سپس در حالی که تکه کرباس در دست دارد فنجان را در تشت فرو می برد. در همین حال ته فنجان را با کرباس تمییز می کند. شمس «همت خیر کنید» گویان مقداری از شراب را در پای «دلیل» می ریزد و در این حال شعری به این مضمون می خواند:

قدح تو را، باده، تو را / به اغیار نمی دهم / منکر چه حقی دارد / که ذره‌ای از تو بچشد  
بابا نیز گوید: هو

او نیز به (بابا) می گوید: این برای توست<sup>۲۳</sup>

و وقتی دده می پرسد: آن چیست؟ پاسخ می دهد: «به پیر رسید»

رهبر از دیده‌بان می پرسد: آنچه که من به تو دادم چه بود؟

گوید: به پیر رسید.

رهبر می گوید: اگر دوستدار حقیق، نیاز و دعا کنید، به سر رسید.

همه مردان جمع به نیاز و دعا مشغول می شوند.

دوباره رهبر به دیده‌بان می گوید: مسأله‌ای هست

و چون دیده‌بان می پرسد آن چیست؟ رهبر می گوید: حرکت کند

در نهایت رهبر می گوید: «اگر دوستدار حقیق ارکان حرکت کند و پس از آن یکی - دو

مثال برای مردان جمع گفته بعد از آن گلبانگ ارکان سر می دهد.

رکن چهارم سکوست  
رکن پنجم لاوک است  
رکن ششم آسیاب است  
رکن هفتم نماز است  
رکن هشتم پهلوان است  
رکن نهم سلمانی است  
رکن دهم (Pişi)

گوید: خیر و همت کنید به عشق علی به عشق شاه و سپس وقتی قدح را به دست  
مرشد و یا رهبر می‌دهد، وی (همت خیر کنید) گویان آن را نوشیده، نیاز می‌کند.

به مردان جمع شرابی داده نمی‌شود. مرشد یا رهبر جامی از شمس می‌گیرد، چهار جان  
را به نزد خویش می‌خواند، جام را به صوفی اول می‌دهد. آنها نیز دست به دست هم داده  
نیاز و دعا می‌کنند. پس از آن مرشد یا رهبر به چهار جان می‌گوید: پیروی از نفس نکنید،  
پیروی از طریق تان کنید، لقمه خام نخورید، مال و جانتان را در هم آمیزید، حالتان را در  
هم آمیزید تا همه در یک حال باشید. و بدینگونه به آنها پند می‌دهد.

پس از آن به چراغچی، مربی و مردان جمع شراب داده می‌شود و تا گوشت قربان  
پخته و از روی اجاق برداشته شود پی در پی می‌نوشد و پس از آن ارکان شروع می‌شود.

ارکان (رکن) نخست: سه نفس خطایی است.

رکن دوم: سه سماع خواهد بود

رکن سوم به این قرار است که در زیر می‌آید

رهبر به دیده بان «هو» می‌گوید.

دربان نیز هو می‌گوید، رهبر می‌گوید: مسأله‌ای هست.

دیده بان: (می‌پرسد) آن چیست؟

رهبر: به پیر رسید.

دربان نیز می‌گوید: بابا هو!

یازدهم (kikir cik)

دوازدهم لاله است.

و لیکن در بین صاحبان جمع تا چهار باب (در) دوازده مرد کامل نشده، این دوازده  
ارکان (رکن) کامل نمی‌شود هشت، ده و یا یازده رکن به جای آورده می‌شود و در هر



رکنی گلبانگ ارکان سر داده می‌شود:

گلبانگ با این عبارت خاتمه می‌یابد:

«از درون گرفته به برون فروخته نشود»

و یا: «نور شود، سر شود، به عشق حقیقت هو!»

سپس فراش می‌آید، بعد از وی سلمان، جدا جدا خدمت خود را می‌گویند. بعد سفره‌چی (خوان گستر) سفره را می‌آورد، پاهایش را مَهر می‌کند (جفت می‌کند یا می‌بندد) و شعری بدین مضمون می‌خواند:

خدای ازل گویم

خدای قدیم گویم

آنکه (آنچه) آمده سفره علی است

به مجاهدانی که خورند شاه گویم

دستور شاه!

سفره را گرفته، پهن می‌کند، گوشت قربانی داخل لگنی آورده شده و در وسط قرار داده می‌شود و بین مردان جمع تقسیم می‌شود. کلهٔ گوسفند قربانی جدا می‌شود. آنکه چهار در وی کامل نشده نمی‌تواند از کله بخورد.

صاحبان قربانی، هر چهار تن بر سر سفره صوفی می‌نشینند، نخست مرشد یا رهبر به کله نیاز می‌کند، دستور شاه گویان لقمه‌ای بر می‌دارند سپس روبه صاحبان قربانی کرده و می‌گویند: قربانی‌تان قبول باشد.

به هر چهار تن یک به یک لقمه‌ای می‌دهد سپس لقمه‌ای هم به چراغ چی و مربی می‌دهد. اعضای جمع هم مؤمن و مسلم لقمه را به یکدیگر می‌دهند (دست به دست می‌گردانند)، لقمه آخری به عشق چهل تن برداشته می‌شود، (خیر باشد) گفته می‌شود و در نهایت، گفته می‌شود: در عرفات به گلهٔ امام جعفر صادق پیبوندند. (هو)

مسلمان و فراش جدا جدا آمده خدمت خود را می‌گیرند و پس از آن ساقی (یا سقا) کاسه آبی از بیرون می‌آورد در حین آوردن آب دوبار می‌گوید: هو، مردان جمع! با عشق به میدان می‌آیم.»

بار سوم نیز همین را می‌گوید. سپس دار می‌ایستد.

ساقی گلبانگِ آب می‌خواند. زمانی که گلبانگ ساقی سر داده می‌شود دست‌ها در حالت

بسته نیست بلکه آنها را به هم می‌مالند.

پس از آن که جمله «لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار» خوانده شد، ساقی قطره‌ای به پای دلیل (چراغ) می‌ریزد و سپس آب را به نزد مرشد یا رهبر برده (تعارف می‌کند) و پس از آنها به چراغچی، مربی و همه اعضای جمع آب می‌دهد. تا مقداری آب در تاس مانده به میدان آمده (همت کنید!) گویان آب (باقیمانده) را خورده دار می‌ایستد. خدمت خود را می‌گیرد. زمانی که ساقی آب را در جمع می‌چرخاند، مدام گفته می‌شود: ساقی به سلامت. سلمان پاک الی الآخر و نیز: «به عشق مردان جمع که از جان و دل گذشته‌اند الی الآخر.»

سپس دیده‌بان<sup>۲۴</sup> (نگهبان) خدمت خود می‌گیرد، بعد از او آشپز<sup>۲۵</sup> (قاشق‌چی) و بعد از آن پروانه‌ها<sup>۲۶</sup> خدمت خود را گرفته نیاز می‌کنند و بعد از وی دلیل‌چی دلیل را برداشته، خدمت خود را می‌گیرد. متعاقباً دعای خفتگان و نشستگان<sup>۲۷</sup> خوانده می‌شود.

خواهران یک به یک (آمده) اول دست مرشد را می‌بوسند و سپس با همه اعضا جمع برخاسته و نخست دست مرشد را بوسیده و سپس با یکدیگر نیاز و دعا می‌کنند. پس از آنکه جماعت پراکنده شدند، خواهر مربی پیشاپیش خواهرانی که جدیداً مصاحب می‌شوند، حرکت کرده آنان را از ۷ یا ۱۲ در می‌گذراند.

مرشد	در اول
رهبر	در دوم
مربی	در سوم
چراغچی	در چهارم
دیده‌بان	در پنجم
قربانچی (نیاز‌چی)	در ششم
سازچی (نوازنده)	در هفتم
شمس	در هشتم
سلمان	در نهم
چاه‌کن (کناس)	در دهم
خبرچی (جارچی، منادی) <sup>۲۸</sup>	در یازدهم
هیزم‌شکن <sup>۲۹</sup>	در دوازدهم

بعد از آنکه این دوازده در را گشتند، مربی به آن چهار می‌گوید:

« امشب هر چهار نفرتان در یک بستر خواهید خوابید. »  
صبح که فرا رسید خواهر مربی به همراه آن دو خواهر آمده دو خدمت از دوازده خدمت را به تناسب به آن دو می‌دهد.

(مصاحبان در جمع) با خواهرانشان هر چهار تن یکجا دار می‌ایستند و گلبانگ دار خوانده می‌شود.

جملتاً مبارک باد، مبارک باد گفته می‌شود

آنها در انجام خدمت (هایی که بر عهده گرفته‌اند) با تمام توان و نیرو کوشیده سعی در کسب شفاعت می‌کنند.<sup>۳۰</sup>

طریقه دیگر مصاحب شدن این گونه است<sup>۳۱</sup> که: دو مؤمن (۲ مرد) دو مسلم (۲ زن) وارد طریقت شده به محضر پیر می‌رسند. یک خواهر نزدیک مرد یک مرد نزدیک خواهر می‌ایستد. دستان راست خود را در گردن همدیگر می‌گذارند.<sup>۳۲</sup> تا زمانی که به پیر اقرار داده شود رهبر به گردن هر کدام از آنان دستمال بزرگی می‌بندد،<sup>۳۳</sup> رهبر پیشاپیش این دو مصاحب راه افتاده آنها را به مجلس و محضر پیر می‌آورد.<sup>۳۴</sup> یکی از مصاحبان دستمال را که برگردن مصاحب دیگر است گرفته یا هو گفته و دار می‌ایستد.

پیر می‌پرسد برای چه آمده‌اید؟

رهبر می‌گوید؟

امروز همچون منصور دار را چون نسیمی کارد را و چون فضلی خنجر را اختیار کرده، آمده‌ایم تا به طریقت اولیا اقرار کنیم، جان دهیم و جانان بگیریم.

پیر می‌گوید

« ای طالب! این راه بس درازی است، شما را توان آن نیست که کلاهی از آهن پیراهنی از آتش بیوشید. بروید و راه خود پیش گیرید. »

آنها مراجعت می‌کنند، بیرون رفته و دوباره به حضور پیر می‌رسند، پیر مجدداً همان گفتار را تکرار می‌کند، این روال سه بار تکرار می‌شود.

بار چهارم پیر دستان راست دو مصاحب را به هم داده، انگشتان شستشان را روی هم نهاده<sup>۳۵</sup> و در این حال مصاحبان اقرار می‌کنند.

پیر می‌گوید:

« الهی! یارب! اگر خطایی از دست و زبان و چشم من سر زد، توبه کردم که بار دیگر

مرتکب آن خطاها نشوم. و در محضر پیر به این اقرار کردم.<sup>۳۶</sup> پیر می‌گوید:  
اقرار می‌دهید تا مرتکب گناه کبیره نشوید و اگر شدید آیا خواهید پذیرفت که از درگاه  
پیر رانده و از شفاعت محمد و علی محروم شوید؟ و در روز محشر با یزید محشر شوید؟  
طالبان به این سخنان پاسخ مثبت می‌دهند. پیر سوال خود را اینگونه ادامه می‌دهد:  
و آیا سنگ‌های اطرافتان، ملائک نگهبان<sup>۳۷</sup> و خدای مالک‌الملک<sup>۳۸</sup> گواه باشند که  
وعده دادید از این اقرار بر نخواهید گشت؟  
طالبان می‌گویند:  
«گواه باشند»

و بدینگونه پیر آن طالبها را به راه می‌آورد. از گناهان کوچک طالب اقرار نمی‌گیرد.  
اگر طالب بعداً گناه کوچک مرتکب شود، مجازات شده اقرار گرفته می‌شود، اگر طالب  
معصیت بزرگ انجام دهد یعنی این که از اقرار برگشته است چرا که بین این گناهان و  
گناهان کوچک فاصله زیادی نیست. پس باید از آنان که گناه کوچکی مرتکب شده‌اند  
اقرار خواست. اقرارگیری از طالب به این گونه است:<sup>۳۹</sup>  
پس از آن پیر به آن طالبان تلقین توبه می‌دهد و آنان از همه خصلت‌های ناپسند و  
ناصواب توبه می‌کنند و سپس پیر این آیه را تلاوت می‌کند:  
«ای ایمان آورندگان! توبه شما به درگاه خداوندی پذیرفته است به شرط آنکه دوباره  
معصیت نکنید» (س: تحریم آیه: ۸)

«انان که با تو عهد بستند همانا با خدا عهد بسته‌اند، دست خداوند بالاتر از دست  
آنهاست. هر آن کس که عهد و قسم خود را بشکند به خود زیان رسانده است و هر آن  
کس که به عهد خود در مقابل خدا پایدار بماند خداوند به او پاداش می‌دهد: (فتح، آیه  
۱۰)

والحمد لله رب العالمین. الفاتحه. صلوات بر حبیب خدا

پیر این آیات را خوانده (صلوات بر محمد مصطفی فرستاده) دست خود را بر صورت  
می‌کشد. طالبان برخاسته به (شکل ردیفی خارجی می‌شوند) می‌روند. پیر گلبانگ می‌دهد:  
«الله، الله، ... اقرارشان، مرادشان حاصل شود، از اقراری که داده‌اند بر نگردند، در  
محضر پیر شرمند نشوند و در روز محشر در آتش نسوزند، در دنیا ملامت در آخرت  
ضاللت نبینند، به راه شیطان، سخن منافق فریفته نشوند، حق تعالی آنان را از بلا و قضا  
در امان نگهدارد، آنان را از قافله دوازده امام دور نسازد، جمعمان را پریشان نکند، سنگ

از دیوارمان نیندازد و تردید در دل مان نیفکند. چشممان را از ظن (بد) و سرمان را از هوا خلاص فرماید، در دنیا قرآن، در آخرت ایمان نصیب کند، زن و اولاد نافرمان و خود سر نصیب نکند، خدا، محمد، علی، حاج بکتاش ولی برای حقیقت هو...»<sup>۴۰</sup>

پیر پس از گفتن این جملات، فرمان می دهد که دو خواهر و دو مرد هر چهار نفر یکدیگر را دربرگیرند و گواه شوند در این حین، پیر نیز ذوالفقار (در اینجا مراد عصاست) برگرفته نیاز می آورد،<sup>۴۱</sup> بر هر چهار تن دوازده ضربه با ذوالفقار زده، احیاءشان می کند و سپس این گلبانگ را می خواند:

«الله الله.. اولین، آخرین، ظاهر و باطن. بنده شاه مردان، قبول درگاه. اقرارشان قبول شود. الله، محمد، علی، برای حقیقت، یا هو...»

پس از آن (پیر به طالبان) تجلاً<sup>۴۲</sup>، تمناً<sup>۴۳</sup>، تولى<sup>۴۴</sup> و تبرى<sup>۴۵</sup> کرده می نشیند. پس از آن حق مرشد و قربانی استاد می آید و گفته می شود:

«دعای شاه قبول درگاه. الله، محمد، علی، برای حقیقت هو...»

سپس دعای قربان و تکبیر اینگونه خوانده می شود:

«قربان خلیل، فرمان جلیل، جان اسماعیل، پرورده جبرائیل، پیک سلطان، الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر. الله اکبر و لله الحمد»

سه بار به ترتیبی که ذکر شد تکبیر گفته می شود و سپس گلبانگ سرداده می شود<sup>۴۶</sup> و سپس باز و بند طالب بسته می شود و زمانی که باز و بسته می شود طالب می تواند به رضایت خود چند سالی منتظر بماند)

دومی به درون خوانده شده، به عنوان جارچی - خبرچی<sup>۴۷</sup> منصوب می شود. [کسی که بازو بند بسته می شود به عنوان نگهبان تعیین می شود.]

جارچی - خبرچی نیز با رضایت خود چند سال منتظر می ماند. طالب سوم وارد حلقه می شود. وی نیز به عنوان فراش تعیین می شود. و طالب چهارم در خدمت سلمان پاک آفتابه دار می شود و پنجم مانند قنبر سفردار می شود. ششمی مانند جبرائیل و انصار چراغچی می شود.

هفتم به سقایی تعیین می شود (در هنگام جمع به تشنگان آب می دهد)، هشتمین (ذاکر) می شود. طالب نهم به سان ابراهیم به عنوان قربان چی، طالب دهم به مانند اسرافیل به عنوان دیده بان، یازدهم مانند جبرئیل به عنوان پیک (پروانه) تعیین می شود.

طالب دوازدهم نیز لایق (مراسم) سماع شناخته می شود.

به این ترتیب برای هر کسی پستی درخور داده شده می‌نشینند. از ارکان نیست که طالبی پیش از انجام این خدمت در حلقه بنشیند<sup>۴۸</sup> و مصاحبان باید که با یکدیگر در حالت تسلیم باشند، اگر این تسلیم از در رضا نباشد و مصاحبان دل به یکدیگر نداده و در بینشان وحدت نباشد (در این صورت) مصاحب بودن آنها ظاهری است و اقرارشان نافذ نخواهد بود. به این سبب که اقرارشان بدون تمایل شخصی و به اجبار بوده است.

امام جعفر صادق در حق اینان فرمایند: «در دین اجباری نیست. همانا راه راست و راه کج آشکار است. و هر آن کس که به خدای ایمان آورد به حیل‌المتین الهی (که گسستن ندارد) چنگ زده است و خداوند شنوا و داناست.» (بقره، آیه ۲۵۶)<sup>۴۹</sup>

آنان از حقیقت، طریق و ارکان بی‌خبرند و غافل. مصاحبشان حرام و اعمالشان ضایع است. آنان نمی‌توانند مصاحب باشند. اعمال آنان نمی‌تواند عاملی بر اقرارشان باشد. در حق آنان چنین فرموده است:

«هر آنچه که کرده باشند، گرفته و گردوغبار و دودش می‌کنیم.» (فرقان، آیه ۲۳)<sup>۵۰</sup>

بایسته است که طالبان پیوسته فرمان مرشد و شیوخ را از در رضا بپذیرند تا اقرارشان جایز گردد و به روایتی شایسته است که هر فردی در چهار در، چهار مصاحب گیرد و لیکن «پیر» یکی است و خدمت هزار و یک راه یکی است و ارکان دیرین. آنکه با ارکان (مشایخ) (در متن جمع به کار رفته) شده، بی‌ارکان نیز مشایخ است.

خواه پیر، خواه طالب، اگر مصاحب درخور گرفته، در ارکان، حقیقت و پیر پیوسته در مقام رضا باشند (نورعلی النور) خواهد شد و اقرار آنان رواست و رضا نشان دادن به آنان جزء ارکان است و این است سخن عالمانه مرشد دانا.

امور مصاحبان در مراقبت الهی یکی است و مراد از این آن است که مصاحبان در جان و مال و هر امری نباید از یکدیگر مخفی کاری کنند. تنها این مصاحبانند که در دو جهان روسفید و قولشان - گفتارشان پاک است.

فردای (قیامت) به جهت عفو گناهانشان دست یاری پشت آنان (همراه آنان) خواهد بود و اعمال نیکویشان (در مقابل اعمال بدشان) سنگین تر خواهد بود.

و نیز در دوران ما پاره‌ای از صوفیان مصاحب زبانی و پاره‌ای مصاحب و سنت هستند. احتمالاً اشاره به مصاحبت به خاطر مال و پول است) ولیکن مصاحب و صوفی حقیقی کسی است که مرهم زخم آن دیگری باشد و ناله او را بشنود، درمان درد وی باشد، کفر آن ایمان این باشد و مادام که مصاحب (صوفی) درمان درد برادر خود نکرده کفر وی را

ایمان نداند وی مصاحب (صوفی) نخواهد شد. از این روی بایسته است که مصاحبان پیوسته و در همه حال با یکدیگر صادق باشند.<sup>۵۱</sup>

و برادر چند گونه است:

یکم: برادر شریعت

دوم: برادر طریقت

سوم: برادر معرفت

طالبی که از پیر خود تبعیت نماید، خدای خویش را بشناسد و در زمرة اهل کمال باشد، برادر معرفت است. و این اخوتی است که به واسطه مصاحبت با اینگونه طالبان حاصل می شود.<sup>۵۲</sup> مؤمنان با اقرار به وحدانیت خدا، حقانیت رسول و امامت حضرت علی و اولاد وی با یکدیگر نسبت (برادر معرفت) پیدا خواهند کرد.

چهارم: برادر حقیقت است. آنکه حق در انسان و انسان را در حق (جلوه‌گر) دیده و به اهل حقیقت و استاد کامل مهر بورزد (برادر حقیقت) است.

پنجم: مقابل چهل تن (برادری چهل تن است) هر آن کس که خدمت چهار در را شناخته (بجای آورد) در مرتبه «چهل تن» برادر چهل تن می شود.

ششم: برادر هفده ارکان است. آنکه هفده ارکان (رکن) را شناخته ضروریات آن را به جا آورد، به چشم مرشد کامل و در هفتاد و هفت ارکان (رکن)، برادر صاحب هفده ارکان (رکن) شناخته می شود.

هفتم: برادر جسد (تنی) است! آنانکه از پشت یک پدر و از بطن یک مادرند، این گونه برادرند.

پدر شریعت هر کس پدر خود اوست.

پدر طریقت، مربی است.

پدر معرفت، علی است.

پدر حقیقت، محمد است.

وضو(ی) شریعت، با آب ممکن است.

وضو(ی) طریقت، بیعت با پیر است.

وضوی معرفت، خودشناسی و خداشناسی است.

وضوی حقیقت، دیدن عیوب خود و پوشاندن عیوب دیگری است.<sup>۵۳</sup>

مصاحب (نسبت) به خانه مصاحبش بی تکلف است (بی تکلف به خانه او می رود)، نسبت به مال او بی تکلف است و لقمه‌ای وی را بی تکلف می خورد چرا که مصاحب برادر مصاحب است. برادر هرگز با تکلف به خانه برادر خود نمی رود.

و پس از آن مربی (پدر - بابا) است و طالب فرزند مرید وی. از ارکان نیست که پدر به خانه فرزند خود با تکلف برود.<sup>۵۴</sup> و نیز مصاحب ضرورت است. اگر مصاحبی درمانده شود باز آن دو هستند که به داد هم رسیده یکدیگر را بلند خواهند کرد.

رهبر، پیر یا هر کسی که باید علاج درد یکدیگر باشند. اگر مصاحبی به خانه مصاحبی رود و بگوید (آمده‌ام) تا سخن خدا باز گوئیم و از آخرت گفتگو کنیم قدم وی بر سر او (صاحبخانه) خواهد بود و ضروری است که مصاحبان هیچ سخنی و رازی از هم پنهان نکنند.

وضوی معرفت دیدن عیوب خود و پوشاندن عیوب دیگران است.<sup>۵۵</sup> مصاحبان بی تکلفند و دعوت برای طالبان بایسته است. و یک مصاحب، مربی جان است و روح و اگر روح و جان نباشد تن نیز نخواهد بود.

و نیز مشرب دین است. دین که نباشد مشرب نیز نخواهد بود. (آشنا) اسلام است، اسلام که نباشد «ایمان» نخواهد بود «محبت» ایمان است، ایمان که نباشد خود را شناختن مقدور نخواهد شد.

آنکه خود را شناسد خدای خود را (نیز) شناسد و چون خدا را شناسد راهی به بهشت نداشته به دیدار (خدای) نایل نشود. و نیز از ارکان نیست که مصاحبی با تکلف به خانه مصاحبش رود، گرفتن مال و رزق وی همراه با تکلف از ارکان نیست. روشن است که مصاحب برادر مصاحبش است ولیکن از ارکان نیست که مثل دونیمه یک سیب باشند.

مشرب علی است، محبت محمد. دعوت واجب است چرا که علی مرتضی زمانی که به خانه محمد مصطفی می رفت، شرم می کرد. حضرت محمد مصطفی حضرت علی را دعوت نمود و به او محبت کرد و بی دعوت به خانه محبت وارد شدن جزء ارکان نیست چرا که جبرئیل حضرت محمد را به دعوت حق تعالی به معراج برد. هر هفته سه بار دعوت از ارکان است.

یکم روز سه شنبه، دوم روز چهارشنبه و سوم شب جمعه. چرا که روز جمعه عبدالملکان و سید ایام است. سه شنبه روز محبت حضرت محمد با علی است و چهارشنبه روزی که (هون) (hon) آمد. شب جمعه زمان زیارت و دیدار مؤمنان است.



دخول با دعوت، ورود با حیا، جلوس با رضا و سخن گفتن با ادب، خدمت به خلیفه واجب است. چرا که بی ادبی هنگام سخن گفتن، سخن یاوه گفتن با چهار در، چهل مقام و هفده رکن مخالف است. آنکه دیندار است و تابع مذهب باید که (مانند) عناصر اربعه (چهارگانه) باشد.<sup>۵۶</sup>

و نیز مصاحب ضرورت است، اگر مصاحبی افتاده و درمانده شود باز آن دو هستند که یکدیگر را بلند خواهند کرد، پیر، رهبر و یا هر کس دیگری دست مصاحب افتاده را نخواهد گرفت و باز این مصاحبانند که باید درمان درد یکدیگر باشند. اگر مصاحبی به خانه مصاحبی رود و بگوید (آمده‌ام) تا سخن خدا باز گوئیم و در مورد آخرت گفتگو کنیم قدم وی بر سر صاحب خانه خواهد بود و حسنه نوشته شود.

و ضروری است که مصاحبان هیچ سخن و رازی را از هم پنهان نکنند و اگر به دور از چشم یکدیگر خیری یا شری انجام دهند، مصاحبت آنان ارکان نیست. لازم است که دخل و خرجشان یکی باشد اگر دخل دنیوی یکی نباشد بهره دخل اخروی‌شان چگونه یکی خواهد شد؟<sup>۵۷</sup>

و نیز حسادت و رقابت مصاحب با مصاحبش جزء ارکان نیست و چهار چیز دارای حق است:

یکم: حق مرگ

دوم: حق دهان

سوم: حق جانوران

چهارم: حق خاک

و نیز محبت جان است. سر قدرت حق تعالی است. جز خدای تعالی کس دیگری نسبت به جان حقی ندارد. کلام زیبا و اسرارآمیز مرشد کامل این است.<sup>۵۸</sup> مصاحبت صوفیان این روزگار همه سر به سر دام است.

آنان «مصاحبت چگونه است؟» نمی‌دانند، کاسبانه بر سر سفره می‌نشینند، فاقد مقام بوده (پیر چیست؟ رهبر کیست؟) ندانند، این همه به خاطر آخرت است. و اگر جاهلی کاری مرتکب شود که (خلاف آخرت) باشد و مصاحب و پیر و رهبر وی بشنوند، اگر (بلادرنگ) از مجلس رانده شود. همان جاهل می‌گوید:

«من از صف و از جمع کنار مانده، دور می‌شوم. بار دیگر این کار نکنم.»

مصاحبان به یکدیگر پیوسته ابلیس را به جمعشان راه نمی‌دهند. اگر مسافری با تنی چند همسفر قدم به راه گذارد، حرامیان و راهزنان قادر نخواهند بود که غارتش کنند ولیکن اگر تنها باشد هر چند که شجاع و نیرومند باشد، نهایت حرامی راه غلبه بروی را پیدا کرده ثروت و مالش را از چنگش می‌رباید. و این بدان شبیه است.

پیر، رهبر، آشنا، مصاحب همه همراهان راه حقتند، ابلیس سارق است و این همراهان یکدیگر را از شر شیطان حفظ می‌کنند. و اگر همراهانی مانند پیر، رهبر، مصاحب و آشنا صالح نبوده و غافل باشند و بی‌خبر از آیات قرآنی و غافل از حال همدیگر، ابلیس راهزن به جمعشان رخنه کرده دین و ایمانشان را به تاراج می‌برد و آنان همچنان بی‌خبر می‌مانند چرا که در خواب غفلتند و فردا روز که بیدار شوند و برخیزند همه چیز را به یغما رفته می‌بینند ولیکن چه چاره؟

پس فغانشان به آسمان می‌رود: ای وای بر ما! حرامی هر آنچه داشتیم به یغما برده است، ابلیس ما را فریفته است. پس راست بود هر آنچه علما گفته‌اند و رسولان فرموده‌اند. ولیکن آنان را چه سود؟ (از پشیمانی)

ای برادران مؤمن! با یکدیگر به نیکویی معاشرت کنید و به سوی حق گام بردارید. اگر پیر، رهبر و مصاحب عمل ناحق کسی را دیده افشا نکند و پیش از آنکه کاری کند، (محل را) ترک کرده و برود، پیری، رهبریت و مصاحبت وی دروغین است! و به روز جزا روسپاه خواهد بود تا حدی که پیروی کند به او هشدار دهید که این دین واجبی است بر گردن شما.<sup>۵۹</sup>

#### پاورقی‌ها: بخش ۱۱ «مصاحب»

۱- نسخه‌ از میر "musahip Ayni verde olmalI"

۲- سدره (المنتهی): به عرش اعظم رسیدن. به طبقه هفتم آسمان رسیدن و در آنجا مکان یافتن (که یک مقام است) نام آنجا سدره المنتهی است.

توضیح: درخت کنار است بر فلک هفتم که منتهای اعمال مردم و نهایت رسیدن علم خلق و منتهای رسیدن جبرئیل (ع) و هیچکس از آن نگذشته مگر پیامبر (ص). فرهنگ دهخدا

۳- نسخه‌ از میر، بخش (karindas) (olmak)، صفحات ۱۱۳-۱۱۴

۴- نسخه‌ از میر، «چه کسی با چه کسی مصاحب می‌شود»، صفحه ۶۳

۵- نسخه‌ آلاجا، صفحه ۱۷۹

- ۶- نسخهٔ از میر، بخش musahip Ayni yerde olmalI ، صفحه ۱۲۰
- ۷- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۷۹
- ۸- نسخهٔ از میر، صفحات ۶۵-۶۴
- ۹- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۴۸۶ و نسخه گوموش، صفحه ۱۹۸
- ۱۰- نسخهٔ از میر، صفحه ۴۱
- ۱۱- دلیل: وانهی. ۲. دلیل، برهان در اینجا دلیل به معنای آلتی (چراغی) است که برای روشن کردن محفل از آن استفاده می‌شود. از چوب درخت توت و یا مس ساخته می‌شود و با روغن زیتون یا روغن نباتی می‌سوزد. روی آن فتیله‌ای است که آن را روشن می‌کنند. مسوول روشن کردن آن در جمع چراغ‌چی نامیده می‌شود. روشن کردن دلیل یکی از ۱۲ خدمت در جمع است. به دلیل، دلیل شاه مردان نیز گفته می‌شود و روشنایی دلیل سنبلی است از نور علی.
- ۱۲- مؤمن - مسلم: خواهر - برادر. تمام کسانی که در جمع حضور می‌یابند خواهر و برادر محسوب می‌شوند.
- ۱۳- قربانچی: یکی از ۱۲ خادم در مراسم جمع است که مسوولیت آن ذبح و طبخ قربانی است.
- ۱۴- دار: دار ایستادن در علویگری نوعی ایستادن در حضور پیرو منتظر فرمان او بودن است.
- ۱۵- قربانی کردن در جمع جایگاه ویژه‌ای دارد. بیرون ریختن امعا و احشا آن ممنوع است. روده، استخوان و خون را در پاره‌ای مناطق مانند اطراف آنکارا باید دفن کرد که این کار توسط چاه‌کن انجام می‌شود.
- ۱۶- مربی: شخصی است که در علویگری قواعد و مقررات را به کسانی که بتازگی وارد طریقت می‌شوند، می‌آموزد.
- ۱۷- دار منصور: دومین نوع دار ایستادن در مراسم جمع است، بیشتر بهنگام محاکمه و مواخذه رایج است. بنابه عقیده‌ای که وجود دارد این نوع ایستادن از منصور حلاج که به دار کشیده شده باقی مانده است.
- ۱۸- شفاعت‌چی: شافع
- ۱۹- فراش: فراش یکی از ۱۲ خدمتگزار جمع است. به خدمت وی، خدمت سلمان نیز گفته می‌شود. اوبا جارویی نمادین آمده، دار ایستاده و میدان را جارو می‌زند. در بعضی مناطق به جای جارو دستان خود را بر زمین می‌زند.
- ۲۰- سلمان: اشاره به سلمان فارسی، خدمتگزار پیامبر است ولیکن در جمع به کسی که خدمت جارو زدن را انجام می‌دهد سلمان گفته می‌شود.
- ۲۱- شمس: یکی از ۱۲ خدمتگزار جمع است، وی در مراسم جمع به افراد بالغ شراب (آشامیدنی)

توزیع می‌کند.

- ۲۲- دُلُو (Dolu) شرابی که در جمع توزیع می‌شود. به آن (راکی) یا Dolu گویند.
- ۲۳- بگیر، این از آن توست Me sana: Al bu senindir
- ۲۴- دیده‌بان (نگهبان): وی یکی از ۱۲ خدمتگزار جمع است. و مراقب است تا خدماتها بدرستی انجام شود و هیچ حرکت خارج از قاعده‌ای انجام نشود.
- ۲۵- قاشق‌چی: یکی از ۱۲ خدمتگزار جمع است.
- (camce به معنای قاشق‌چی است. comceci به طور تحت اللفظ یعنی قاشق‌چی) کسی که غذا را درست می‌کند. آشپز
- ۲۶- پروانه: پیک‌ها. افرادی هستند که به امر مرشد برای مراسم جمع به خانه‌های تمام افراد جمع می‌روند و به آنها خبر می‌دهند. غیر از این در مراسم سماع کسانی را که می‌خواهند به سماع بایستند دعوت می‌کنند و کارهایی را که به بیرون از جمع مربوط است برعهده می‌گیرند.
- ۲۷- دعایی است که در خاتمه مراسم خوانده می‌شود و پس از Yatan-oturan (خوابیده – نشسته) آن جمع متفرق می‌شود.
- ۲۸- جارچی (منادی): کسی است که دعوت را ابلاغ کرده، خبر رسانی می‌کند. یکی از ۱۲ خدمتگزار جمع است.
- ۲۹- هیزم‌شکن: هیزم‌شکن هم یکی از ۱۲ خدمتگزار جمع است که در حال حاضر وجود ندارد (در بین علویان)
- ۳۰- نسخه‌ از میر، صفحات ۴۸-۴
- ۳۱- نسخه‌ آلاجا، بیان روش مصاحب شدن، صفحه ۱۸۶
- ۳۲- نسخه‌ آلاجا، صفحه ۱۸۶
- ۳۳- نسخه‌ گوموش حاجی کوپی، صفحه ۱۹۸
- ۳۴- نسخه‌ آلاجا، صفحه ۱۸۶
- ۳۵- نسخه حاجی گومرش کوی، به صورت «پیر، دست راست رهبر را می‌گیرد» آمده.
- ۳۶- نسخه حاجی گومرش کوی، صفحه ۱۹۹
- ۳۷- حفظ: محافظت، نگهداری، در حافظه نگه داشتن ← [ترجمه واژه نگهبان برای ترک‌زبانان]
- ۳۸- مالک الملک: صاحب تمام هستی، خداوند
- ۳۹- نسخه‌ گوموش حاجی کوپی، صفحه ۱۹۹
- ۴۰- نسخه گوموش حاجی کوپی، صفحات ۲۰۰-۱۹۹؛ نسخه آلاجا، صفحات ۱۸۸-۱۸۷
- ۴۱- ذوالفقار: شمشیر حضرت علی. در اینجا عصا هم استفاده می‌شود.

- ۴۲- تجلی: ۱. ظهور ۲. ظهور آثار، قدرت و اسرار الهی در همه چیز، انسان، اشیاء
- ۴۳- تمنا: ۱. با دست سلام دادن ۲. آرزو، میل
- ۴۴- تولی: ۱. باکسی دوستی کردن ۲. دوست داشتن اهل بیت و علی (ع). وابستگی به آنان. تولی از اعتقادات مهم علویان است.
- ۴۵- تبرا:
- دوری جستن از چیزی. روی گرداندن. درمیان علویان دوری جستن از دشمنان علی را گویند. دوست نداشتن. پسر معاویه (یزید) و خاندان. و از طرفداران و حامیان او دور ماندن
- ۴۶- نسخه آلاجا، صفحه ۱۸۸
- ۴۷- iznickci به صورت oznekci نوشته می شود
- ۴۸- نسخه گوموش حاجی کویی، صفحات ۲۰۱-۲۰۰
- ۴۹- سورة بقره، آیه ۲۵۶، در نسخه از میر به زبان عرب آمده است، صفحه ۳۸
- ۵۰- سورة فرقان، آیه ۲۳. به زبان عربی آمده است.
- ۵۱- نسخه از میر «مصاحب باید راستگو باشد»، صفحات ۳۹-۳۸
- ۵۲- نسخه از میر، «برادران چهار باب»، صفحه ۱۳۹
- ۵۳- نسخه از میر، «برادران چهار باب»، صفحه ۱۳۹
- ۵۴- نسخه از میر، «مصاحبان بی تکلف اند»، صفحات ۱۵۰-۱۴۹
- ۵۵- نسخه آلاجا، صفحات ۱۸۱-۱۸۰ و نسخه حاجی بکتاش، صفحات ۲۱۸-۲۱۷
- ۵۶- نسخه از میر، بخش «مصاحبان بی تکلف اند، محبان را باید دعوت نمود»، صفحات ۱۵۰-۱۴۹
- ۵۷- نسخه آلاجا، صفحات ۱۸۱-۱۸۰ و نسخه حاجی بکتاش، صفحات ۲۱۸-۲۱۷ «بهره دنیا یکی نباشد، بهره آخرت چگونه یکی شود.»
- ۵۸- نسخه از میر، صفحه ۱۴۰
- ۵۹- نسخه آلاجا، صفحات ۱۸۱-۱۸۰ و نسخه حاجی بکتاش، صفحات ۲۱۹-۲۱۸ «روز جزا سیه روی است، هر چه نموده (از بدی) باید به آن میزان تنبیه شود.»

آشنا کردن دو جان مصاحب که قربانی (فدیه) داده‌اند بدینگونه است.

غروب که جمع یکی شوند نخست جبرئیل (خروس) به تکبیر ذبح می‌شود، سپس تشک گسترده شده، مربی آن چهار جان را که آشنا خواهند شد، با خود همراه کرده سپس هر پنج تن به میدان می‌آیند. سپس جان‌هایی که قربانی داده‌اند، بدون مربی در میدان می‌آیند (حاضر می‌شوند) تشک جمع شده، فراش و سلمان می‌آیند.

هر دو خدمت خویش می‌گیرند و سپس به جان‌هایی که آشنا خواهند شد یک به یک جام داده می‌شود پس از این که از این جام نوشیده شد شراب قربانی آورده می‌شود.

وقتی همه ارکان به اتمام رسید، نخست جبرئیل می‌آید، سپس جان‌هایی (که آشنا خواهند شد) همراه خواهرانشان آمده بر سفرهٔ مرشد یا رهبر می‌نشینند. از جبرئیل، لقمه‌ای به جان‌هایی که آشنا خواهند شد داده می‌شود. سپس قربانی می‌آید، جان‌ها همراه خواهرانشان بر سر سفره مرشد می‌نشینند، به هر چهار تن یک به یک، لقمه‌ای داده می‌شود.

خدمتشان که به اتمام رسید، دعای خفتگان و نشستگان خوانده شده و پس از آن، خواهران نوآشنا ۱۲ در را گشته، حق می‌بینند.

صوفی که آشنا نشود، حقی در آشنا، خدمت، لقمه، شراب و مزه نخواهند داشت و نمی‌تواند (در اینها) مداخله کند.<sup>۲</sup>

### پاورقی: بخش ۱۲ « آشنا »

۱/۱۲- نسخهٔ از میر « آشنا شدن دو مصاحب و قربانی دادن»، صفحه ۴۹

آشنایی در طریقت، آن است که دو تن برادر جانی شوند. عبدالرحمن بیلماز در شرح این مراسم در بین آجاری‌ها (تخته چیان) می‌گوید:

آنان که قصد ورود از در دوم دارند با مصاحبان اولیه خود به نیکویی تفاهم می‌کنند و وقتی هر دو طرف موافقت کردند فدیة داده می‌شود. فدیة عبارت است از ذبح قربانی این قربانی به

مفهوم جدا نشدن دو طرف از اخوت و برادری است.

(دده) زمان مصاحبت دوم را تعیین می‌کند، در عصر گاهی که تعیین شده، گردهم می‌آیند در این حین آیینی که در مصاحبت نخستین برگزار شده بود برگزار می‌شود. تنها تفاوت آن با مراسم نخستین در عدم ذبح قربانی است.

در خانه جمع، دده سیبی در دست می‌گیرد و آن را به چهار تکه مساوی تقسیم می‌کند، دو تکه را به دو مصاحب مذکر باسابقه، داده و تکه سوم و چهارم را به خواهران مصاحبان می‌دهد. مصاحب مذکر پس از گرفتن سبب به مصاحب مذکر دیگر می‌گوید:

«همه من به تو و همه تو به من بخوراند.» سپس به هم سبب می‌خوراند و شراب بین خود تقسیم کرده می‌نوشند. و بدینگونه پیمان اخوت می‌بندند. از هر دری که می‌گذرند هر دو جان به مقدار یک کیلو شراب می‌خورد. خواهران آنهایی که از یک ده و قریه هستند روز سه‌شنبه و شب جمعه به دیدار یکدیگر رفته و مهمان می‌شوند، اگر مصاحبان در محل‌های جداگانه‌ای باشند هر زمان که امکان یابند به زیارت هم رفته مهمان می‌شوند.

۱- محبت تو در جسم و جان / بیا ای برادر تا آشنا شویم / در محضر والا پاسخم ندهی / بیا ای برادر تا آشنا شویم

۲- خدای از زشت‌خویی و کژی نگهدارد / ما نیز بخوانیم از الف تا ب / بیا تا از مرشد و پیر رخصت گیریم / نیز بخوانیم از الف تا ب

۳- آشنا، گفته‌هایش ظاهر و باطن / تو نیت عاشق شدن بر آشنا داری / اگر دوستدار حقی مصاحب گزین / آشنا نیت عشق ورزیدن دارد

۴- مصاحب، نگینی است در رشته‌ای / بسیار شیرین است خوراک آشنا / اگر حاجی بکتاش را دوست می‌داری / بسیار شیرین است خوراک آشنا

۵- گفته‌های نهانی (سرحقیقت) راهی است از ازل / گر تو بنده‌ای به حق باشی / ذاکران در وصف تو بلبل شوند / اگر تو بنده‌ای به حق باشی

۶- جفت تو به تنهایی نمی‌پرد / اگر از وادی حق گذر کنی / مربی و مصاحب جمله برادرند / اگر از وادی حق گذر کنی

۷- مصاحبان وارد یک باغچه می‌شوند / گل‌های باغچه محبت را می‌چینند / به سر اولیا نائل می‌شوند / گل‌های باغچه محبت را می‌چینند

۸- اگر می‌خواهی از پیروان شاه ختایی باشی / آنگاه می‌توانی به سر اولیاء بنگری / [چون] نقره و گوهر است درسشان / [پس] آنگاه می‌توانی به سر اولیاء بنگری

۱۲/۲- نسخه از میر، صفحه ۴۹

«پشیننه»<sup>۱</sup>

پشیننه شدن دو صوفی آشنا اینگونه است:

در حین مراسم «ترجمان» پیر چهار جان را که پشیننه خواهند شد. به پیش خود فرا می‌خواند.

آنها به درگاه دعا می‌کنند هنگامی که به حضور پیر رسیدند، پیر فنجانی از شراب آشنا به آنها می‌دهد. هر چهار جان دعا و نیاز کرده «دار» می‌ایستند و در این زمان گلبانگ دار سرداده می‌شود. همان شب خواهر مربی هر دو خواهر را با خود همراه می‌کند. (این خواهران) دوازده در حق را می‌بینند.

## پاورقی‌ها: بخش ۱۳ «پشیننه»

۱- نسخه از میر، بخش «پشیننه شدن دو صوفی آشنا این گونه است»، صفحه ۵۰

عبدالرحمن بیلماز در کتاب مشهور خود آداب تخته‌چیان، «پشیننه شدن» را گذر از در سوم می‌داند. به اعتقاد بیلماز در اول، در مصاحب است، صفحه ۶۰. در دوم، در آشنایی. در سوم، در پشینگی، در چهارم (در cegildeslik) (صدا زدن، فراخواندن) است. بیلماز گذر از در سوم را اینگونه شرح می‌دهد، صفحه ۷۶؛ در سوم: پشیننه

آشنایانی که می‌خواهند پشیننه شوند هر کدام یک جبرئیل یعنی خروس سر می‌برند. به حضور مرشد می‌رسند و خروس را به خدمتش می‌برند. خواهانی که می‌خواهند پشیننه شوند سببی را هم به همراه دارند.

بیلماز ورود به در چهارم را اینگونه تشریح می‌کند، صفحات ۷۶-۷۷

در چهارم: (cegildes - cegindes) به معنای کسی را صدا زدن واو را کنار کشیدن کسانی که می‌خواهند (cegildes) شوند، (از بیرون) یکدیگر را صدا می‌زنند و با هم پیمان می‌بندد دو سوگند می‌خورند:

آیین ترجمان و قربانی کردن برای کسانی که وارد در چهارم (cegildes) می‌شوند یکجا و



همزمان انجام می‌شود.

آنها برای گفتگو با مرشد، در حضور او دار می‌ایستند. امیال و خواسته‌هایشان را بیان می‌کنند. مرشد برایشان دعای خیر می‌کند. مرشد به هنگام خوردن طعامی که از گوشت قربانی درست شده چشم راستش را می‌گیرد، و به این چهار برادر می‌گوید که از این پس (cegildes) می‌شوند. به هنگام اجرای آیین مردان سبز می‌پوشند. (یا به عبارتی پارچه‌ای یا جامه‌ای سبزرنگ به دور خود) ولی بانوان (تکه پارچه‌ای) سرخ و سبز به خود می‌بندند. به این صورت چهار باب (در) به اتمام می‌رسد. صفحات ۷۶-۷۷

## «گذشتن از ارکان»<sup>۱</sup>

گذراندن طالب از ارکان یا به عبارت صحیح‌تر از میدان اینگونه است:

نخست دلیل (چراغ) روشن می‌شود، سپس تشک گسترده می‌شود. چراغ‌چی با مصاحب خود به میدان می‌آید پس از آن ابتدا مصاحبان و آنهایی که آشنا دارند وارد میدان می‌شوند. و بعد آنهایی که مصاحب ندارند همراه خواهرانشان وارد میدان می‌شوند به افرادی که مصاحب دارند دوبه دو و بی‌مصاحبان یک به یک کشیده‌ای (سیلی) زده می‌شود. مصاحب‌داران شفاعت مصاحبان و بی‌مصاحبان شفاعت بی‌مصاحبان را می‌کنند. پس از این که همه‌شان در میدان جمع شدند تشک برچیده می‌شود. سلمان و فراش آمده، گلبانگ هردو یکجا سرداده می‌شود. دعا می‌کنند و سپس شراب آورده می‌شود ساز و سماع نیز خواهد بود.

سپس قربانی آورده می‌شود. پس از اتمام چراغ خاموش می‌شود. پیمان‌دار می‌آید و متعاقباً دعای خفتگان و نشستگان خوانده می‌شود. آنگاه جمعیت پراکنده می‌شوند.

### پاورقی‌ها: بخش ۱۴ «گذشتن از ارکان»

۱- براساس نسخه‌ی از میر کتاب فرمان، مراسم گذراندن طالب از ارکان در بین تخته‌چیان (آعاجری‌ها) بدینگونه است که:

آیین میدان که نزد مردم آیین کشتن (خاموش کردن) شمع نامیده می‌شود هر سال یکبار در روز پنجشنبه برگزار می‌شود. دده به مربی یا دیده‌بان می‌گویند که روز پنجشنبه غروب، طالب‌ها و آرزومندان در میدان حاضر خواهند شد. اعلام کنید تا هر کس که خواست حاضر شود.

روز پنجشنبه غروب مردم جمع می‌شوند. قبل از آنکه دلیل روشن شود، گلبانگ سر داده می‌شود. جوانانی که قرار است رشته بر گردنشان نهاده شود. هر کدام جبرئیل (خروس) ذبح می‌کنند در خانه طبخ نموده و دست نخورده و کامل همراه با پلو و شراب نزد دده می‌روند.

پس از آن که همه در خانه جمع شدند دده و طالبها بر زانو می نشینند. دلیل بیدار خواهد شد (روشن خواهد شد) گفته می شود چراغ چی برخاسته چراغ را با دو دست گرفته دار می ایستد. گلبانگ سر می دهد، همه به سجده می روند. گلبانگ چراغ و حضور در میدان: (تقریباً با این مضمون)

« الله الله الله! دلیل پایدار بماند مراد و آرزوها حاصل گردد راهی که پیش گرفته ایم کامل شود، شاه مردان نقصان ما را تمام نویسد (درگذرد) خدمت دوازده امام چهارده معصوم پاک هفده کمر بسته بر ما حاضر و ناظر باشد دلیل مان دلیل شاه مردان باشد، برای حقیقت هوا!»  
گلبانگ تمام می شود، دلیل (چراغ) «به سمت راست گذاشته می شود. در سمت راست دلیل دده، در سمت چپ وی مری و پس از آن دیده بان و جماعت می نشیند. کنجی که در سمت راست دده است کمی خالی می ماند. نزدیک محل نشستن دده مرزی تعیین می شود که اگر عده حاضرین در مراسم زیاد بود کسی جلوتر از آن نرود.

سپس مصاحبان به نوبت به تشک میدان دعوت می شوند. بزرگترین مصاحبها در سمت راست، مصاحب کوچک در سمت چپ وی، خواهر مصاحب بزرگ در سمت چپ مصاحب کوچک و در سمت چپ مصاحب بزرگ خواهر مصاحب کوچک و در سمت چپ مصاحب بزرگ خواهر مصاحب کوچک می ایستند.

مصاحب بزرگ در جلو همه به جلو آمده به زانوان دده نیاز می کنند و در حین نیاز مصاحبان دست بر زیر تنه شان می خوابند. دست مصاحب کوچک بر روی مصاحب بزرگ نهاده می شود، دست خواهر مصاحب بزرگ به روی مصاحب کوچک و دست خواهر مصاحب کوچک بر روی مصاحب بزرگ قرار می گیرد. همه مردم دقیقاً به این صورت مراسم را کامل می کنند. زمانی که در ارکان خوابیده اند دده می گوید:

«لا اله الا الله علی ولی الله، لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار» حال، حال نمازیان است، راه کهن (قدیم) راه مردان حق (اولیاء) است. نفس استاد، ایمان به طریق دستور شاه گوییم، به عشق حقیقت هوا!!»

دو کشیده به مصاحبان زده می شود، به خواهرانی که باردارند سیلی نواخته نمی شود به آنها بی که ازدواج کرده و مصاحب ندارند یک به یک کشیده زده می شود و از خواهران آنها به عنوان حق دده یک توپ پارچه گرفته می شود.

« اقرار پسر »<sup>۱</sup>

نخست جبرئیل (خروس) با چند تکبیر برای ذبح آورده می شود. چشم راست خروس با بال چپ او پوشانده می شود. سپس دلیل بیدار می شود (چراغ روشن می شود) و تشک می گسترانند. به گردن پسرانی که اقرار خواهند کرد دستمالی بسته می شود.

مربی از دستمال گردن پسری که از همه بزرگ تر است می گیرد دیگران هم از دستمالی که بر گردن یکدیگر است می گیرند. سپس مربی در پیش به آستان دعا و نیاز کرده و (چون قطار) حرکت می کنند.

بعد مربی می گوید: «هو شاه مردان! زنجیر (رشته) می سازم.»

این عبارت را سه بار تکرار می کند. سپس همگی به دلیل نیاز می کنند. مربی با بیان این عبارت که: (دست به دست به سوی خدا) دست راست پسری را که دستمال گردن وی را گرفته در دست مرشد یا رهبر گذاشته، وی را تسلیم او می کند. دست رهبر یا مرشد را بوسیده دار می ایستد.

مرشد یا رهبر از دستمالی که بر گردن پسر بسته شده است می گیرد و می گوید:

«غیبت و دویه هم زنی نکن! دین را انکار نکن دست به آنچه که به دست خود نهاده ای مگذار، آنچه را که با چشم دیده ای با دامنت بپوشان، سخن بزرگ تر از خود را گوش کن، تبرا کن، آیا این سخن مرا تأیید می کنی؟ و حق می دانی؟»

پسر دست رهبر یا مرشد را می بوسد. پند رهبر یا مرشد سه بار تکرار می شود و سپس مرشد یا رهبر دستمالی را که بر گردن پسر بسته شده باز کرده مانند کمندی به کمر او می بندد و در این حین این گلبانگ خوانده می شود.

«لا اله الا الله، علی ولی الله، عارف بالله، مرشد کامل الله، لافتی الاعلی لا سیف الاذوالفقار بنای اقرار محکم باد»

این را گفته سه گره بر شال کمر می زند، سپس همه به ترتیب دست مری را بوسیده سمت چپ او دار می ایستند، گلبانگ دار خوانده شده به ارکان می خوابند. دو کشیده به مری یک کشیده به هر یک از پسران نواخته می شود و زمانی که از ارکان برخاسته دار می ایستند گلبانگ دار سرداده می شود.

پس از آن مری سر جای خودش می نشیند، پسران به نوبت دست همه جان‌هایی را که حضور دارند بوسیده و دار می ایستند. در این هنگام گلبانگ دار سرداده می شود. سپس تشک برچیده شده، فراش، سلمان می آیند. برای هر دو یک گلبانگ سرداده می شود.

شراب آورده می شود، ابتدا قطره‌ای به پای چراغ (دلیل) ریخته می شود سپس مرشد از آن می نوشد و از شراب خود پسران به یکایک آنان داده می شود.

سلمان سفره را آورده می گستراند، سپس جبرائیل‌ها (خروس‌های ذبح شده) سرسفره آورده می شود. نخست خروسی که زودتر ذبح شده سرسفره آورده می شود، مرشد یا رهبر لقمه‌ای بر می دارد و سپس لقمه‌ای هم به هریک از پسران از خروس که خودشان آورده‌اند داده می شود و در این حین می گویند: اقرارتان محکم باد.

پسران تا لقمه نگرفته‌اند شال کمرشان را باز نمی کنند. پس از خوردن لقمه‌ها سفره برچیده می شود، پس از سلمان‌ها پیمان‌چی می آید. چراغ برداشته دعای خفتگان و نشستگان خوانده می شود. آنگاه جماعت پراکنده می شوند.

#### پاورقی‌ها: بخش ۱۵ « اقرار پسر »

۱- نسخه از میر، بخش « اقرار پسر این گونه است»، صفحات ۵۳-۵۲. عبدالرحمن بیلماز در کتاب مشهور خود، آداب تخته‌چیان این موضوع را این گونه تشریح می کند، صفحات ۴۰-۳۸:

کودکان علوی از خردسالی تحت تأثیر موسیقی با مراسم جمع آشنا می شوند و آداب آن را تقلید می کنند. از دوازده سالگی باید آموزش کودک را شروع کرد و از وی اقرار گرفت. و این بر مادر و پدر فرض است که راه را به اولادشان نشان دهند.

پدر کودکی که می خواهد اقرار دهد قربانی می کند. در این هنگام حلقه سفیدی به گردن طفل و کمندی به کمرش بسته می شود (دده) بابا از او اقرار می گیرد.

به این صورت کودک وارد علویگری می شود. تا هجده سالگی هر کجا رود و هر چه بکند، و اگر مرتکب کاری همچون دعوا و نزاع شود باید به پدرش اطلاع دهد. پدر کودک را پیش دده می فرستد. دده با او صحبت نموده و برایش دعا می خواند. تا این سن هنوز اقرار کودک معتبر نیست و به این دلیل حتی اگر سوگند دروغی هم بخورد، سوگندش و اقرارش باطل نمی شود.

عبدالرحمن بیلماز گونه‌ای دیگر از مراسم اقرار گرفتن را در بخشی تحت عنوان «گردن بستن و اقرار گرفتن» این گونه تشریح می‌کند، صفحات ۶۰ - ۵۸  
کسی که می‌خواهد اقرار دهد و گردنش بسته شده در میدان حاضر می‌شود. مقابل پدرش می‌ایستد و اقرار گذشته را تکرار می‌کند. زانو می‌زند، نیاز می‌کند و برمی‌خیزد.  
پدر این گونه اقرار می‌گیرد:

«به در حق داخل می‌شوی، ایستادنت منصور دار. سخن چینی مکن. دروغ‌گویی مکن. بر آنچه خود نهاده‌ای دست مزن. آیا کلامم را تأیید می‌کنی؟ آیا سختم را حق می‌دانی؟»

پسر:

«حق می‌دانم.»

پدر دست راستش را دراز می‌کند

«دستم را ببوس.»

سپس کمند پسر را می‌کشد و دعا می‌کند

«الله، الله، الله. نصرٌ من الله و فتح قریب، بنیان اقرار محکم باد»

سپس الله گویان سه گره می‌زند (کمند را). اقراردهنده شرابی که آورده را به میدان می‌آورد و به شمس تسلیم می‌کند. شمس دار می‌ایستد و دعای شراب را از پدر می‌گیرد. اقرار گیرنده در سمت راست شمس می‌ایستد و جبرئیل را در دست می‌گیرد.

«الله، الله، الله، شرابمان شراب باد، مرادمان حاصل باد، آنچه حاصل کردیم پیشاپیش رود شاه مردان یارمان باد، آنچه پرشده ریخته نشود، آنچه زیاد شده نقصان نیابد.

شرابمان آب کوثر باد.»

شمس زانو زده می‌نشیند. از شراب به پدر می‌دهد. از شراب فنجان به سه مرد دیگر و قدری هم به آنکه از او اقرار گرفته شده می‌دهد.

پدر پای چپ جبرئیل را قطع می‌کند. کودکی که اقرار داده به پدر نیاز می‌کند و می‌رود. سپس دعای قربانی‌ها (که جدا جدا آورده می‌شود) خوانده می‌شود:

«قربانی‌تان قبول باد، مرادتان حاصل باد، آنچه حاصل کردید پیشاپیش رود.

قربانی‌تان قربانی حق، در عرفات (دوازده امام به شما برکت دهند (یا برکتشان به شما برسد) آنگاه برای هرکس که قربانی‌اش را آورده (به طور جداگانه) این دعا خوانده می‌شود:

«لقمه‌هایتان قبول، مرادتان حاصل باد، آنچه حاصل کرده‌اید پیشاپیش رود. شاه مردان یاورتان (در عرفات جبرئیل (ع) به شما برکت دهد؟) برای حقیقت هوا!»

پس از این دعا جماعت متفرق می‌شوند به غیر از مصاحبان که بدون اذن پدر هیچ کدام قصد

ورود و خروج ندارند.

« الله، الله، الله، لا اله الا الله، على ولي الله، لافتي الا على لا سيف الاذوالفقار، خفتگان و نشستگان، روی به حق کنندگان، آنها که در مکان دور از سخن چینی و غیبت می خوابند، صوفیان حق‌اند. برای حقیقت هو!»

پس از این دعا جمعیت کاملاً پراکنده می شوند. پس از اتمام مراسم اقرارگیری و جمع کردن تشک، دلیل خاموش می شود و شراب و قربانی آورده می شود.

«اقرار دختر»<sup>۱</sup>

اقرارگیری دختر بدینگونه است:

با ندای تکبیر، خروس سربریده می‌شود. چراغ (دلیل) را روشن می‌کنند، تشک گسترانیده شده و دختری که باید اقرار دهد به همراه مردش بر روی تشک دار می‌ایستد. گلبانگ نکاح طریقت سر داده می‌شود.

پس از آن خواهر مربی آن دختر را در کنار خود قرار می‌دهد و سپس در حالی که می‌گوید: «هو! شاه مردان (قطار) آورده‌ام. دست به دست، به سوی حق» دختر را به مرشد تسلیم می‌کند، دست را بوسیده در سمت راست وی دار می‌ایستد. گلبانگ دار خوانده می‌شود. دختر در ارکان نمی‌خوابد.

پس از آن دختر دست می‌بوسد. گلبانگ تمنا سر داده می‌شود سپس آن دختر بیرون آمده همراه شوهر از ارکان می‌گذرد. از گوشت خروس و نوشیدنی که آورده است به او داده می‌شود. اقرار دختران جدا جدا اخذ می‌شود ولیکن اقرار پسران یکجا انجام می‌شود.

**پاورقی: بخش ۱۶ «اقرار دختر»**

۱- نسخه‌ی از میر، «اقرار گرفتن از دختر»، صفحه ۵۴



«یک به ده کردن»<sup>۱</sup>

این کار به این صورت است که:

نخست دلیل بیدار می‌شود (چراغ روشن می‌شود). سپس ارزش اموال طالب به جز دیگ و قطران برآورد می‌شود. ارزشش هر چند قروش که باشد نه نودم آن با ذکر این که «لعنت بر نه صفت (بد) جدا می‌شود. سپس هر چه که مانده باشد به سه قسمت تقسیم می‌شود. از این سه قسمت یک قسمت سهم شاه، یک قسمت سهم مرشد و یک قسمت هم سهم بزرگ مردان (جمع) خواهد بود. پس از آن گفته می‌شود که «مرشد از سهم خود گذشت، مردان جمع هم گذشتند.»

قسمتی که سهم شاه است به سه قسمت تقسیم می‌شود. به نحوی که در بالا ذکر شد (مرشد گذشت، مردان جمع هم گذشتند) گفته می‌شود. سهمی که برای شاه مانده به سه قسمت تقسیم شده و دوباره گفته می‌شود که: «مرشد گذشت مردان، جمع گذشتند، شاه نیز گذشت.»

پس از آن از ارکان گذرانده می‌شود اگر طالب فرزند پسری داشته باشد که اقرار داده است او نیز در کنار مادرش دار می‌ایستند. همگی با هم از ارکان می‌گذرند. یک دهم (یک به ده) کردن منزل طالبی که مصاحب ندارد جزء ارکان نیست.

## پاورقی: بخش ۱۷ «یک به ده کردن»

۱- نسخه از میر، بخش، «یک طالب خانه‌اش را اینگونه یک به ده می‌کند»، صفحه ۵۵

حفر اجاق<sup>۱</sup>

طالبی که می‌خواهد اجاق حفر کند، خونی می‌ریزد.

شراب می‌نوشد، لقمه‌اش را می‌خورد، آنگاه از مرشد یا رهبر بیلی می‌گیرد و روبه‌روی اجاق، دار می‌ایستد. خواهر آن طالب هم در سمت چپ او دار می‌ایستد. سپس مرشد یا رهبر با بیل سه بار اجاق را طلسم می‌کند و دوباره بیل را به طالب می‌دهد. طالب نیز دست او را می‌بوسد. وقتی مرشد یا رهبر بر جای خود نشستند، طالب در جمع دست خواهر خود را می‌بوسد.

گلبانگی سر می‌دهند و جمع پراکنده می‌شود. حق استاد صدوده (Para) است.

پاورقی: بخش ۱۸ «حفر اجاق»

۱- نسخه از میر، «در تعریف طالب اجاق کن»، صفحه ۴۰

«نیاز»<sup>۱</sup>

و سخن متقن استاد، خلیفه و اولاد رسول اینگونه است:

طالبی که می‌خواهد صوفی شود باید به نام‌های پیران و مشایخ نیاز آورد.

و نیاز کردن سه گونه است:

اول، به دست. دوم به دهان. سوم این که به چشمان (پیر) بنگرد و دست بر صورت  
کشد.

و از ارکان است که مؤمن و مسلم در حضور پیر به سیمای او و یا به زانوانش نیاز  
کنند.

و نیاز کردن دختران باکره و زنان بیوه که مجردند از ارکان نیست.

و از ارکان است نذر و قربانی گرفتن از شخص و هم مقداری مال (پول). چرا که به  
جای آوردن هر یک از ارکان، صوفی را از گناهان کبیره میرا می‌سازد. با نیاز گرفتن حق،  
حق می‌شود. و در جمع قرار از آن پیر است و شفاعت از آن جمع.

## پاورقی: بخش ۱۹ «نیاز»

۱- نیاز: التماس، دعا ۱- نیاز، وصف عشاق خداوند است. اهل ناز (Naz) سخنان مختلفی با خدا  
می‌گویند. حتی سخنان ناخوشایند. بر اساس حدیث «خداوند اگر بنده‌ای را دوست بدارد،  
گناهانش را می‌بخشاید و جزایش نمی‌دهد.» این مسأله توجیه می‌یابد. ۲- احترام به شیخ (بابا،  
دده). برای احترام زانو می‌زنند و زانوی چپ و راست شیخ را می‌بوسند (جاهد اوزتلی، پیر  
سلطان ابدال، استانبول ۱۹۷۸، صفحه ۴۶۳)

از طرفی دیگر:

نیاز: به ادب نشستن در حضور بزرگان است به مفهوم حاجت یا خواسته‌ای داشتن، و یا برای  
دادن ارمغان. نیاز در تمام طریقت‌ها موجود است، تنها شکل آن تفاوت دارد. مولوئیان

سرانگشت پای راست را بر انگشت پای چپ می‌گذارند. خَم می‌شوند و نیاز می‌کنند. بکتاشیان زانو می‌زنند و زانوان (دده) را می‌بوسند. نیاز به وقت احسان و هدیه دادن نیز انجام می‌شود. مولوثیان و بکتاشیان صدقه نمی‌پذیرند، بلکه نیاز می‌گیرند. (محمد آروز: علویگری و بکتاشی‌گری در ترکیه، استانبول ۱۹۷۷ صفحات ۱۴۳-۱۴۴)

نیاز:

Kamberin nefesi

دار<sup>۱</sup>

و اگر پرسند: «دار چند گونه است؟» پاسخ ده: «چهار گونه<sup>۲</sup>».

اولین آن، دار منصور است. دومین آن دار فضل است. سومین آن دار نسیم و چهارمین آن دار فاطمه است.<sup>۳</sup>

و در حضور ایستادن چهار ارکان دارد.<sup>۴</sup>

اول، دار منصور است. و اینگونه است که در حضور پیر راست می‌ایستد و دست‌ها را در کنار آویزان می‌کند.<sup>۵</sup>

طالب هنگام برخاستن دار می‌ایستد و منصور می‌شود.<sup>۶</sup>

دوم، دار فضل است. که با «عشق باد» گفتن و سجده توأم است. مفهوم این دار این است که همچون فضل خنجر بر جگرم بخورد. چرا که حضرت فضل به خنجر مجروح شد.<sup>۷</sup>

سوم دار نسیم است. طالب به هنگام نشست و برخاست نسیم - دار می‌شود و مفهوم این، این است که همچون نسیمی پوست خویش کندم.<sup>۸</sup>

چهارم،<sup>۹</sup> دار فاطمه است. دار فاطمه به این شکل است که پاها را روی هم می‌گذارند. دار فاطمه از امام حسین باقی مانده است. روزی سلطان انبیاء در کنار امام حسن و امام حسین بود. سلطان انبیاء از آنان تقاضای آب نمود. امام حسین به سرعت دوید. در همین حین انگشت پای چپش به سنگی اصابت نمود و مجروح شد. از پای مبارکش خون می‌آمد. سرورمان که می‌خواست آب را به پیامبر بدهد پای راستش را بر روی پای چپ گذاشت تا جراحتش را پنهان نماید.<sup>۱۰</sup>

طالب گلبانگ سر می‌دهد تا از گناهان پاک شود. به عمل آنان به غیر از حق کسی آگاه نیست.<sup>۱۱</sup>

اگر صوفی‌ای به صدق، دار بایستد، پیر (به این چهار دار) شفاعت او می‌نماید.<sup>۱۲</sup>

#### پاورقی‌ها: بخش ۲۰ «دار»

۱- نسخه‌ی ازمیر، صفحه ۱۴۱؛ نسخه‌ی آداجا، صفحه ۱۸۴. دار از کلمه‌ی (Daragaci) به معنای «چوبه دار یا دار» می‌آید. در علویگری، حالتی است که در جمع در مقابل دده دارند. در علویگری این وضع، چهار حالت دارد. که هر یک نام خود را دارد.

۲- نسخه‌ی آداجا، صفحه ۱۸۹

۳- نسخه‌ی ازمیر، صفحه ۱۴۱

۴- نسخه‌ی ازمیر، صفحه ۱۴۱

۵- نسخه‌ی آداجا، صفحه ۱۸۹

۶- نسخه‌ی آداجا، صفحه ۱۸۹

۷- نسخه‌ی ازمیر، صفحه ۱۴۱

۸- نسخه‌ی آداجا، صفحه ۱۸۹؛ نسخه‌ی ازمیر، صفحه ۱۴۱ دار فضل را در مرتبه‌ی سوم آورده‌اند. گفته می‌شود که بعد از گذر از زیر طریق و ضربه خوردن توسط ذوالفقار (عصای پیر) فضل دار می‌ایستد - این مورد به کل غلط است - در میان علویان دار فضل به گونه‌ای است که در

نسخه‌ی آلاجا آمده، صفحه ۱۸۹

۹- نسخه‌ی آداجا، صفحه ۱۸۹

۱۰- نسخه‌ی ازمیر، صفحه ۱۴۱

۱۱- نسخه‌ی آداجا، صفحه ۱۸۹

۱۲- نسخه‌ی آداجا، صفحه ۱۸۹

نَفْسِ قَنبر<sup>۱</sup>

قنبرِ علی نَفْسِ نامطبوعی داشت. به همین سبب از شرم و خجلت در جمع حضور نمی‌یافت تا که خلق از بوی دهانش آزرده نشوند. حضرت رسول(ص) از این امر مطلع بود. در آن روزگار حضرت رسول در منزل دخترش فاطمه زهرا مؤمنان را وعظ و نصیحت می‌فرمود. یک‌روز یک نفر از مؤمنین انجیر و خرماي تازه با خود آورده بود. قنبر آنجا نبود. حضرت محمد، حضرت علی را پیش خود فراخواند و آهسته در گوش حضرت فرمود: «ای علی، برو و قنبر را به اینجا (میان جمع) دعوت کن، بگو بیاید و به جمع عشق بادا بگوید، ما نیز به او (نَفْسِ قنبر مشک بادا) می‌گوییم.»

شاه مردان به سراغ قنبر رفته و او را دعوت نمود. قنبر به میان جمع آمد و «عشق بادا!!» گفت. جماعت نیز خطاب به وی گفتند: «به همت اولیاء نفست پاک بادا، به جمال هو نفست مُشک بادا». در آن هنگام نفس قنبر همچون مشک و عنبر شد. جماعت برای قنبر جای باز کردند. قنبر میان آنان نشست و همگی از انجیر و خرماي تازه خوردند. گلبانگ سر دادند و دعا کردند.

## پاورقی‌ها: بخش ۲۱ «نفس قنبر»

۱- نسخه از میر، قسمت «پاک نمودن نفس قنبر»، صفحه ۱۴۷

قنبر محبوب حضرت علی بود و هر کجا که می‌رفت او را به همراه می‌برد. سفره حضرت علی را قنبر می‌انداخت و جمع می‌کرد. و این کار را با عشق انجام می‌داد. بر سر سفره به غیر از عشق سخنی نمی‌گفت. سخن «بدون قنبر، جشنی (Dugun) نمی‌شود» از حضرت علی دلیلی است بر چرایی همراهی همیشگی او با علی. در مراسم دینی علویان سفره علی را سفره قنبر هم می‌گویند. (جاوید سونار، Melamilik و بکتاشی‌گری، آنکارا صفحه ۱۹۷، صفحه ۱۷۳)

## سرقَت

روزی هشت نفر شتر سفید حضرت رسول (ص) را، دزدیدند. در مکانی خلوت آن را سر بریده و پختند. در آن هنگام حضرت رسول (ص) به جستجوی شتر برآمد. رفت تا به جمع آن دزدان رسید. از آنها پرسید:

«ایا شتر مرا ندیدید؟»

آنها پاسخ دادند: «ندیدیم»

از آن هشت نفر، یکی از جذام مُرد. از آن روزگار تاکنون جذامیان از تبار اویند.

دومی که گوشت شتر را در دهان پنهان کرده بود، دهانش بو گرفت و نامطوع شد.

سومی (گوشت را) زیر بغل خود پنهان نمود، بازویش فاسد شد. چهارمی آن را میان سینه خود پنهان کرد؛ وجودش فاسد شد. پنجمین نفر زیر جامه‌اش پنهان کرد بدنش تغییر رنگ داد. ششمین نفر سر شتر را زیر خود پنهان کرده بود و بر روی آن نشسته بود پس در بدنش غده‌ای ایجاد شد، هفتمین نفر خون شتر را بر روی خاک پخش کرد و پنهان نمود پس از بیماری پوستی (اگزما) مُرد. و هشتمین نفر استخوانش را در آتش انداخت، بی‌چیز و مسکین شد.

و به روایتی آنان که جذام گرفتند، هفت نفر و به روایتی هشت نفر بودند.

اولی به خشم خداوند مبتلا گردید و مورد لعن انبیاء و اولیا قرار گرفت. دومین نفر آن بود که به مرگ منصور فتوی داد و او را به دار کشید. سومین نفر آن بود که سخن سید نسیمی را کفر شمرد و از او رویگردان شد. چهارمین نفر آن بود که شتر محمد (ص) را دزدید و انکار کرد. پنجمین نفر با حائض و زن آبستن رابطه جنسی داشت. و هشتمین نفر از بدن خویش بیزار بود (شب کور بود).

{و} آنکه به امام حسن زهر نوشاند و آنکه سر از تن امام حسین جدا کرد و اهانت



نمود. سارق در چهار باب و چهل مقام و هفده ارکان روسیاه است. و سارق چهار گونه است. اوّل، سارق مال، که در حضور حق روسیاه است. دوم سارق زبان. سارق زبان آن است که سخنان صاحب علم را می‌آموزد و با آن مسلمانان را می‌فریبد. او در ظاهر و باطن روسیاه است. سوم سارق راه است. او کمال را از اهلش می‌بیند و با تقلید آن مسلمانان را می‌فریبد [یعنی خود را صاحب کمال می‌داند و تظاهر می‌کند] او در دنیا و آخرت سیه روی است. چهارم سارق احساس است. او با دیگران بازی می‌کند و سر به سر می‌گذارد و بعد که کارش به انجام رسید، آنها را رها کرده و می‌رود. او در چهار باب و چهل مقام و هفده ارکان روسیاه است.

و هفت کس که در دنیا کبر ورزیدند مورد لعن‌اند. اوّل قاییل قاتل. دوم نمرود ملعون. سوم فرعون ملعون. چهارم قابوس. پنجم شیطان رجیم. ششم باب ملعون. هفتم ابوچهل، لعنت بر او باد.

لعنت خداوند بر تمام ظالمان.

## طریقت آغاز کردن جبرئیل<sup>۱</sup>

و طریق و ترجمان از حضرت رسالت<sup>۲</sup> پناه، امیرالمؤمنین بر جای مانده است. آن زمان که هنوز این جهان آفریده نشده بود. حضرت محمدمصطفی و علی مرتضی در هجده هزار عالم بودند. جبرئیل فرمود:

«من همراه و قرین پیغمبرم. محمّد مصطفی در مقابل من می‌ایستد» پس حضرت رسول اکرم با این جمله جبرئیل به هستی آمد. در آن لحظه جبرئیل دوباره آمد:

«ای محمّد چرا عزّت و حرمت بر من ننهادی؟ قصور من چیست؟»

حضرت رسول فرمود:

«ای جبرئیل، تو نمی‌دانی که ملک هستی؟ به قلب تو شبهه ره یافته است.»

آنگاه جبرئیل (ع) روی بر زمین نهاد. از شاه مردان علی مرتضی امان خواست.

علی او را اجر داد. جبرئیل به خداوند پناه بر دو التجا کرد. شاه مردان علی مرتضی از جبرئیل ترجمان گرفت. از آن پس رهبری از جبرئیل ماند و پیری از شاه مردان علی.

### پاورقی‌ها: بخش ۲۳ «طریقت آغاز کردن جبرئیل»

۱- نسخه از میر، طریقت آغاز کردن جبرئیل، صفحه ۷۹

۲- رسالت: پیامبری، خیرسانی رسالت پناه، محمّد پیامبر.

تاج<sup>۱</sup>

اگر بپرسند: «از آسمان چند تاج نازل شد؟» پاسخ ده: «هفت تاج»<sup>۲</sup> اول، تاج سفیدی که برای آدم صلی الله نازل شد. دوم تاج سفیدی که برای نوح نبی فرستاده شد. سوم تاج سیاه ابراهیم خلیل. چهارم تاج زرد موسی.<sup>۳</sup> پنجم تاج کبود عیسی. ششم تاج سبز حضرت رسول و هفتم تاج قرمز امیرالمؤمنین. تاج آدم پیامبر چهار (ترک) دارد که دلالت بر چهار عنصر اصلی دارند. آتش، آب، باد، خاک.

تاج نوح پیامبر شش ترک دارد که دلالت بر شش جهت دارند چون شمال و جنوب\* . تاج ابراهیم خلیل (ع) هفت ترک دارد. آن هفت ترک هفت ستاره‌اند. آن هفت ستاره عبارتند از: ماه، خورشید، عطارد، زهره، مشتری، مریخ و زحل. تاج حضرت رسول دوازده ترک دارد. این دوازده ترک سنبل دوازده ماه سال‌اند. قوچ، گاو، دوقلوها، خرچنگ، شیر سُنبله، ترازو، عقرب، کمان، بزغاله، دلو، ماهی.

و تاج شاه مردان نیز دوازده ترک دارد. او پدر یازده امام است.

اولین امامان اوست و آخرینشان مهدی صاحب‌الزمان. حضرت رسول (ص) می‌فرماید:  
«امام اول علی است و امام آخر مهدی.»

اگر بپرسند: «تاج چیست» بگو: «انسان است. و احسان در وجود انسان است.» اگر بپرسند: «فرض تاج چیست؟» بگو: «پیر است. به سخنان پیر عمل نمودن و خدمت به اوست. و سنت تاج اطاعت از پیر است. اصالت تاج طلب بخشایش گناهان از خداوند است، دیگر گناه نکردن و توبه است. فرمان تاج، حذر از صحبت جاهل و ارتباط با زنان بدکار

است. آنچه تاج می‌نماید شناخت حق است. باطن تاج یعنی نور حق. ظاهر آن ولایت امام است. کلمه تاج «یک الف» است.

اسم الله است و مدح علی بن ابی‌طالب کرم الله وجهه. خلیفه رهنماست. قبله نخستین کسانی است که به مذهب شیعه درآمدند، آنان که ارکان راه نمی‌دانستند، خلیفه و پیر نمی‌دیدند. (نمی‌شناختند)

تاج وحدت بی‌انتهاست. اساس تاج سر است، ذکر حق است. کتاب تاج کتاب حسین بن علی است.

شعله تاج سلام کردن است. پنبه تاج محبت حق است. زندگی تاج، بر سر گذاشتن است. مرگ تاج، آن را بر زمین نهادن است. هر که تاج بگذارد و این مفاهیم نداند، تاج بر او حرام است.<sup>۴</sup>

اول، درون تاج سر است. بیرون آن نور. سنجاق آن مرشد. قبه آن خداوند یکتاست. و ترک‌های آن دوازده امام است. مهرش محمد و علی است. پهنای آن از شرق تا غرب و در ازایش از عرش تا کرسی، ابواب آن چهار است.<sup>۵</sup>

#### پاورقی‌ها: بخش ۲۴ «تاج»

۱- نسخه از میر، صفحات ۸۲-۸۱؛ نسخه حاجی بکتاش، صفحات ۲۵۱-۲۵۲  
آنچه بزرگان علوی می‌پوشند، معانی و تعابیر خاصی دارد. دوازده زبانه تاج نشانگر دوازده امام است. تاج قداست و ویژه‌ای دارد.

ایوب أوغلو، a.g.e صفحات ۱۶۸-۱۶۶

۲- در نسخه حاجی بکتاش نزول پنج تاج ذکر شده. صفحه ۲۵۱

۳- در نسخه حاجی بکتاش، تاج چهارم برای محمد و تاج پنجم برای علی است. صفحه ۲۵۱

۴- نسخه از میر، صفحه ۸۲

۵- نسخه از میر، صفحه ۲۵۲

## جوانمردی<sup>۱</sup>

و هفت چیز جوانمردی (گذشت) نیست.\*  
 از چهارگونه آن باید گذشت و از چهار گونه آن نباید.  
 اولین: خداوند بزرگ از عشق محمد نگذشت. روا نداشت که غیر خود کسی را دوست  
 بدارد.  
 دومین: ملائک از ایمان خویش نگذشتند. اگر می‌گذشت، ایمان میراثی می‌شد که از  
 کسی به کس دیگر به ارث می‌رسید.  
 سومین: محمد از امت خویش نگذشت. اگر محمد از امت خود می‌گذشت، از پسرش  
 ابراهیم<sup>۲</sup> نمی‌گذشت.  
 چهارمین: حضرت علی از ذوالفقار و فاطمه گذشت نکرد. اگر علی از فاطمه می‌گذشت،  
 آنگاه گذشتن یک مرد از همسرش به خاطر شریعت و واگذاری آن به مردی دیگر جایز  
 می‌شد.

براساس اینها، یک صوفی اگر مُسلم خویش (زن خود) را سه بار به خدمت صوفی  
 دیگر فرستد، آن مسلم به آن صوفی دل خواهد بست. دشمنی با آن از ارکان نیست و  
 یزیدی است. اولین بار خدمت نماید، محبت جسم یابد که این مقام عیسی است. دوم بار  
 مقام محمد یابد (درک کند) و سوم محبت دل است. مرتبه خداوند است. به حیوان علوفه  
 و به انسان محبت بخشد.

### پاورقی‌ها: بخش ۲۵ «جوانمردی»

- ۱- نسخه از میر، بخش «هفت گونه جوانمردی»، صفحه ۱۴۲
  - ۲- ابراهیم: پسر کوچک پیغمبر که در خردسالی درگذشت.
- \* در توضیح: شکل، پنجم، ششم و هفتم، نیامده. از اینها ذوالفقار، فاطمه، حسن و حسین می‌تواند  
 باشد. نسخه از میر، بخش «سلام»، صفحه ۱۴۸. این قسمت را در بخش «هو» قرار دادیم،  
 علویان کلمه هو را به جای سلام نیز به کار می‌برند.

اینگونه دانسته شد که خداوند بزرگ دو نام دارد، یکی پنهان و دیگری آشکار. اسم آشکار و ظاهر او «الرحمن الرحیم» است و نام پنهانش «هو» و او هزار و یک نام دارد. در باب حکمت او نمی‌توان پرسش کرد. به فرمانش آدمی از قطره‌ای آب خلق شد چنانکه از نیک‌رویی‌اش ماه و خورشید خجلت‌زده گشتند.

و نعمت بر دو گونه است، یکی پنهان و دیگری آشکار. نعمت آشکار، نعمت مال و مُلک همانند دختر و پسر است. نعمت پنهان ترک کشش‌های دنیوی و رفتن به راه محمّد و علی است. ایمان و معرفت است.

اکنون باید دانست که اسرار عالم، اکبر است، در حدیث شریفی آمده است که «قلبی که در آن ذکر خداوند جاری باشد، جایگاه بزرگی است»<sup>۲</sup> پس قلب و روح انسان عالم اکبر است. آنکه ایمان دارد ذکرش قبول و قلبش بیت شریف است.<sup>۳</sup>

و اما ذکر خداوند هفت گونه است. اولین آن، خدمت به پیران است. دومین آن راضی بودن خداوند از اقرار (طالب) آنگونه که او را به راه خویش هدایت کند. سوّم آنکه در راه شریعت استواری داشته باشد. چهارم در مسیر طریقت باشد. پنجم کسب معرفت ششم کسب علم و هفتم حفظ ادب و حیاست.

و به ایوب شفاالله، یوسف حُسن الله و سلیمان امین الله «نظر» و «صفا» گفت.

هر یک از این پیامبران به بلایی مبتلا شدند. حق تعالی برای خروج ایشان از بلا جبرئیل<sup>۴</sup> را فرستاد. جبرئیل آمد «صفا» و «نظر» گفت و اکنون مفهوم سماع، عشق (باد) ، صفا «نظر» از اینجا نشأت می‌گیرد بر مردان و زنان سلام دادن و سلام<sup>۵</sup> را پاسخ گفتن واجب است.

اگر کسی به خانه شخص دیگری درآید، آن صاحب خانه باید بگوید: «این خانه از آن

توست»<sup>۶</sup>

و باید دانست که اگر کسی «بسم الله الرحمن الرحيم» گوید، شیطان ملعون همچون مویی که در کنار آتش ذوب می‌شود، ذوب خواهد شد.

و سلام یکی از نام‌های بزرگ خداوند است. سلام سلام خداوند است. از صفات پاک اوست. عشق صفت خداوند است. و سلام نور مشعل قدرت الهی است.

با «عشق باد» به جسد روح دمیده شد. و با «نظر» و «صفا» جسد آفریده شد. و بر اساس روایتی جبرائیل(ع) به آدم صفی الله نوح نبی الله، ابراهیم خلیل الله و اسماعیل ذبیح الله «صفا» گفت و «بسم الله الرحمن الرحيم» چهار کلمه است. و گناه ۴ قسم. گناه شب، گناه روز گناه نهان و گناه آشکار. هر کس از عمق جان «بسم الله الرحمن الرحيم» گوید، حق تعالی گناهان وی را خواهد بخشید.

سلطان اولیا در حدیثی می‌فرماید: «اگر کسی از روی ایمان بسم الله الرحمن الرحيم گوید خداوند بزرگ چهار هزار خیر برایش می‌نویسد و چهار هزار گناهش را می‌بخشاید.

در حدیث دیگری حضرت محمد مصطفی می‌فرماید: «اگر کسی کودکش را قرآن بیاموزد و آن کودک یک بار بسم الله الرحمن الرحيم گوید، حق تعالی برای دوری آن پسر و پدر و مادرش از آتش جهنم برات می‌نویسد.»

و از حضرت علی کرم الله وجهه روایت است که می‌فرماید: «حضرت حق سبحانه و تعالی چه اسرار و مکنوناتی را در چهار کتاب محفوظ داشته است. این چهار کتاب اولینشان تورات، دومینشان زبور، سومین آنها انجیل و چهارمین آنها قرآن عظیم‌الشان است. از اسرار هر آنچه در این کتاب وجود دارد، در سور، شریفه فاتحه گنجانده شده و هر آنچه از اسرار در فاتحه است در بسم الله الرحمن الرحيم گنجانیده شده و هر آنچه در بسم الله الرحمن الرحيم گنجانیده شده در سورة شریفه یاسین مکنون است و هر آنچه در یاسین نهفته در نقطه «ب» نهفته است.<sup>۷</sup>

#### پاورقی‌ها: بخش ۲۶ « هو »

۱- نسخه‌ی آزمیر، بخش «هو»، صفحه ۱۱۲. هو در عربی به معنای او است. و در طریقت به معنای خداوند به کار برده می‌شود.

۲- در متن اصلی این جمله به زبان عرب آمده است.

۳- بیت شریف: خانه مقدس، مقصود کعبه است.

۴- نسخه از میر، صفحه ۱۱۲

۵ - نسخه از میر، صفحه ۱۴۸، بخش سلام

۶ - نسخه از میر، صفحه ۱۴۸

۷- نسخه از میر، صفحات ۱۱۱ - ۱۱۰



## مدح امامان ۲۰۱

سیدان! در فلک شیری دیده شد.  
 از همین روی او را اسدالله حیدر نام نهادند  
 شمشیری همتای، شمشیر او نبود  
 لاسیف الّا ذوالفقار  
 بر در رضا بایست و خدمت شاه کن  
 سلمان و قنبر، کمر بستند  
 هیچ کس همتای علی نیامد هرگز  
 لا سیف الا ذوالفقار  
 جامه شهیدان به خون آغشته شد  
 مرتبه او اعلاست  
 حق برای او تاج احمد نازل کرد  
 برای او تاج احمد و شهادت آمد  
 شاه ولایت را نوشاندند  
 یکی از شبیر و شبر از دهان  
 یکی از آنها از دهان او را شهید کرد  
 همسر حسن به او زهر خورائید، با مشورت معاویه و بی‌وفا شد  
 آه، ام السّلمه بر حسین می‌گرید و بر او رحمت می‌فرستد  
 او می‌گوید و شهربانو به خاطر می‌سپارد  
 گر از دو جهان بگذرم ای فرزند شاه، ای یگانه خیالت در خاطرمان ماند و فراق بر جانم

ای حُسنِ منورِ یک بار دیگر چشمانم بر چشمانت (بیفتد)  
 ای یادگارِ علی، ای جگر گوشهٔ محمد  
 ای که خویات زیباست، خلقات شیرین، سخت شکر ای که به کربلا و به میان  
 خوبان مشرف شدی  
 ای چهره‌ات گل، چشمانت نرگس  
 برای شاه، انسان در زمین گریست و  
 ماهیان در آب، حوریان در بهشت و فرشتگان در آسمان  
 جامهٔ خونین شاه حسین را فاطمه در دست گرفت.  
 دیوانه شو یوم المحشر  
 بگو که حسین گناه ایشان ببخشاید  
 به عشق این جامهٔ خونین بخشیدم  
 هم حسینیان را یکسر  
 حسینی شو ای یار صادق  
 وجودت را پاک گردان، از گناه  
 از حسین است زین‌العابدین، از حسین است محمدباقر راه حسین را بیان کرد امام جعفر  
 امام موسی کاظم جان اولیاء، هم علی موسی الرضاست  
 به گوهری که گواه اینهاست  
 امام محمد تقی، علی النقی، حسن العسکری  
 آخر آمد محمد مهدی صاحب الزمان  
 به عشق امامان ذوالفقار بز  
 حق کربلا را بگیر  
 طوق لعنت بر گردن یزید  
 خود را به دم تیغ و تبر سپار  
 کول همت از ازل حسینی است  
 حسینیان (از ازل) بسیار کم‌اند

طریق امامان را یاد آورد کول همت  
کول همت ای یادگار دوست، بانگ الله اکبرت ماند یادگار

### پاورقی‌ها: بخش ۲۷ «مدح امامان»

۱- نسخهٔ از میر، بخش مدح امامان، صفحات ۹۱ - ۹۰

در میان علویان غیر از دوازده امام، چهارده معصوم پاک هم وجود دارند.  
چهارده معصوم پاک اینان هستند، (جاوید سونار، Melamilik Ve Bektasilik، آنکارا،  
۱۹۷۵، صفحه ۳۹):

- |                             |                          |
|-----------------------------|--------------------------|
| ۱- محمد اکبر (پسر حضرت علی) | (مدفون در بغداد)         |
| ۲- عبدالله (پسر حسن)        | (مدفون در بغداد)         |
| ۳- عبدالله (پسر حسین)       | (مدفون در کربلا)         |
| ۴- قاسم (پسر حسین)          | (مدفون در کربلا)         |
| ۵- حسین (پسر زین العابدین)  | (مدفون در بصره)          |
| ۶- قاسم (پسر زین العابدین)  | (مدفون در بصره)          |
| ۷- علی الافکار (پسر باقر)   | (مدفون در سیواس (Sevas)) |
| ۸- عبدالله (پسر جعفر)       | (مدفون در بسطام)         |
| ۹- یحیی الهادی (پسر جعفر)   | (مدفون در کوفه)          |
| ۱۰- صالح (پسر موسی کاظم)    | (مدفون در سیواس (Sevas)) |
| ۱۱- طیب (پسر موسی کاظم)     | (مدفون در شیراز)         |
| ۱۲- جعفر (پسر محمد تقی)     | (مدفون در قدس (Kudus))   |
| ۱۳- جعفر (پسر حسن عسگری)    | (مدفون در Deyr)          |
| ۱۴- قاسم (پسر حسن عسگری)    | (مدفون در Cezayir)       |

اما عبدالباقی گوپیناری چهارده معصوم را به ترتیب مذکور قبول نمی‌کند.  
از نظر گوپیناری، چهارده معصوم محمد (ص) فرزندش فاطمه، و دوازده امام‌اند. علویان و  
بکتاشیان دوازده امام و چهارده معصوم را از هم جدا می‌دانند.  
۲- نسخهٔ از میر، صفحات ۹۱ - ۹۰ و این که این شعر از (Kul Himmet) باشد مورد تردید  
است. در هیچ یک از نوشته‌های وی چنین شعری یافت نشد.

دوازده امام و محل دفن آنها به این صورت است (جاوید سونار: a.g.e صفحه ۳۹)

- ۱- امام علی نجف
- ۲- امام حسن (مدینه)
- ۳- امام حسین (کربلا)
- ۴- امام زین العابدین (مدینه)
- ۵- امام محمدباقر (مدینه)
- ۶- امام جعفر صادق (مدینه)
- ۷- امام موسی کاظم (بغداد) [کاظمین]
- ۸- امام علی الرضا (خراسان)
- ۹- امام محمدتقی (بغداد)
- ۱۰- امام علی النقی (سامرا)
- ۱۱- امام حسن العسکری (سامرا)
- ۱۲- امام مهدی (در سامرا غیب شد)

## عالم کبیر، عالم صغیر<sup>۱</sup>

عالم کبیر انسان است و عالم صغیر حیوان. عالم علوی انسان است و عالم سُفلی حیوان. و انسان از یک بعد حیوان است.

اول حیوان عالم، دوم حیوان عاقل، سوم حیوان صاحب اندیشه، چهارم حیوان ناطق. کسی که حیوان عالم است، ظاهرش انسان است لیکن در حقیقت (زبون است) به او آدم نمی‌گویند. صاحبان عرفان به چنین کسی اعتماد ندارند و چنین کسی در نظرشان گرانقدر نیست.

انسان بودن به لحاظ ظاهری چهار گونه است: اینها چهار عنصر اصلی‌اند. آتش، باد، آب و خاک. نام آب را ملهمه گذاشتند. نام خاک را مطمئن گذاشتند. نام آتش را اماره گذاشتند و نام باد را لوامه نهادند. هر چهار عنصر با یکدیگر ارتباط و پیوستگی (تناسب) دارند.<sup>۲</sup> اکنون باید دانست که، نفس اماره<sup>۳</sup> به آتش مرتبط است نفس اماره، نفس ظالمانی است که حق را نمی‌پذیرند. نفس اماره ده ویژگی دارد:

اولین آن، جهل است. دوم کبر است. سوم بدخلقی است. چهارم غصه خوردن است. پنجم حسد است. ششم عصبان. هفتم نفسانیت. هشتم کین. نهم کفر و دهم نفاق است. اما جوهره<sup>۴</sup> نفس لوامه باد است که آن نیز ده ویژگی دارد: اول زهد دوم تقوا، سوم ترک صلاه، چهارم عبودیت، پنجم نماز، ششم عروج هفتم حج، هشتم گردن نهادن به خواست خداوند، نهم زکات، دهم وضو.

و نفس ملهمه<sup>۵</sup> با آب پیوستگی دارد. آن نیز ده ویژگی دارد: نخست عقل، دوم حکمت، سوم علم، چهارم اندرز، پنجم فکر، ششم خیر و برکت، هفتم کمال، هشتم فضل، نهم احسان، دهم جوانمردی. و اکنون نفس مطمئنه<sup>۶</sup> که از خاک است. خداوند بزرگ بهشت را بر آن استوار نموده است.

و آدم صفی‌الله از خاک بود چرا که خاک را فضائل بسیاری است. خداوند در این مورد

می‌فرماید: «آنکه خود را بشناسد، خدای را شناخته است»<sup>۷</sup>.

این سخن بنای اعتقاد اولیاست. و بر اساس آن هر کس آفرینش خویش را بشناسد و خویش را دریابد باید که به راه راست رود، که برای آن نیز ده ویژگی موجود است.

نخست رسیدگی به بی بضاعتان، دوم پند نیک دادن، سوم عدالت ورزیدن، چهارم منصف بودن، پنجم تن دادن به آنچه به او می‌رسد، [ آنچه به او می‌رسد را نور بدانند]، ششم کسب علم، هفتم (حقیقت را حق نمودن است) هشتم یقین به حق، نهم وفای به عهد و دهم این است که بدانند وفا چیست.

و خاک، شاه مردان است. یکی از نام‌های او ابوتراب و نام دیگرش ایبطالب (Ebu Talip) است.

ولایت، کرامت، و نبوت به ظهور رسیدند و از این روی بایسته است که انسان خود را بشناسد و بداند که به چه خاطر انسان است. و اوصاف دَمیمه<sup>۸</sup> هشت گونه است. که به آن نفس اماره گویند. نخست حسادت، دوم کبر، سوم شهوت، چهارم حرص، پنجم نفس، ششم عشق ورزیدن، هفتم غضب، هشتم فراموشی.

کنون اگر این هشت نکوهیده را ترک نمایی درهای بهشت به رویت گشوده می‌شود و در هفت دوزخ به رویت بسته می‌شود.

و بایسته است که این هفت چیز را ترک نکنی. اول سخاوت، دوم قناعت، سوم علم، چهارم صبر، پنجم مغرور نشدن به خویش، ششم خدمت به حق و هفتم جوانمردی.

آنگاه و راه از علی و محمد بازمانده است. نفست را حفظ کن و رضا باش که تجلی، تمنا و نیازش حق باشد. عالم علوی<sup>۹</sup>، سفلی<sup>۱۰</sup> و ممات<sup>۱۱</sup> به این خاطر گویند. چنانچه در دام صفات رذیله افتی شیطان به تو رخ می‌نماید. نعوذ بالله کسی که به شیطان رو کند محروم خواهد شد و از هدایت خارج می‌شود و به ظلمت می‌گراید. آن انسان ظاهرش انسان است ولی بالواقع حیوان است و در خود آتش. و آتش هشت گونه است. به آتش گویند. شکر خدای نمودن هشت چیز را دفع می‌کند. نخست آتش ریا، دوم آتش شهوت، سوم آتش جهل، چهارم آتش حرص، پنجم غفلت، ششم آتش نظر، هفتم آتش کبر و هشتم آتش باطن.

آتش ریا با ذکر خاموش می‌شود. آتش شهوت با مال حلال، آتش جهل با علم، آتش حرص با یاد مرگ، آتش غفلت با گریستن از خوف خدا، آتش نظر با (سنجیده

سخن گفتن) آتش کبر با شناخت (نفس) خود و آتش باطن با قناعت خاموش می‌گردد.  
«آنکه نفس خویش شناسد، خدای را شناخته و آنکه نفس خویش را نشناسد جاهل است.»

### پاورقی‌ها: بخش ۲۸ «عالم کبیر، عالم صغیر»

۱- نسخه از میر، بخش «عالم کبیر، عالم صغیر»، صفحه ۹۵.

از دیدگاه علویّت انسان دارای دو نیروی خیر و شر است. اگر این دو نیرو به حال خویش رها شوند، نیروی شر می‌تواند جای خیر را بگیرد و بر آن غلبه یابد. از این روی انسان ناگزیر از تعلیم و تربیت است. مقصود دو غایت از این تعلیم پرورش نفس انسان است. این امر را دده‌گان و باباها بر عهده دارند.

هدف از تعلیم نفس نیز شناخت آن است و در این راستا باید که نفس را قبل از هر چیز از شهوت، کبر، کین، غضب، حسد، ریا و زشتی‌ها زدود و قلب را در حبّ دنیا و (و حتی) عقبی رهانید.

۲- طرائق و تصوف راه‌هایی‌اند به سوی حقیقت. قبل از هر چیز راه و روش‌هایی‌اند برای تربیت نفس. راهجوی حقیقت در مسیر باید هفت وادی را پشت سر نهد. این مراحل در بویروک به اشکال گوناگون آورده شده است. این هفت وادی این گونه‌اند:

۱. نفس اماره ۲. نفس لوامه ۳. نفس ملهمه ۴. نفس مطمئنه ۵. نفس راضیه (در این مقام راهجوی حقیقت به رضای کامل از حق می‌رسد. هر چیز، خیر و بلا را از او می‌داند و همواره شاکر است و شکایت نکند.)

۶. نفس مرضیه (در این مقام خداوند از رهجوی حقیقت رضا خواهد بود. رهجو بسیار به خدای نزدیک شده و در انجام هر فعل با خدای متفق است.)

۷. نفس صافیه یا مایا (این مقام، مقام صافی روح است. نفس در این حالت تمام گفته‌ها و اعمالش با خداوند یکی می‌شود و دیگر در حالت انسانی صرف نیست.)

۳- نفس اماره: انسان در این حالت تماماً در اختیار نفس خویش است. پس حیوانی بیش نیست.

۴- نفس لوامه: انسان در این مقام و در این حالت کم کم به ملامت خود دست می‌زند و پشیمانی به او دست می‌دهد.

۵ - نفس ملهمه: رهجوی حقیقت در این مقام شروع می‌کند به الهام گرفتن. متصوفه باید هفت عالم (وادی) را بگذرانند. نفس ملهمه سومین آنهاست.

- ۶ - نفس مطمئنه: رهجوی حقیقت پس از طی مراحل مختلف به این مقام می‌رسد و در این حالت می‌تواند به کشف و شهود نائل شود.
- ۷- این جمله در متن اصلی به زبان عرب آمده: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»
- ۸ - اوصاف ذمیمه: اوصاف و ویژگی‌های بد
- ۹- عالم علوی: عالم متعالی
- ۱۰- عالم سُفلی: عالم پست، خودخواهی
- ۱۱- عالم ممات: عالم مرگ



ولایت‌نامه<sup>۱</sup>

گروهی از بزرگان نزد علی آمدند و گفتند: «ای عزیز، حکمت شما را منبعی نیست» یعنی برای حکمت شما مرجعی در دسترس نیست و ای کاش می‌شد علم شما را در یکجا گرد آورد. آنگاه شاه ولایت تمام خدمتکارانش را فراخواند و فرمود:

«برای شما کتابی خواهم که هیچ نقصی در آن نباشد و شما را در دنیا و آخرت سود رساند و یاری دهد. کتابی که خود نیز بر مبنای آن عمل می‌کنم و دیگران گر به آن بگرایند ظفر یابند. و این کتاب بعد از من یادگار خواهد ماند.»

و اینگونه شد که ظرف مدّت یکسال حضرت شاه ولایت هر آنچه از علم و حکمت، فرمود گردآوری شد و کتابی شد که نامش را «ولایت‌نامه» گذاشتند. را با طلا نوشتند به حضور شاه ولایت آوردند و: «یا رب العالمین» و دو بار «خوش آمد» گفتند.<sup>۲</sup>

## پاورقی‌ها: بخش ۲۹ «ولایت‌نامه»

۱- این قسمت در نسخهٔ ازمیر در انتهای بخش «عالم کبیر، عالم صغیر» آمده، صفحه ۹۸. لیکن ما آن را به صورت بخش مجزایی آوردیم

۲- نسخهٔ ازمیر، صفحه ۹۸

### آغاز طریقت با درخت طُوبی محمد (ص)<sup>۱</sup>

و با آمدن سیب، عظمت و عزت آمد و غالب شد آنگاه از حضرت الله خطاب آمد:

« ای حبیب من، محمد مصطفی، محبت تو در نزد ماست.<sup>۲</sup> به آسمان من آی، به طریق وارد شو که در قیامت بین ما دشمنی نباشد.<sup>۳</sup>

پس حق تعالی از بهشت به شاه رضوان فرمود:

« از باغ برگزیده بهشت، از درخت طوبی، شاخه‌ای بیاور.<sup>۴</sup>

به طول ۳ ذراع.<sup>۵</sup> او رفت و چوب خواسته شده را آورد.

بر دسته آن هفت آیه از سوره فاتحه نوشته شده و بر یک شاخه هفت آیه از تبارک<sup>۶</sup> و بر شاخه دیگر شش آیه از سوره انعام.<sup>۷</sup> حضرت محمد مصطفی به حالت شهادت گفتن نشست و خطاب به پروردگار عرض کرد:

«به غیر از خداوند کسی سزاوار پرستش نیست و محمد فرستاده او و علی ولی اوست.<sup>۸</sup>

غیر از علی جوانمردی نیست و غیر از ذوالفقار شمشیری.»<sup>۹</sup>

و خداوند فرمود: «نعمت دیگری که آن را خوش دارید، یاری از جانب خداوند و پیروزی نزدیک است. مؤمنان را بشارت ده. ای مؤمنان یاوران (دین) خدا باشید.»<sup>۱۰</sup>

سپس گلبانگ سر داد و ضربه‌ای به پشت مبارک حضرت رسول نواخت. از بدنه آن چوب، هفت قطره نور حاصل شد. آنها هفت تن (و یا هفتگانه‌ها) شدند و از راست به آن شش قطره نور حاصل شد و از چپ آن نیز شش قطره دیگر. آنها دوازده امام شدند. آنگاه حضرت رسول (ص) قدحی عسل، قدحی شیر و یک سیب نیاز آورد. حضرت حق تعالی این آیه کریمه را فرمود. و کسانی از مردم هستند که همتایانی برای خداوند قائل می‌شوند و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند، حال آنکه مؤمنان خداوند را دوست‌تر دارند و اگر ستمکاران (مشرکان) به هنگامی که عذاب (روز قیامت) را مشاهده کنند،

بدانند که هر قدرتی از آن خداوند است و خداوند سخت کیفر است (پشیمان می‌شوند و به حقیقت پی می‌برند).<sup>۱۱</sup>

« ای محمد بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامرزد؛ و خداوند آمرزگار مهربان است.»<sup>۱۲</sup>

آیه را خواند، گلبانگ سر داد و نیاز کرد. در روز قیامت بزرگان با محبت خداوند به خلوت خاص درمی‌آیند و از آن نیاز همچون مهمانی تناول خواهند کرد. اکنون باید دانست که یک صوفی اگر محبت مُسلمی (زنی) به دلش راه یابد، کاسه‌ای شیر، ظرفی عسل و یک سیب نیاز می‌گیرد. در محضر مرشد کامل دو زانو می‌نشیند. پیر با چوبی سه زبانه، سه بار به او ضربه می‌زند و گلبانگ سر می‌دهد. آنگاه از مرشد مربی، رهبر، مصاحب، آشنا، مشرب، مؤمن و مسلم کسی باید وی را پاسخ دهد.

و هنگامی که حضرت رسول به معراج رسید، حق تعالی هفتادوهفت بار او را برگرداند و تمنّایش را اجابت نمود. محبت اگر به این صورت نباشد، عبادت آن کسان و احسانشان مقبول نیست. خداوند مؤمن و مسلم، درویش و صوفی را به هفت صورت می‌بیند. اول به چهره خویشتن دوم به چهره استاد، سوم به چهره پیر، چهارم به چهره محبان خود، پنجم به چهره چهارده معصوم پاک، ششم به صورت محبت و هفتم به صورت سی و سه ساله‌های<sup>۱۳</sup> اهل بهشت. و ناز کشیدن در محبت از ارکان نیست. چرا که محمد مصطفی (ص) دریای جوشان محبت، دهان امام حسن و گلوی امام حسین را بوسید. جبرئیل برای آن حضرت از بهشت چهار شال آورد. اولین شال به رنگ سیاه. آن را به نشان عزا محمد فرستاد. دومین شال به رنگ سبز بود. آن را برای امام حسن فرستاد و گفت که به او زهر خورنده می‌شود و از دهان شهید می‌شود. سومین شال را برای امام حسین فرستاد. شال به رنگ قرمز بود و گفت که حسین در صحرای کربلا از گلو شهید می‌شود. و شال چهارم را که سفید بود، خداوند به نشان روسفیدی آنان در دو جهان و به حرمت ایشان برای کسانی که صوفی می‌شوند، فرستاد.<sup>۱۴</sup>

### پاورقی‌ها: بخش ۳۰ « آغاز طریقت با درخت طوبی محمد (ص) »

۱- نسخه از میر، بخش «درخت طوبی محمد»، صفحات ۱۴۴-۱۴۶. عین این قسمت در نسخه مالاتیا صفحات ۲۱۳-۲۱۲ موجود است.

۲- نسخه از میر، صفحه ۱۴۴

- ۳- در نسخهٔ مالاتیبا، عبادت « اغیار نباشند یا بیگانگی نباشد» آمده، صفحه ۲۱۲ و در نسخهٔ ازمیر عبادت «دشمنی نباشد» آمده است.
- ۴- نسخهٔ ازمیر، صفحه ۱۴۴
- ۵- ذراع: واحد سنجش طول معادل ۷۵ یا ۹۰ سانتی‌متر.
- ۶- نسخهٔ مالاتیبا، صفحه ۲۱۲
- ۷- نسخهٔ ازمیر، صفحه ۱۴۴. در نسخهٔ مالاتیبا «شش آیه از سورهٔ برکت نوشته شده»، صفحه ۲۱۳
- ۸- نسخهٔ مالاتیبا، صفحه ۲۱۳
- ۹- این قسمت به عربی، در نسخهٔ ازمیر، صفحه ۱۴۴ و در نسخهٔ مالاتیبا، صفحه ۲۱۳ جای می‌گیرد.
- ۱۰- صف (سورهٔ ۶۱)، آیهٔ ۱۳
- ۱۱- بقره (سورهٔ ۲)، آیهٔ ۱۶۵ [مضمون ترجمه آیه می‌باشد و با برگردان منطبق نیست. ن]
- ۱۲- آل‌عمران (سورهٔ ۳)، آیهٔ ۳۱
- ۱۳- نسخهٔ ازمیر، صفحات ۱۴۴-۱۴۶
- ۱۴- نسخهٔ ازمیر، بخش «برادران چهار باب»، صفحات ۱۴۰-۱۳۹

## طریقت نامه<sup>۱</sup>

باب اول:

شهادت طالب به راه راست در حضور اولیاء فرض و واجب است. آنگاه به دست مرشد نیاز می‌آورد. (مرشد) دست وی را می‌گیرد:  
«دستور شاه!» می‌گوید و می‌ایستد.

«الله، الله، الله، اولین و آخرین، بنده شاه، قبول درگاه، اقرارش قالوا بالله، الله محمد علی هو گوئیم هو!»

آنگاه تجلی، تمنا توّلاً و از یزید تبری می‌کند. می‌نشینند و حق پیر و مربی را می‌گیرند. «نیاز شاه قبول درگاه» می‌گویند. اهل کمال سه یا پنج جان می‌خورند.<sup>۲</sup> سپس وقتی ترجمان و قربانی می‌آیند، تکبیر سر می‌دهند و «قربانی خلیل، فرمان جلیل، جان اسماعیل» می‌گویند.

باب دوم:

پدرمان آدم، مادرمان حوا را نزد پسر ملعون (شیطان) امانت گذاشت. به قلب کافر آن ملعون حيله‌ای آمد. آن زمان آدم صفی الله، مادرمان حوا سه ارکان (از اینجا) ترجمان شد. ایوب پیامبر بیمار شد. همسرش رحیمه‌خاتون، دختر یوسف پیامبر بود. ملعون (شیطان) در هیأت حکیمی سوار بر الاغ به سراغ رحیمه خاتون رفت، شیطان ملعون گفت:

«ای رحیمه خاتون، رنگ از چهره مبارکت پریده. شراب بنوش تا اندکی بیاسائی.»

رحیمه خاتون به نزد ایوب آمد و ماجرا را برای او تعریف کرد. ایوب با درد آهی از دل بر آورد و موی بر بدنش راست شد. سوگند یاد کرد و به رحیمه خاتون گفت: «ای رحیمه

خاتون، تو به سخن دشمن عمل کردی و مرا دلتنگ و شرمسار نمودی، آنگاه که حق تعالی صحت به من عطا فرماید و من از این درد برهم، به تو نودونه ضربه خواهم زد.»

ایوب پیامبر بهبود یافت. گفت: «سوگند خویش به جای می‌آورم»

با صد ساقه گندم، یک ضربه به رحیمه خاتون زد و به این صورت سوگند به جای آورد. از هر صد ساقه گندم صد گندم جوانه زد و از نودونه ساقه گندم هزار و یک دانه گندم درآمد. یک دانه را جبرئیل (ع) آورد. هزار و یک گندم شد. رحیمه خاتون هفت کبوتر خویش را قربانی نمود و به پیشگاه چهل تن تقدیم کرد.

حضرت محمد ۹ همسر داشت و ۳۰ زن صیغه‌ای. بعضی اوقات توسط پیک خویش، زنان خود را پنج پنج و یا نه نه طریقی می‌زد و از آنان ترجمان می‌گرفت. حضرت مرتضی علی همسر دیگرش را که غیر از فاطمه بود با ذوالفقار طریقی می‌زد.

حضرت فاطمه در طول حیات خویش هرگز مستوجب تنبیه نشد. تنها در جمعه شبی در مقابل علی ایستاد و (پنجه بر علی زد).

آنگاه که زنان باردار می‌شوند، «ای والله» می‌گویند و از زیر طریقی می‌گذرند و یا در زیر آن می‌خوابند و به این صورت طریقی در مورد ایشان اجرا می‌شود.

باید دانست که چندین بار و به تعداد زدن زنان از ارکان نیست.

اگر که زدن ضرورت یافت باید سه چوب را به یکدیگر بست و با آن تنها یک بار طریقی زد که اینگونه زدن روش اولیاست. اگر تنبیه زن بیوه، دختر باکره، پسر جوان ضرورت یافت، هیچ کس از مؤمن و مسلم حق زدن ایشان را ندارد، مگر مرشد و یا سید باشد.

اگر صوفی گناه خویش نزد پیر برد، پیر به او می‌گوید:

«عشق باد!». اولیاء به تو چشم بصیرت بخشیدند، به دست ایمان بخشیدند، گوشه دادند تا بشنوی و زبانی که بگویی، گذرت منصور دار، دیدار حق بینی.

آن صوفی، هر چه در ظاهر و باطن دارد، همه را می‌گوید. آنگاه می‌نگرند که گناه وی بزرگ و یا کوچک است. سپس سر و جان صوفی را گرفته و به او ایمان می‌بخشند.

راندن آن صوفی از خانه‌اش، گرفتن مالش، آویختن سبوی از گردنش، خار زیر پایش نهادن و سیخ بر پیشانی‌اش فرو کردن از ارکان است.

آنگاه که پدرمان آدم و حوا مادرمان گندم بهشت را خوردند و گناهکار شدند، تاج از سرشان و خُله از تنشان برگرفته شد و از بهشت رانده شدند.

سپس و شصت سال در نظر اولیاء نیامدند. حضرت آدم در دشت کربلا زیر پای خود تیغ نهاد و بر پیشانی‌اش عصا زد و سه شبانه روز گریست.

و خداوند مال ایوب پیامبر را از او گرفت. ایوب هفده سال دعا کرد. خداوند او را هفت سال و هفت ماه و هفت ساعت به سختی بیمار کرد چنانکه تمام بدنش کرم گذاشت.

و ایوب در مقابل اینها، هرگز دست از شکرگزاری برنداشت.

و یک روز موسی در کنار دریا غسل می‌نمود. سنگی به اندازه سر یک قوچ آمد و به فرمان خدا جامه از تن موسی کشید و با خود برد. موسی برافروخته شد (به روایتی) یک بار و به روایت دیگر دوازده بار با عصایش به سنگ زد. از حکمت حق از دوازده نقطه آن سنگ، آب جوشیدن گرفت و روان شد و در آن لحظه آن سنگ به زبان آمد و گفت:

« ای موسی، چرا بر من ستم می‌کنی؟ » من جامه از تنت از آن روی برگرفتم که در میان بنی‌اسرائیل، کسانی هستند که غیبت تو را می‌کنند و می‌گویند که بدن مبارکت دارای نقصان است. به این سبب خداوند مرا فرمان داد تا جامه‌ات را بگیرم و بگریزم تا قوم بنی‌اسرائیل تو را ببینند و تو از این گفته‌ها رهایی یابی.

آنگاه موسی آن سنگ را برداشت و چهل سال با خود حمل نمود، اما مروت نگفت.

و آن زمان رسول الله او را گفت:

« ای موسی، مروت نگفتی » و چهل روز میان خود و او پرده کشید و با موسی صحبت نکرد. پس اینگونه دانسته شد که تاج از سر، خُله از تن و خرقه برگرفتن، سنگ از گردن آویختن، خار زیر پای نهادن و عصا بر پیشانی زدن از حضرت آدم بر جای مانده است.

مال گرفتن و از میان خلق راندن از ایوب پیامبر بر جا مانده است.

از گردن آب آویختن و عصا برگرفتن از حضرت موسی بر جای ماند و صورت به پایین انداختن و پنهانی گریستن از داوود پیغامبر ماند.

و طریق زدن در ارکان هفت گونه است.

اول: به آنکه به رضای خویش می‌آید، یک طریق زده می‌شود.

دوم: به آنکه خود می‌خواهد، سه طریق زده می‌شود.

سوم: به آنکه با چشم (خطا کرده) پنج طریق زده می‌شود.

چهارم: به آنکه گوش به ناروا داده دوازده طریق زده می‌شود.  
پنجم: به آنکه خطایش به گوش جماعت رسیده، چهل طریق زده می‌شود.  
ششم: به آنکه طلسم مال خویش به دست و زبان ظالم باطل نموده است، هفتاد طریق زده می‌شود.  
هفتم: به آنکه پشت سر مرشد، مربی و خلیفه سخن گوید و غیبت نماید نودون طریق زده می‌شود.  
انتخاب از سه تا دوازده ضربه به عهده خود صوفیان اهل ارکان واگذار نمایید. هرچه می‌آورند قبول نمایید.  
از دوازده تا نودون ضربه، جزا و تبعید نیز دارد. ضرب علی گرفته می‌شود.  
طریق چی به هنگام مجازات ذوالفقار بر گردن می‌نهد و به مرشد سجده نموده و به ذوالفقار نیاز می‌آورد. پیر نیز به ذوالفقار نیاز می‌آورد و آن را به دست طریق چی می‌دهد.  
طریق چی ذوالفقار را می‌گیرد و می‌گوید:  
« لافتی الا علی، لاسیف الا ذوالفقار. نصرٌ من الله و فتحٌ قریب و بشر المؤمنین. یا محمّد، یا علی »  
سپس این دعا را می‌خواند:  
« نفس استاد، ایمان طریقت، دستور شاه، ارکان مشایخ، امر خلیفه. چشم از آن کسی که دیدن تواند، راه از آن کسی که رسیدن تواند، آنکه در راه رود و خسته نگردد و آنچه را که حقیقت یافته رها نمی‌کند. نفس استاد، اذن خلیفه، اجازت از پیر، ای والله. »  
پیر هر چند طریق که بگوید، طریق چی دعای زیر را می‌خواند و حکم را اجرا می‌کند.  
« اولیا حق گفتند، به حق می‌زنم. لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار. نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین. یا محمّد، یا علی. »  
سپس می‌گوید: «طریق قبول، رفتار بر وفق مراد، الله گوییم.»  
مؤمن و مسلمی که از زیر طریق می‌گذرند با دو دست شال خود را می‌گیرند و به پای طریق چی نیاز می‌آورند. چرا که آدم از ذوالفقار برتر است. طریق چی نیز کمر آن صوفیان را یک بار می‌فشارد، سپس به روبه‌رو و به چپ خود نیاز می‌آورد. هر دوی اینها نیز در حضور پیر انجام می‌شود.  
سپس پیر دعای «kes» را می‌خواند. بعد از این که صوفیان به اتمام رسیدند، طریق چی



طریق (ذوالفقار) را بر گردن می‌گذارد و به طریق می‌خواهد. آنگاه پیر به یکی از طالبان می‌گوید که به طریق چی سه طریق بزند. وقتی که طریق چی برمی‌خیزد، پیر این گونه دعا می‌کند:

«برندگی ذوالفقار، استواری سر، هلاکت یزید، کوری منکر، مراد دل دوستان مؤمن، سه تن، پنج تن، هفت تن، چهل تن، دوازده امام، انبیاء، اولیا، الله، محمد، یا علی، هو گوئیم، هو!»

و خواهرانی که از زیر طریق می‌گذرند به دوستان مؤمن که در سمت راست جمعند نیاز می‌آورند با تجلی، تمنا و تولاً به سمت چپ جمع می‌روند. برای نظر می‌ایستند. مرشد به آن صوفیان می‌گوید: «تمنایتان قبول، مرادتان حاصل، الله گوئیم، حق در پناه خود نگه دارد. هو گوئیم، هو!»

مرشد جا باز می‌کند. آنان می‌نشینند و نیاز می‌آورند و گلبانگ سر می‌دهند. سپس مدتی مناقب مرشد، نفس استاد (شعر) و دیوان شاه ختایی خوانده می‌شود و سوالات جمع پاسخ داده می‌شود. دوباره مدتی هم با ساز و آواز دیوان عاشقان خوانده می‌شود و حق، مرشد، مصاحب و مراد تمامی صاحبان حق داده می‌شود. سپس گفته می‌شود: «دوستان نشست و ایستاده، به رضای شاه هو گفتیم.»

و به این شکل تمام صوفیان به خانه‌هایشان می‌روند. و صوفیان به یکدیگر تجلی و تمناً می‌نمایند. (این تجلی، تمنا، هم اینگونه است) صوفی به مهمان و مهمان به صوفی تمنا می‌کند. سپس آن صوفی به پیر و پیر هم به صوفی نیاز می‌آورد. صوفی جوان به صوفی پیر نیاز می‌آورد. طالب دست پیر را می‌بوسد. به طالب نیاز می‌کند. باید که حق یکدیگر را ادا کنند.

اینکه یک خواهر و برادر شریعت خویش تمام سازند، اهل سرّ حقیقت، تأییدشان کند آن گاه وارد شوند، از ارکان نیست.

ابتدا آن مرد یا زن را باید تسلیم دربان نمود. دربان می‌گیرد و به دیده‌بان تسلیم می‌کند. دیده‌بان به طریق چی تسلیم می‌کند. طریق چی او را تحویل می‌گیرد، و شرایطش را برای پیر تشریح می‌کند. پیر می‌گوید: «این میدان، میدان علی است. این ارکان ارکان اولیاست. آنکه به این میدان می‌آید باید سر و گردن خویش قربانی کند.»

## طالب

[گوید:] همچون حضرت اسماعیل جان خود فدا خواهم کرد. همچون منصور آمادهٔ بردار شدنم. چون نسیمی پوست از پشتم برداشته و چون فضلی خنجر بر شکمم باشد. از این درگاه بازگشتی نیست. سپس مرشد او را به محراب چهار باب سجده می‌دهد. و در نهایت او را می‌پذیرد. به آن طالب جامه می‌دهد و او را به صوفی دیگر می‌سپارد و می‌گوید: «تربیتش کن». به او علم چهار باب و چهل مقام و هفده ارکان بیاموز. از آغاز تا پایان. و قبلهٔ چهار باب (اینگونه) بیان می‌شود: سجده به شریعت سجده به طریقت، سجده به معرفت، سجده به حقیقت. پس اکنون اینگونه دانسته شد که آن فرد ابتدا به اهل شریعت نیاز می‌آورد و در محراب شریعت سجده می‌کند و وقتی سر از سجده برمی‌دارد، سه طریق (به خود) می‌زند و ثواب آن را به اهل شریعت می‌بخشاید.

سپس به اهل طریقت نیاز می‌آورد. در محراب طریقت سجده می‌کند، سر که از سجده برمی‌دارد (به خود) سه طریق می‌زند و ثوابش را به اهل طریقت می‌بخشاید.

بعد به اهل معرفت نیاز می‌آورد و در محراب معرفت سجده می‌کند، سه طریق به خود می‌زند و ثوابش را به اهل معرفت می‌بخشاید. و سپس به اهل حقیقت نیاز می‌آورد و در محراب حقیقت سجده می‌کند، ثوابش را به اهل حقیقت می‌بخشاید.

سپس طالب با دست چپ سمت راست پیراهن مرشد را و با دست راست هم سمت چپ پیراهن مرشد را می‌گیرد و دست راست مرشد را می‌بوسد و می‌گوید: «کالبدم از ظاهر! و جانم را باطناً دادم، طالب تو شدم. مالم را به نفست بخشیدم و سرم را در میدان تو نهادم. دست من و دامن تو، شاه من!»

و در مقابل این پیر می‌گوید:

«عهد و ایمان. تمام، اقرار ایمان قبول شاه، گوئیم یک الله الله الله ...»

که طالب و مرید از اقرار خود بازنگردد!

مردن پیش از مرگ<sup>۱</sup>

ای برادر مؤمن، حق تعالی فرمود:

«موتوا، قبل ان تموتوا» یعنی «ای بندگان من پیش از مرگ بمیرید، حساب خویش را به محشر نیندازید.»<sup>۲</sup>

اما این چگونه میسر است؟

جواب اینگونه است: حرص و نفس خویش را بکشید و دامن پیر گیرید.

مصاحب گرفته و با جان و مال خویش تسلیم یکدگر باشید. در صراط مستقیم قدم بردارید و در سال یکبار به حضور وکیل پیامبر برسید. هر آنچه در محشر از شما پرسیده خواهد شد، پیر از شما خواهد پرسید. و بر شماست که هر آنچه کرده‌اید، بازگو کنید و الا در محشر از شما حساب پس گرفته خواهد شد.<sup>۳</sup>

هنگامی که مؤمنی در سال نو به حضور پیر می‌رسد، پیر به او «عشق باد» می‌گوید.

در مقابل طالب فضل دار می‌نشیند. پیر می‌گوید:

«ای طالب، به کالبدت جان بخشید و به قلبت ایمان. برای گرفتن دست داد و برای سخن گفتن زبان. حق تعالی تو را از قلب بنی‌آدم آفرید. چه دیدی؟ چه شنیدی؟ طالب پاسخ می‌دهد: «حق دیدم، به میدان مردانگی آمدم. الله ای والله.» آن روز چون روز محشر است و پیر وکیل خداست. الوکیلُ الاصلیل.<sup>۴</sup> و بر این اساس آنچه در گور از طالب خواهند پرسید، در آن روز از او می‌پرسد.

می‌گوید که: «آنچه گرفته‌ای، بده. آنچه داده‌ای، بگیر، آنچه ریخته‌ای پر کن و آنکه گریانده‌ای، بخندان. به فرو افتاده رسیدی، بلند کن.»<sup>۵</sup>

از آن طالب، از امر خدا پرسیده می‌شود، از سنت محمد و طریق علی.

طالب آنچه کرده (از گناهان) محفوظ نمی‌دارد. می‌گوید: « اینجا پاسخ می‌دهم که در آن سرای بازخواست نشوم.<sup>۶</sup> براساس هر چه حق تعالی در قرآن فرموده عمل می‌کنم. تا در پیشگاه حق و پیر روسفید باشم. بر اساس چهار باب و چهل مقام، خود را می‌پرورانم. لیکن اگر آن طالب به گناه خویش معترف نباشد. به طریقت دروغ گفته است. او خائن به‌راه و زهّن ایمان است. طریقت بر او حلال نخواهد بود. لقمه‌ای که می‌خورد حرام می‌شود، سماع کند سماعش حرام می‌شود، نبی اکرم فرمود:

«تمام [بازی و مزاح‌ها] حرام‌اند».<sup>۷</sup> و اگر به خواهرانی که به جمع می‌آیند نظر افکند، حرام است. نامحرم است. کار کند ضرر می‌شود. دستش از شریعت و طریقت کوتاه شده روز محشر، در عَرَصات می‌ماند و کسی صاحب او نخواهد بود.

الامان ای برادر، گناه خویش نگه مدار. دردت را بگوی، تاریکی را برای قبر مگذار! اینجا بگو!<sup>۸</sup>

اگر طالب گناه خویش بازگو کند اما پیر به طمع مال دنیا به او بگوید که «تو نیکی» بر سر آن پیر چه خواهد آمد!... او کذاب و دروغ زن خواهد بود.<sup>۹</sup>

اگر آن پیر به طمع مال، حق را باطل نماید، در روز جزا به جای طالب حساب پس خواهد داد.<sup>۱۰</sup> آدم، آدم را اصلاح نمی‌کند. رهبر به واسطه پیر این کار کند. آن هنگام که طالبی نزد پیر می‌آید اگر به او گوید: «تو را در آخرت یاری خواهم رساند. بیا از گناهت گذشتم» از دین خارج خواهد شد،<sup>۱۱</sup> گویی اوست که باید خودسرانه عفو کند. اما اگر پیر طالب را به خاطر گناهش جزا دهد و گریه او ببیند آنگاه به او بگوید: «در چشم من نیکویی، در پیشگاه حق تعالی هم نیکو شوی!» این دعاست. ولی اگر به مال و جمال طالب نظر کند و به او گوید: «از گناهت گذشتم، طالب جاهل او را باور می‌کند و پیش خود پندارد: «پیرم از گناهم گذشت»، و باز هم مرتکب فعل خطا می‌شود.

آن پیر سخن از پیش خود می‌گوید و آن طالب بی‌رهنما می‌ماند.<sup>۱۲</sup>

پیر بایسته است که اینگونه رفتار کند:

وقتی طالب به گناه خویش اعتراف می‌کند او را جزا دهد و هر چه مرشد فرموده مطابق با آن عمل نماید. آن طالب را توبه دهد. و دعا کند که: «خدای تعالی عفو کند!» اگر طالب گناه بزرگی مرتکب شده، از او روی گرداند و به میدان راهش ندهد. و او را به محشر و حق تعالی واگذار کند.

لیکن اگر به مال دنیا فریفته شود طالب را به میدان راه دهد و بگوید: «بیا از گناهت گذشتم و یاور توام» (و این کار را نه خودسرانه بلکه از روی کرم کرده باشد)، صحبتی نیست. در غیر این صورت اگر خودسرانه (نیکی و خوبی) به طالب گوید، گناه بر گردن خود اوست (و او را صدا خواهند زد).

منادیان بارگاه خداوند ندا می‌دهند که:<sup>۱۳</sup>

« ای پیرانی که در جهان وکیل من بودید، بیائید، امروز، روز حساب است. پیر را می‌برند. به دفترش نگاه می‌کنند. پس مؤذنه بر پیری که بر مبنای قرآنی که بر محمد نازل شده عمل کرده باشد!»

به او گویند: «بیا ثواب خویش بگیر. تو حساب خویش در آن دنیا پس داده‌ای» آنگاه او را به بهشت رهنمون خواهند شد.

اما آن پیر که به زبان ترکی، از پیش خود، بدون اتکاء به حدیث و آیات قرآن، سخن بگوید (بگوید: بیا از گناهت گذشتم و تو را یاری رسانم) قطعاً کافر خواهد شد.<sup>۱۴</sup>

آن پیر را جلو و آن طالب را به دنبالش از زبان کشیده به جهنم می‌برند.<sup>۱۵</sup> الله تعالی می‌فرماید: « ای عاصی، تو در دنیا خدائی کردی؟ تو را در دنیا از محمد و علی قرار دادم. ایمان نیاوردی و با عقل خویش راه نشان دادی. از گناه بزرگ طالب را به طمع مال گذشتی و به او گفתי که از گناهِش گذشته‌ای و او نیکوست. اکنون، در این روز، خویش را نجات بخش.»<sup>۱۶</sup>

آنگاه می‌گویند: « ای کسانی که در دنیا به قرآن و حدیث ایمان نیاوردید، به میل خود مذهبی ساختید. من اینگونه دیدم (و شنیدم) که راه لا کتاب نمی‌شود و آخر آن کسان که اینگونه کنند (بی‌کتاب عمل کنند) این است. آن گاه بر گردنش زنجیر می‌افکنند و او را می‌کشند. پس بر شماست که بر اساس آنچه مولا، سلطان انبیاء فرموده عمل نمایید.

حدیث حق دیگرگون نمی‌شود. سخن به عربی بسیار است. و سخنانی که به ترکی برگردانده می‌شود، اشتباهات بسیار دارد، پس براساس آنها عمل نمودن جایز نیست. و باید که بر اساس قرآن عمل نمود. خداوند آن پیران را وکیل گردانیده بود و آنها خیانت کردند. آیا آنها لایقند؟<sup>۱۷</sup>

و در آخر زمان برخی پیران به خاطر نفس خویش گویند: «مال بنده مؤمن مردار نمی‌شود» و بر این اساس مردار خورند و خدمت افکار غلط نمایند. چرا که چاقو بر گردن

حضرت اسماعیل نهاده شد. (اما آن پیروان، قرآن را قربانی می‌کنند) اما در گذشته مؤمنان آنگاه که نذری داشتند و می‌خواستند قربانی کنند، چند دعائی می‌خواندند و گلبانگ سر می‌دادند، آنگاه گلولی حیوان را می‌بریدند. لیکن در آخر الزمان اینگونه نیست، (پیران) تنها فتوی می‌دهند و مردار به خلق می‌خورانند. خداوند مردار را حرام کرده و فرموده است که آن را با چاقو قربانی کنید.<sup>۱۸</sup>

این به این مثل می‌مانند:

وکیلی را در خانه خود گماری، خانه و ملک خویش تسلیم او کنی و آن وکیل، به مال و ملک تو خیانت ورزد. از این مثال بسیار است. به آن وکیل چه می‌گویی؟  
آنکه عاقل نباشد، حیوان است. هر که به او سوار شود، از آن او می‌شود.<sup>۱۹</sup> و اگر مؤمنی زنش را به مؤمن دیگری بسپارد و او خیانت نماید، اگر از خائن درگذرد خطاست. خداوند بزرگ این را ممنوع نموده است. برخی جاهلان گویند: [بنده زن برای بنده مرد خلق شده]. مؤمنان چیزی پنهانی از هم ندارند و با این تفکر زنا می‌کنند.  
مؤمنان آنگاه که در مکانی گرد می‌آیند باید از آن بنده مرد دوری نمایند و به ذکر نصیحت هم مشغول شوند. (یعنی مؤمنان اینگونه یکدیگر را پاسداری می‌نمایند).  
اما اگر کسی به خاطر خوردن و آشامیدن و نفس خویش به آن جمع بیاید، آن جماعت بر او حرام است.

در آن جمع باید که با نیت خیر حاضر شد و برای خیر آخرت عمل نمود.<sup>۲۰</sup>

اگر مؤمنی، مال مؤمن دیگر ضایع کند و صاحب مال گوید: «مالم را برگردان!» عودت آن مال از ارکان است. چرا که از اینجا باید به فکر آخرت بود. (این) ارکان طریقت است. اما اگر صاحب حق بگوید «سود (مال) من است» و از حق خویش گذرد، نیکوست. و دیگر عودت مال او ضرورت ندارد. وکیل حق، پیر است.

بایسته است که مؤمنان دعوی خویش به محشر نگذارند و به حضور پیر برند.  
« آنچه ریخته‌ای پر کن، آنچه گرفته‌ای بازده» و اینگونه گفته می‌شود که ضرر باید جبران شود و یا این که صاحب حق حلال کند. برخی جاهلان گویند: «در نزد مؤمنان عودت وجود ندارد!»

لیکن حق تعالی این موضوع را (حق الناس) به رضای خود بندگان وگذار کرده. خواهند پس گیرند، خواهند بخشایند. قاعده این است. گفته‌های بسیاری است که بر

اساس آنها عمل نمودن جایز نیست.

هر چیز دلیلی دارد. و سبب (غالباً) خود فرد عامل فعل خویش است اما جاهلان می‌گویند: «نمی‌کرد، نمی‌کردم» و نقصان تدبیر خویش بر گردن تقدیر اندازند. این سخن فعل شیطان است، چرا که آن ملعون، آن هنگام که از بهشت رانده شد به ملائک گفت: «سجده من به حق تعالی کفایت نمی‌کرد؟»

درحالی که حق تعالی راه خیر و شر به بندگان خویش نموده است. او (به علم خویش) این موضوع از پیش می‌دانست، پس به فرشتگان خود فرمود: «از فرشتگان، یکی، به امر من گردن نخواهد نهاد. پس لعنت بر او باد» سپس (شیطان) امر حق تعالی و همانا خداوند راه خیر و شر را به بندگانش نشان داده است.

«اگر از فرشتگان یکی، امر مرا اجرا نکند، مورد لعن است» و شیطان، امر حق تعالی را گردن نهد، به آدم سجده نکرد و ملعون شد. حق تعالی برای بندگان خود کتاب فرستاد. راه ابلیس و راه راست را نشان داد. فرمود:

«ای بندگان من، از شیطان تبعیت مکنید که او دشمن شماست.»

«مگر صراط مستقیم را برایتان تعریف نکردم؟ مگر راه کج را به شما نشان ندادم؟»

پس بایسته است پیروی نکردن از اعتقادات جاهلی و امر به معروف و نهی از منکر نمودن.

آیا اگر کفر و فساد به قلب مؤمنی راه یابد، فرشتگان محافظ آن را برایش در دفتر می‌نویسند؟ از فتوی نمی‌نویسند، از تقوی می‌نویسند. از شریعت و طریقت نمی‌نویسند، از حقیقت می‌نویسند. حقیقت مقام اولیاست. قلب اولیا از فساد و کفر عاری است. اگر فساد به قلب آنها نفوذ کند از مقام خود تنزل خواهند نمود. اگر تاوان آن فساد را پس دهند دوباره مقام خویش را به دست می‌آورند. اگر آن گناه کوچک باشد، با ستم کشیدن می‌توانند به مقام خویش بازگردند اما اگر آن گناه کبیره باشد، آن مقام را برای همیشه از دست می‌دهند. دیگر آن مقام را نخواهند یافت. چرا که ابلیس دیگر مقامش را باز نیافت.

اما اگر فسادی به قلب طالبی ره یابد و طالب از ترس خدا مرتکب خطایی نشود، گناهی برایش نگاشته نمی‌شود. در حالی که اگر به قلب طالب خیری درآید و نتواند آن را انجام دهد، آن خیر برایش نگاشته می‌شود. اگر شری به قلبش راه یابد اما نتواند آن را انجام دهد (در حالی که نیت آن را دارد) برایش نگاشته می‌شود و اگر خیری به قلبش

درآید و عمل نکند، در حالی که امکان انجامش را با جان و مال خویش داشته باشد، آن خیر برایش نگاشته نمی‌شود.

اما هنگامی که ابلیس مؤمنی را وسوسه نموده و او را در هوس می‌افکند، نباید به او گوش فرا دهد و به خواست او عمل نماید. اگر چشمش به خواهر مسلمی افتد و وسوسه شود باید بگوید: «بر شیطان و کافر لعنت. ای نفس رام تو نخواهم شد.» و این گونه آن وسوسه را دفع کند. اگر نه، مانع شهوت خویش نشود، مرتکب حرام شده و هر کاری کند زیان نموده است. نعوذ بالله به طریق اولیاء نمی‌رسد. و اگر بخواهد از وسوسه خلاصی یابد، نباید به آن گوش فرا دهد و خود را منع نماید تا آن وسوسه رفته رفته دفع شود.

اگر پیری، از طالبش دور شود و آن طالب پرسش خود پیش فرد معتمد خویش برد آنگاه پیر بازگردد و او را مؤاخذه نماید که: «از غیر پرسیدی؟» آن پیر گناهکار می‌شود. چرا که حسد ورزیده. اگر آن فرد معتمد، طالب را صحیح و درست فتوی نداده باشد، آن طالب باید ستم کشد و یک قربان، چهل ترکه و چهل قروش ترجمان دهد.<sup>۲۱</sup> چرا که بی‌کتاب عمل نموده. اما اگر آن فرد سخنش با قرآن هماهنگ و بر آن منطبق باشد ولی سخن پیر منطبق با قرآن نباشد، باید که آن پیر و آن طالب به حضور مرشد کامل روند و اگر پیر سخن مرشد را نپذیرفت طالب دیگر نباید برای او دار بایستد و باید که در پی پیر دیگری در میان اولاد علی باشد. در غیر این صورت برای شیطان دار ایستاده. ارمی‌ها و یهودیان سرشان در گرو کتابشان است و بر اساس آن عمل می‌نمایند.<sup>۲۲</sup>

اگر طالبی به اولیاء ارادت آورد ولی در راه نیاید و از دور افتاده، یا از پیر دوری گزیده، چنین طالبی را اگر اولیاء نپذیرند، درمانی نیست. خداوند نیاورده اگر اولیاء قبول نمایند، خانه و مال آن طالب را می‌گیرند. قسمتی از آن را به استاد می‌دهند. اگر طالبی به اولیاء ارادت آورد، اما بر او مصاحب و منت گذارد، مرتد است.

اگر طالب به گناه خویش معترف باشد باید چهل ضربه به او نواخت. چهل ضربه و چهل ترجمان، نوزده آقچه برای خلیفه و هفتادونه آقچه برای استاد بعلاوه یک قربانی.

طالبانی که به اولیاء ارادت می‌آورند باید که قول و اخبار محمد و علی را بشنوند و بیاموزند؛ ظرف مدت سه روز، هفت روز، دوازده روز و یا چهل روز. اگر اهمال نمایند، باید سه روز و سه شب دار بایستند. زیر پاهایشان خار گذاشته می‌شود. اگر قوت داشته باشند باید هشتاد ترکه به آنان زد. هشتاد ضربه، هشتاد ترجمان و بیست‌وهشت آقچه برای خلیفه و صد آقچه برای استاد باید از آنها گرفت، به علاوه‌ی نذر و قربانی.<sup>۲۳</sup>



### پاورقی‌ها: بخش ۳۳ «مردن پیش از مرگ»

- ۱- نسخهٔ آلاجا، بخش مردن پیش از مرگ، صفحات ۱۷۷-۱۷۸
- ۲- این سخن که در بویروک از قول حق تعالی آورده شده، در قرآن نیست، بلکه در کتب حدیث از قول محمد (ص) آمده است.
- ۳- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۷۷
- ۴- الوکیلُ الاصلی: اصیل وکیل صاحب حق است.
- ۵- نسخه آلاجا، صفحه ۱۸۹ و نسخه حاجی بکتاش، صفحات ۲۲۶-۲۲۷
- ۶- نسخه آلاجا، صفحه ۱۷۷
- ۷- در متن اصلی جمله به زبان عرب است «کل لعب حرام»
- ۸- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۹۰ و نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۲۷
- ۹- نسخه آلاجا، صفحه ۱۷۷
- ۱۰- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۹۰ و نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۲۷
- ۱۱- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۷۸
- ۱۲- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۷۸
- ۱۳- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۲۷
- ۱۴- نسخهٔ حاجی بکتاش، صفحه ۲۲۷
- ۱۵- نسخهٔ حاجی بکتاش، صفحه ۲۲۷
- ۱۶- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۷۸
- ۱۷- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۲۸
- ۱۸- نسخهٔ آلاجا، صفحه ۱۹۱
- ۱۹- نسخهٔ حاجی بکتاش، صفحات ۲۲۹-۲۸
- ۲۰- نسخه آلاجا، صفحه ۱۹۱ و نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۲۹
- ۲۱- نسخهٔ آلاجا، صفحات ۱۹۳-۱۹۱، نسخه حاجی بکتاش، صفحات ۲۳۲-۹
- نحوهٔ پرداخت جزا در دو نسخه کمی متفاوت است، در نسخه حاجی بکتاش ۴۰ فروش، و یک قرآن آمده است.
- ۲۲- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۳۲
- ۲۳- نسخهٔ حاجی گوموش کویی، صفحات ۲۰۲-۲۰۳

## شهر رضا

روزگاری صوفی‌ای (بر آن شد) رفت که دنیا را بگذرد. روزی در راه به شهری رسید. آن شهر به هیچ یک از شهرهایی که تا آن روز دیده بود شباهت نداشت. صبح هنگام هر کس به سر کار خویش می‌رفت و بی‌صدا زندگی‌اش را می‌نمود. شهر چهره نامتعارفی داشت. صوفی از دیدن حالت شهر متعجب شد به گونه‌ای که جرأت نمی‌کرد به کسی نزدیک شود و سؤالی بپرسد. گرسنه‌اش شده بود. شهر را گشت تا که به یک نانوائی رسید. داخل شد تا نانی بگیرد. خواست تا بهای نان را بپردازد. نانوا با حیرت به پول نگریست و پرسید: «این چیست؟» ما سال‌ها برای از میان رفتن این تلاش کردیم. جنگ‌ها نمودیم. بی‌شک تو از شهر رضا نیستی. اهل دنیایی.» صوفی گفت: «بله، اهل این شهر نیستم.»

نانوا: «حال معلوم می‌شود» برخیز تا تو را به مقامات تسلیم کنم. آنها به کار تو خواهند رسید. در شهر ما پول (سکه) رواجی ندارد.

نانوا صوفی را به مأموران تسلیم کرد. آنها نخست در بین خود پیرامون آن صوفی و فعلی که مرتکب شده بود بحث و گفتگو کردند. یکی از آنان گفت: «وی را در مجلسی نشانیم تا بزرگان برایش تصمیمی بگیرند» سایرین هم با این تصمیم موافقت کردند. همگی به راه افتادند به سمت مجلس بزرگان. در طول راه صوفی با خود می‌اندیشید: «شهری که پول در آن جایی ندارد! مجلس بزرگانش باید بسیار پرشکوه و جلال باشد» پس از طی مدتی به مقصد رسیدند و صوفی این بار هم متحیر ماند. چرا که آن دیوان آنگونه که اندیشیده بود بزرگ و چشمگیر نبود. در کنج ساکتی نشست. گلیم‌های بسیار ساده‌ای همه جا گسترانیده بودند. بزرگان ریش سفید در مورد مسائل شهر با یکدیگر در شور و گفتگو بودند مأمورین پس از عرض سلام بدان‌ها گفتند:

« این دنیایی به شهر ما وارد شده است. گرسنه‌اش شده و هنگام گرفتن نان به نانوا سکه‌ای داده. نانوا او را به ما تسلیم کرد. چه باید بکنیم؟ »

بزرگان گفتند: « او را چرا به اینجا آورده‌اید؟ رُسوممان را می‌دانید. مهمان را بر اتاقی سُکنی دهید و مایحتاجش را فراهم کنید. با شنیدن این مأموران صوفی را بازگردانند. نخست خوراکی به او دادند تا شکمش سیر شود. سپس او را به جایگاهی که برای مهمانان شهر ساخته شده بود بردند و به او اتاقی دادند. سپس برای صوفی تشریح کردند که ساختار شهر چگونه است و چگونه باید در آن شهر زندگانی کرد:

«در اینجا پول جایگاهی ندارد. اینجا شهر رضاست. هر آنچه می‌خواهی با رضایت بگیر. کافی است که با رضا باشد. این را فراموش مکن.» صوفی در آنجا سکنی گرفت. گشت و گذار می‌کرد. در جای راحتی بود، می‌خورد و می‌آشامید، هیچ کس از او نمی‌پرسید: «چه می‌کنی؟»

چند روزی بعد وسایلش را جمع کرد و عزم ترک آن دیار کرد. اما مأموران را در مقابل خود یافت. آنها به صوفی گفتند: « از اینجا برو، نام این شهر بر روی آن است. اینجا شهر رضاست. تو با رضا به اینجا آمدی ما نیز به تو خوراک دادیم، جای خواب و آسایش دادیم. آیا با این اوصاف راضی به ماندن در این شهر نیستی؟»

صوفی پاسخ داد: «سپاسگزارم، از شما راضی‌ام!»

مأمورین گفتند: «ما نیز اکنون باید از تو راضی شویم.» به خاطر این روزهای استراحت و خور و خواب باید در اینجا خدمت کنی.»

صوفی گفت: «حال که رسمتان این گونه است، می‌پذیرم»

مأمورین کاری به او محول کردند و خانه بزرگ‌تری در اختیارش گذاشتند.

او فردی از افراد شهر رضا شده بود. هر صبح به دنبال کار و مشغله خویش می‌رفت و شامگاه به خانه‌اش باز می‌گشت. کم‌کم دوستان و هم‌صحبتانی پیدا می‌کرد اما با هر کس که شروع به حرف زدن می‌نمود، نخست از وی می‌پرسیدند. «تو از دنیایی؟»

انسان‌های این شهر از نزاع، بی‌صبری، خودپسندی و تمام اعمال نکوهیده مبرا بودند. به این ترتیب روزها رفتند و ماه‌ها رفتند و صوفی شیفته آن شهر شد. فکر گشت و گذار دنیا از سر صوفی افتاد. و تصمیم گرفت که در آن شهر ماندگار شود. اما تنها بود. روزی از دوستی پرسید: «شما در این شهر چگونه ازدواج می‌نمایید؟»

دوست پاسخ داد: «در میانه شهر باغچه‌ای است که هر روز جمعه جوانان برای شناخت و دیدار هم در آنجا گرد می‌آیند. هر کس در آنجا هر که را پسندید به قصد ازدواج به سراغش می‌رود.

روز جمعه، صوفی به باغچه مذکور رفت. باغچه رفته‌رفته پر می‌شد. دختران جوان مانند پروانگان با انواع و اقسام لباس‌ها به آنجا می‌آمدند. دختران جوان با پسران به گفتگو می‌نشستند.

آنان که یکدیگر را می‌پسندیدند و به تفاهم می‌رسیدند پس از گفتگو از یکدیگر دور می‌شدند و آنان که یکدیگر را نمی‌پسندیدند از یکدیگر جدا شده و به سراغ شخص دیگری می‌رفتند. صوفی مدتی اوضاع را با تعجب نگاه کرد. سپس خود را به یکی از دختران نزدیک کرد ولی آن دختر از صوفی پرسید: «تو اهل دنیایی؟» صوفی که ماه‌ها بود به این سؤال پاسخ داده بود به ستوه آمد و گفت: «بله، اهل دنیایم. چه می‌شود؟»

دختر: «از رفتارت مشخص بود. اما اهمیتی ندارد. حال که مرا به همسری خویش برگزیدی من نیز همراه تو خواهم بود و تو نیز رفتارت را اصلاح خواهی نمود.» آنها تصمیم گرفتند با یکدیگر بیشتر آشنا شوند. بعد از کار، در زمان‌هایی که وقت آزادتری داشتند با یکدیگر گفتگو می‌کردند. یک بار صوفی برای صحبت به دیدار دختر می‌رفت. در راه باغچه انار بزرگی دید. باغچه نه دیواری داشت و نه نگهبانی. صوفی فوراً وارد باغچه شد. بدون این که کسی او را ببیند دانه‌ای انار چید. از ترس این که دستگیر شود، صوفی انارها را به محل قرار خود با دختر برد آنها را نهاد و روی میز چید، سپس به انتظار او نشست. پس از مدتی دختر آمد. اما به انارها هیچ توجهی نکرد. صوفی منتظر بود که دختر به انارها نظر کند و چیزی بگوید. دختر مانند همیشه بر جای خویش نشست. صوفی دیگر طاقت نیاورد و انارها را به دختر نشان داد. دختر پرسید: «اینها را از کجا آوردی؟» و صوفی توضیح داد که آنها را چگونه و از کجا آورده. دختر گفت:

«از این که به یاد من و به خاطر من این کار را کردی سپاسگزارم. اما من نیز می‌دانم که آن باغچه کجاست. اگر می‌خواستم به آنجا می‌رفتم و انار می‌آوردم. اما نخواستم. شما حق دیگران را ضایع کردید. اینها اینجا خراب و فاسد می‌شوند. با شکستن درختان به باغچه هم ضرر دیگری زدید. می‌توانستید حداقل به باغچه ضرر نزنید و با دقت بیشتری این کار را انجام دهید. در این شهر کسی از شما چیزی دریغ نکرد. مدتی است که در این شهر زندگی می‌کنی. می‌دانستی که در اینجا هر چیز با رضا توأم است. اکنون دریافتم که تو در واقع اهل این شهر نگشته‌ای و تظاهر کرده‌ای.»

با گفتن این سخنان دختر صوفی را ترک کرد. مأمورین از این موضوع مطلع شدند و صوفی را به دیوان شهر بردند. در دیوان پیرامون مسأله صوفی بحث و گفتگو شد. در نهایت متفق‌القول شدند که آن صوفی از شهر رضا نیست، پس مأموران او را از شهر بیرون راندند. اکنون این داستان آویزه گوشمان باشد!

رضا سه گونه است: اولین آن رضای خود فرد. دوم رضای جمع. سوم رضای طریقت. نوع اول هنگامی است که صوفی در حضور پیر سر بر سجده نهد، خود را در مورد محاکمه قرار دهد، خود را بسنجد، و با خویش مواجه شود. و گناه خویش را ببیند. سجده همچون آینه‌ای است که صوفی در آن خویش را می‌بیند.

دوم رضای جمع است. رضای فرد از رضای جمع و رضای جمع از رضای فرد که اصول آن آشکار است. فرد باید صاحب دست و زبان و کمر خویش باشد. این سه انسان را از کژی‌ها دور می‌نمایند. یک صوفی اگر به اینها لجام نزند صوفی نیست و خود را نیافته است. جمع از او و او از جمع راضی نخواهد شد.

سوم رضای طریقت. وقتی قدم در راه می‌نهیم باید که با جان و با رضا باشد. هیچ زور و فشاری در کار نیست. با عشق و ایمان باید وارد طریقت شد. ورود به طریقت با مصاحبت آغاز می‌شود و مصاحب شدن یعنی یکی شدن جان و مال. به همین جهت امام جعفر صادق می‌فرماید: «خواه پیر باشد و خواه طالب. همه اهل طریقت در هر لحظه باید با رضا عمل نمایند و از رضا بازنگردند.» رضای طریقت با مصاحبت آغاز می‌شود. اگر در میان مصاحبان رضای حقیقی موجود باشد، رضای طریقت حاصل می‌شود.

از طریقت رضا باشد از جمع نیز رضا حاصل می‌شود. و آن کس که از جمع رضا باشد از خویش رضاست. به این صورت سه گونه رضا به هم متصل‌اند. دست به دست تا به حق برسند. و اکنون حکایت آن صوفی که خواست دنیا را بگردد. در حقیقت او نه از خویش نه از جمع و نه از طریقت رضا نبود. به این جهت اول به خاطر خود، سپس به خاطر جمع و بعد به خاطر طریقت از شهر رضا بیرون انداخته شد. ساکنان شهر رضا با جان و مال خویش در کنار هم‌اند. اگر آن صوفی به حقیقت به رضا تسلیم می‌شد و صاحب زبان، دست و کمر خویش می‌بود از شهر اخراج نمی‌شد. برای درد او درمانی نیست!

بایسته است که اهل طریقت خواسته‌های خویش را مهار کنند. اهل طریقت بی‌رضا به لقمه بی‌رضا دست نمی‌برند. به غیر از همسر خویش در کسی نمی‌نگرد. تمام زنان برای صوفی، به غیر از همسرش، در حکم خواهران اویند. اگر به چشم بد به آنها نظر کند برای

تنبيه بايد كه نودونه تركه به آن صوفی زد.  
چهل تركه برای خودش و باقی را (بدون این كه کسی ببیند) برای طریقت و حقیقت  
می‌زنند. از آن صوفی ۳ قربانی گرفته می‌شود.

پیر، خلیفه، مصاحب، طالب، همه کسانی‌اند كه در راه محمد و علی با رضا پا نهاده،  
اقرار داده و ارادت آورده‌اند. اینان اگر خدمت چهار باب نکنند، اگر به یكدیگر تسلیم نباشند  
و اگر مصاحب و مربی خویش نشناسند، یزیدی‌اند.

اینگونه روسیاهند و خداوند آنها را به صورت خوك محشور می‌نماید. امام جعفر صادق  
می‌فرماید كه: « آن طالب كه اقرار داده به حضور مربی و مصاحب رسیده، به راه محمد  
و علی قدم نهاده، و گردن به ارکان نهاده، نباید بدون رضای، مؤمن و مسلم، خواهر و  
برادر فعلی مرتكب شود تا رضایش حقیقی باشد. چرا كه كاری بدون رضا نمی‌شود.

راه و ارکان خانه خداوند بزرگ است. خداوند فعل بی‌رضا را ممنوع ساخته است پس  
باید از آن اجتناب كرد.»

راه محمد و علی نور خداوند بزرگ است. اگر در این مسیر مؤمن و مسلم بدون رضا  
لقمه‌ای بخورد و یا بخوراند از شریعت عاصی شده است. از طریقت، معرفت و حقیقت  
رویگردان شده است. روسیاه است. لقمه‌اش ناپخته است و حرام، و حرام‌خور یزیدی است.  
ارکان راه را رعایت ننموده. مؤمن و مسلم باید از او بر حذر باشند. كاری به دست او انجام  
نمی‌گیرد. آنچه او می‌پزد، خوردنی نیست و حرام است. بچه او زنازاده است. در مورد  
چنین کسانی خداوند فرموده است: «لعنت خداوند بر تمام انسان‌های منافق باد.»

تصدیق و تسلیم<sup>۱</sup>

و حال بر آنان که «لا اله الا الله، محمداً رسول الله» می‌گویند، گفتن «علی ولی الله» نیز واجب است. و این در حق علی امیرالمؤمنین گفته می‌شود. و بر یک صوفی است که چهار چیز را ترک ننماید:

اول قناعت

دوم علم

سوم صداقت

چهارم صبر

و هر که طالب می‌شود باید خاکسار گردد. سپس در آن خاک تخم معرفت بکارد و با آب توحید آن را آبیاری نماید. آنگاه با داس مکنت آن را درو کند. با خرمن رضا آن را خرد کند، با باد شوق آن را بیالاید. سپس با ترازوی محنت آن را بسنجد و با آسیاب تقوا خرد کند. با الک ادب الک نماید و در آخر در تنور صبر آن را بپزد.

سؤال: سجده در طریقت چیست؟

جواب: سجده در طریقت همان تسلیم شدن است.

سؤال: معنای آن چیست؟

جواب: «گر سر در راه نهادم به خاطر خویش نیست بلکه برای توست.» و این یعنی طریق میدان مرد حق است. مفهوم سجده این است که انسانی که وارد طریق می‌شود، سر می‌نهد و به استاد «بگیر» می‌گوید. و از طرفی خود را غلام و بنده طریق نموده و باید از جان و سر خویش بگذرد.

اینگونه شدن خود را تسلیم و تصدیق نمودن است و در راه طریقت صدق خود را نشان دادن است و به راه مشایخ رفتن. اگر کسی ادب نداشته باشد سجده‌اش و تسلیمش تمام نمی‌شود. این را بدانید!

اگر بپرسند: «اگر کسی سجده عفو کند؟»

بگو: «در اینجا عفو نیست. اینجا انتظار یک چیز از انسان نمی‌رود. چرا که وقتی حق تعالی حضرت آدم را با یدِ قدرت خویش آفرید به تمانم فرشتگان امر فرمود تا به آدم سجده کنند و آنها سجده نمودند. در جبروت فرشته نامداری بود که او تنها فرشته‌ای بود که به آدم سجده نکرد، پس طوق لعنت بر گردنش افتاد و ابلیس (علیه لعنه) گردید، نعوذبالله من ذلک.

حضرت شاه ولایت آدم را آفرید و مهر خویش را در قلب او نهاد. آنگاه به تمام فرشتگان فرمود که به او (در واقع یعنی به خود حضرتش) سجده کنند و از اینجا سجده حق شد.

و از اینجا سجده کردن عبادت شد، چرا که فرمان حق بود.

و اکنون هر کس که خویش را تسلیم نماید و سر بر سجده نهد آیین ارکان را به جای آورده. هر کس که نیاز آورد و سجده کند امر حق را اطاعت نموده. اگر نه، به خاطر نفس خویش سجده کند و نیاز آورد، کافر مطلق است. و راه ورود به شریعت رسول است. کسی ظاهرش مسلمان نباشد، باطنش صوفی نمی‌شود. چرا که شریعت قول رسول است. قول طریقت از آن علی است. و هر صوفی که پای در راه می‌نهد انسانیتش باید آشکار شود. چرا که حق تعالی فرموده است:

«ای محمد، این جهان را به خاطر انسان خلق نمودم و انسان را برای خویش و ای محمد، انسان را دو عالم است. عالم کبری و عالم صغری. عالم علوی و عالم سفلی. عالم حیات و عالم ممات.»<sup>۳</sup>

### پاورقی‌ها: بخش ۳۵ «تسلیم و رضا»

۱- نسخه از میر، بخش «تصدیق و تسلیم»، صفحات ۹۴-۹۲

۲- این عبادت از این اعتقاد نشأت گرفته که علی تجلی انسانی خداوند است.

۳- نسخه از میر، صفحه ۹۴



## تسلیم رضا<sup>۱</sup>

در روایتی امام جعفر صادق اینگونه فرموده‌اند:

«خواه پیر، خواه طالب، باید که از راه روی گردان نشوند، از مسیر طریقت و حقیقت خارج نشوند و هر لحظه رضا باشند و از آن برنگردند!»

و بر مربی و مصاحب است که آیین اولیا، ارکان و سر نفس مرشد را دریابند و اگر از مال و جان، دنیا، هوای نفس نگذرنند رضا حاصل نخواهد شد. خواه پیر، خواه طالب چنانچه با رضا و ارکان طریقت، معرفت و حقیقت را نپذیرند یعنی تسلیم رضا نباشند. اقرارشان جایز نیست! و در روایت دیگری امام جعفر صادق می‌فرماید:

«اینان از ارکان به دور افتاده‌اند. آنها را در جمع راه مدهید. ترجمان و قربانی آنها را مخورید و ارکان را در موردشان به جای نیاورید.»

مصاحبان، پیران، خلیفگان و طالبان، جملگی باید که به راه محمد و علی گردن نهند. ارادت آورند و تسلیم یکدیگر باشند که در غیر این صورت، تسلیم طریقت نشده‌اند. تسلیم ارکان نشده‌اند، برای حقیقت بهائی قائل نشده‌اند و مربی و مصاحب خویش را درنیافته‌اند. اینان یزیدی و روسیاهند و فردا در پیشگاه حق به چهره خوک محشور خواهند شد. امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: «آنان که اقرار می‌دهند و طالب می‌شوند، به مربی و مصاحب ارادت می‌آورند، و طریقت و حقیقت و ارکان و سنن آن را قبول می‌نمایند و به راه محمد و علی گردن می‌نهند، مؤمن و مسلم نباید بدون رضا فعلی انجام دهند تا اقرارشان جایز باشد. چرا که راه بدون رضا نمی‌شود. راه و ارکان خانه حق تعالی است.»

پس طالب، مصاحب، یزید و محب امر و ارکان حق تعالی هستند. ارکان قدیم است و فعل بی‌رضا تنها فعل حق تعالی است مقصود: که براساس رضای خویش عمل می‌نماید. از آن حذر نمایید. و خداوند «عفو، عفوالله» گفته است.

و بایسته است که مؤمن مسلم اهل حق که در راه محمد و علی سر و جان می‌دهند این گونه باشد:

هر که می‌خواهد باشد. مربی، مصاحب، آشنا و مشرب. آیا اینان اگر خودسرانه فعلی مرتکب شوند، خدمت چهار بابشان قبول خواهد بود؟

جواب: قبول نیست. چرا که از روی حکمت، درویشان و طالبان اگر فعلی بی‌رضا مرتکب شوند، چیزی برایشان حاصل نمی‌شود. این سر اولیاست.

و آنچه سر باشد نور است. مؤمن و مسلمی که خدمت چهار باب، چهل مقام، دوازده مرض و هفده ارکان را نمایند، اما لقمه‌ای بدون رضا بخورند و یا بخوراند از شریعت عاصی گشته‌اند. آیا قتل چنین کسی در طریقت و حقیقت جایز است؟

جواب: جایز است.

آن شخص از طریقت و حقیقت مرتد است. صوفی یزیدی رهزن راه است. روسیاه است. چنین صوفی‌ای لقمه‌ای که از خیرات می‌دهد خام و حرام است و حرام خور هم یزیدی است. هر آنچه می‌پزد حرام است. و اولاد آنان زنازاده است، مردود و منافق است. در مورد ایشان آمده است که «لعنت خداوند بر قوم منافقین<sup>۲</sup> باد.» طالبی که می‌خواهد طی طریق نماید و مقامات را طی کند باید که ابواب حقیقت، احکام و فرایض و سنن طریقت و معرفت را بیاموزد و این از ارکان قدیم است.

و حقیقت راه راست و راه کهنی است. و حقیقت فعل درست است. چرا که راه محمد و علی است. درباره آن آمده است که «راه او راهی بزرگ و متعالی است»<sup>۳</sup>

و این راه، راه اولیا و انبیاست. و آنان که قدم در این راه می‌گذارند نباید از آن خارج گردند چرا که در راه اولیا همه چیز با رخصت و اذن آنان میسر نیست.

در این مورد آمده است: «ربَّنَا یا رَبَّنَا»

آنان که دعوی طالب شدن دارند باید بدانند و آگاه باشند که طی این مسیر با رضا ممکن می‌شود. طالبان که وارد راه می‌شوند و نباید از آن خارج شوند و نباید بدون رضای پیر عملی انجام دهند که فعل بدون رضا حرام است. و بایسته است که به مقام مربی و مصاحب ارج نهند.

امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید:

«دین شما ایمان شماسست»<sup>۴</sup> پیر دین است. مصاحب ایمان، طالبانی که از دین خروج کنند از پیر روی گردانده‌اند و آنان که از مصاحب روی گردانند ایمانشان را از کف داده‌اند. در روایت دیگری امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید:

«دین محمد و ایمان علی است.»

طالبانی که از دین و ایمان برگردند، از حق برگشته‌اند. آنها کافر شریعت‌اند و مرتد طریقت و حقیقت. آن که به دین دشنام دهد، به پیر خود نیز دشنام می‌دهد. در این صورت نعوذبالله، چه مؤمن چه مسلم، اقرارشان جایز نیست و در راه جائی ندارند. آنها از یزید بدترند. آنان حق را دیدند و ایمان نیاوردند. و درحق آنان گفتن اعوذ بسم‌الله از ارکان است. لعنت بر آنان باد. در حق آنان آمده است که: «لعنت خداوند بر انسان‌های خائن باد.»<sup>۵</sup> آنان قربانی دادنشان، ارکان به‌جای آوردنشان و حضورشان در جمع همگی نفاق است.

امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید:

«مصاحبی که به مصاحب خود میل و روی خوش نشان ندهد، از نظر من مصاحب نیست» طالب آن است که وقتی قدم در راه نهاد، به راه گردن نهد. و از ارکان خارج نشود.

از حق روی نگرداند. تضرع و زاری‌اش در عشق محمد و علی کاستی نگیرد. چرا که ارکان راه از محمد و علی بر جای ماند. طالب، جبرئیل (ع) است. طالب باید همچون جبرئیل باشد که طالب شود، نه این که غالب شود. باید این‌گونه باشد تا نیازش مقبول درگاه شود. طالبان حق آن‌گونه باشد که لایق حق باشند به این‌گونه طالبان علی ترجمان گویند.<sup>۶</sup> به اینان «گروه ناجی»<sup>۷</sup>، طالب شاه گویند. امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: «خواه پیر، خواه طالب، خواه محب، نباید ذکر حق را فراموش کنند. ذکر حق توحید است. دوری از آن از ارکان نیست. به شیوه استاد سخن راندن یا مدح استاد گفتن از ارکان قدیم است. و اگر پیر فعلی بدون رضا مرتکب شود مرتد است و عرصه بر او تنگ می‌شود.

خوراک آنان حرام است، چرا که در مسیر طریقت، حقیقت و ارکان نیستند.

و اگر خواهرانی که اقرار می‌دهند و بیعت می‌نمایند، بدون رضای مردان و پیرانشان فعلی مرتکب شوند، از شریعت تُهی گشته‌اند. سیاست کردن<sup>۸</sup> آنان نیز از ارکان قدیم

است. آنان در طریقت جایگاهی ندارند. زمین و آسمان این زنان را نمی‌پذیرند. و کسی که از چنین خواهر مسلمی لقمه‌ای بگیرد، یزید است و لعنت او واجب، و این مرد از راه و از دین خارج شده است. از خرس و خوک بدتر است و حتّی شیطان (علیه‌اللعنه) بر او قبول نباشد» می‌گوید.

بایسته است که طالبان از مسیر رضا خارج نشوند و همواره بر دو مراد باشند. از پیر و از مصاحب و از راه برنگردند تا از عذاب آخرت و قضای دنیا و بلائی آن در امان باشند. فرامین محمّد و علی را به جای آورند<sup>۱</sup> که شرمسار ایشان نگردند.

اگر یک طالب نفس خویش را مهار نسازد، لقمه‌ای بی‌رضا بردارد، به زنی غیر از همسر خویش نظر کند، برای مجازاتش نودونه ضربه به او می‌زند. چهل ضربه برای تنبیه آن طالب و باقی برای رویگردانی از طریقت و برای دیدن حقیقت، پنج نذر و سه قربانی هم باید بدهد.

حضرت امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید:

« انا آنکه به مقام پیری می‌رسند باید در چهار باب و چهل مقام و دوازده ارکان فروض و هفده رکن به جایگاهی برسند که پیری کردنشان جایز باشد. باید معدن مروّت شوند.<sup>۱</sup>»

#### پاورقی‌ها: بخش ۳۶ «تسلیم رضا»

۱- نسخه از میر، بخش «تسلیم رضا»، صفحات ۳۲-۳۷

۲- در متن اصلی این عبارت به عربی است.

۳- در متن اصلی این عبارت به عربی است. و هو علی القدیم و هو علی العظیم

۴- در متن اصلی این عبارت به زبان عربی است.

۵- در متن اصلی به زبان عربی است.

## چهار باب<sup>۱</sup>

و اما درها، پنج گونه‌اند. اول، علم شریعت. دوم کمال معرفت. سوم معنای طریقت و سرچشمه همه چیز حقیقت است. اینها در کنار هم‌اند و برای هم. و هر در (باب) ویژگی‌های خود را داراست که باید آنها را شناخت.

باب اول، شریعت. اگر علم شریعت را به کمال ندانی شریعت تمام نمی‌شود. علم معرفت ندانی، معرفت تمام نمی‌شود و سر تمام این چهار باب یکی است.

اکنون ای صوفیان، ای درویشان، ای جان‌هایی که دعوی ایمان دارید، در این راه، مربی، مصاحب، آشنا و مشرب، هر کدام (به ترتیب) به منزله شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت‌اند.

خصوصیت هر یک از اینها (می‌تواند) مصیبت آنها باشد. مصیبت، مصیبت است. هر کدام می‌خواهد باشد. دور ماندن از آنها از ارکان است. چرا که حقیقت از اینان حق می‌شود. طالبانی که حق را نشناسند، جملگی بی‌ایمان گردند. بی‌اعتقاد مانند و منکر شوند. آنان با شمر و مروان یکی‌اند.

اینگونه طالبان از یزید بدترند چرا که حق دیدند و انکار کردند. (برای محافظت خویش) این آیه را بخوانید: « این مکتوب از سوی سلیمان است و با نام خداوند بخشنده مهربان آغاز می‌شود، حاکی از این که بر من سرکشی مکنید و با من از در تسلیم درآیید.» (سوره نمل، ۳۱-۳۰)<sup>۲</sup> لافتی را بخوانید تا از بالای آنان در امان بمانید:

علم حقیقت جاودان است و جاودان به آن چهار باب گویند.

اگر مصاحبان تسلیم رضای هم نباشند، آیا مصاحب می‌شوند؟

جواب: نمی‌شوند.

در این مورد حدیثی است که می‌فرماید: «لعنت بر تمام خائنین باد.»<sup>۳</sup>  
چهار مقام اینهاست.

اول جبروت، دوم ملکوت، سوم لاهوت، چهارم ناسوت

اگر از تو بپرسند جبروت چیست؟ پاسخ ده «شریعت» که آن متعلق به جبرئیل است. ناسوت حقیقت است و آن متعلق به عزرائیل است. لقمه مردان و خرقة پیران آنگاه بر درویش حلال است که اینها را به نیکی بداند و اگر نداند بر او حرام‌اند.

حضرت علی امیرالمؤمنین می‌فرماید: «بر طالب است که چستی شریعت، طریقت معرفت و حقیقت را بداند. باب نخست از شریعت می‌گوید. باب دوم از طریقت، سومین از معرفت و چهارمین آنها از سر حقیقت.»<sup>۴</sup>

اگر از تو بپرسند: «شریعت چیست؟» پاسخ ده: «شریعت از محمد صلی الله علیه و سلم است. شریعت همچون دری است که خیر و شر را از هم جدا می‌کند. اگر از تو بپرسند: «شریعت چند گونه است؟» پاسخ ده: «پنج گونه» شریعت با پنج چیز بسته می‌شود و با پنج چیز گشوده می‌گردد. نخست با حماقت بسته می‌شود و با اطاعت و نماز گشوده می‌گردد. دوم، با نفسانیت بسته می‌شود و با عبادت گشوده می‌گردد. سوم با عجله بسته می‌شود و با نیاز کردن گشوده می‌شود.

چهارم با کفر بسته می‌شود و با ایمان گشوده می‌گردد و پنجم با شرک بسته می‌شود و با خیر و احسان گشوده می‌شود.

باب دوم، طریقت است. و نبوت هفت جهت دارد. هفت اصل دارد. هفت طاعت دارد. چرا که حضرت پیامبر فرموده‌اند: «طریقت، هفت چیز گشوده می‌شود و با هفت چیز بسته می‌گردد.»

اول، با حسادت بسته و با کرم گشوده می‌شود. دوم با جهل بسته و با عنایت گشوده می‌گردد. سوم با خیانت بسته و با هدایت گشوده می‌شود. چهارم با جهت دنیا بسته و با قناعت باز می‌شود. پنجم با شرارت بسته و با رحمانیت باز می‌شود. ششم با کبر و حسد بسته و با چشم باطن و عقلا نیت گشوده می‌گردد و هفتم با غیبت بسته می‌شود و با کرم گشوده می‌گردد.

و اگر بپرسند: «مفهوم آن چیست؟» پاسخ ده: «حضرت حق تعالی هزارویک نام دارد. هزارویک کلام دارد. هزار و یک راز و در دارد. عارفان و عابدین به سبب خودشناسی و اعمالشان این درها را می‌گشایند. هفت در بهشت را می‌گشایند و هفت در جهنم را

می‌بندند (انشاءالله تعالی). بر پیران و ذاکران واجب است که این معارف را به طالبان بیاموزند. و الا اسمشان اسم مُسَمّی نیست.<sup>۵</sup>

خوراکشان حرام است. در گلوی طالبان می‌ماند!

اگر از تو بپرسند: «ابواب (چهار باب دارد؟)» بگو: «یکی». با یک چیز هم بسته و با یک چیز گشوده می‌شود. با بی‌مصاحبی بسته می‌شود و با مصاحبت گشوده می‌شود. رسیدن به حقیقت به منزله رسیدن به حق است. حقیقت حضور پروردگار است و هر که به حقیقت نرسد، حق را در نمی‌یابد. معرفت از حقیقت حاصل می‌شود.<sup>۶</sup> اگر از تو بپرسند: «برادر شریعت کیست؟» برادر طریقت کیست؟ برادر معرفت کیست؟ برادر سرّ حقیقت کیست؟ برادر هفده ارکان کیست؟ کیست آنکه یک را چهل و چهل را یک کند؟ پاسخ ده «برادر هفت گونه است».

اول، برادر شریعت. دوم برادر طریقت، سوم برادر معرفت. طالبانی که سخن پیر بدانند، خدایش را بشناسند و در طبقه اهل کمال باشند و یکدیگر را به مصاحبت برگزینند، برادر معرفتی‌اند.<sup>۷</sup> مؤمنانی که به وحدانیت خدا، حقانیت رسول، امامت علی و فرزندانش قائل باشند، برادران شریعت، طریقت و معرفت‌اند. چهارم برادر حقیقت است که او حق را در انسان و انسان را در حق می‌بیند و به اهل حق و استاد کامل عشق می‌ورزد.

پنجم مقام چهل تن است، آنکه خدمت باب چهارم بداند و عمل کند، با چهل تن برادر است. ششم برادر هفده ارکان است. آنکه تمام هفده ارکان بداند و بدان‌ها عمل نماید با اهل سرّ و مرشد کامل و صاحبان هفتاد و هفت ارکان و صاحبان هفده ارکان برادر می‌شود. هفتم، برادر تنی است. آنان که از صلب یک پدر و بطن یک مادر زاده می‌شوند، برادر تنی یا جسمانی‌اند.

پدر شریعت هر کس، پدر خود اوست. پدر طریقت مربی است. پر معرفتی هم مربی است. و پدر حقیقت محمد است.

وضوی شریعت با آب است. وضوی طریقت بیعت با پیر. وضوی معرفت خودشناسی و خداشناسی است. وضوی حقیقت این است که عیوب خویشتن ببیند و عیوب دیگران بیوشاند.<sup>۸</sup>

اکنون این گونه دانسته شد که: جنب شریعت آن است که محتلم شد و یا با زن جماع نماید. جنب طریقت آن است که پیر خود و عهد و اقرار خویش را انکار کند و دروغ

بگوید. جنب معرفت آن است که نفس خویشتن نشناسد. جنب حقیقت آن است که عیوب خود بپوشاند و عیوب دیگران فاش سازد و آنچه به عقل دریافت و به دل حس می‌شود را انکار کند. جنب هفده ارکان بی‌ادب و بی‌حیاست. جنب چهل مقام آن است که ترک خدمت چهار باب کند و بدون رضا و خودسرانه مرتکب فعلی شود.

جنابت در مصاحبت آن است که به مصاحب بی‌محلّی کند و با او سخن نگوید و به خانه او خیانت ورزد. جنب مشرب آن است که غیبت نماید و اسرار فاش نماید. جنب محب آن است که جور و جفا پیشه کند و ظلم و ستم نماید.<sup>۹</sup>

و حال بدان که جنب شریعت با آب تطهیر می‌یابد. جنب طریقت به دست پیر تطهیر می‌یابد. جنب معرفت به دست مرشد پاک می‌گردد. جنب حقیقت به دست مربی و جنب مصاحبت با توبه از رفتار بیهوده و به دست خلیفه پاک می‌شود.<sup>۱۰</sup>

و سخنی است که می‌گوید: «شریعت کشتی است و طریقت دریا. معرفت موج است و حقیقت مروارید.

بایسته است که پیران بر کشتی شریعت نشینند، روی به دریای طریقت نهند و سوار بر موج معرفت به سوی دُر حقیقت روند و آن را استخراج نمایند.

باید به گونه‌ای عمل کنند که اقرارشان جایز باشد.

و سخنی است که می‌گوید:

شریعت یقین است. طریقت اثبات طالب، معرفت سخن سنجی (معنای سخن دانستن) و حقیقت وصل است.

و گویند:

شریعت بندگی است، طریقت دانستن است، معرفت رسیدن است و حقیقت دیدن.

و گویند:

شریعت علم است، طریقت ایمان است، معرفت دین است و حقیقت عمل.

و گویند:

شریعت تن است، طریقت گوشت است، حقیقت جان.

و گویند: شریعت شنیدن است، طریقت دین است، معرفت آگاه شدن و حقیقت دانستن.

و گویند: شریعت در است، طریقت آستان، معرفت قفل و حقیقت کلید.

و گویند: شریعت چراغ است، طریقت فتیله، معرفت روغن و حقیقت نور.<sup>۱۱</sup>



## پاورقی‌ها: بخش ۳۷ «چهار باب»

۱- نسخه‌ از میر، بخش «چهار باب»، صفحه ۲۹. به اعتقاد علویان ابواب چهار گونه‌اند، ۱۷ ارکان و چهل مقام. ابواب به این ترتیب‌اند: ۱- شریعت ۲- طریقت ۳- معرفت ۴- حقیقت. باب شریعت، خدمت به پروردگار با ایمان راستین و شوق دیدار اوست. خوار نشمردن انسان‌ها و احترام کردنشان و حقیر پنداشتن اهل شریعت. باب طریقت، عمل به بایدهای طریقت است و سال‌ها خدمت در این مسیر، با زبان و جان و دل. باب معرفت: شناخت خداوند و آرامش‌یافتن و به رضا رسیدن. گناه و عیب دیگران را پوشاندن است. ظاهر و باطن آنان و خواسته‌هایشان را درک کردن، و خشنود کردن آنهاست. خدا را همه جا دیدن، معرفت، نور عقل، حیات جان، صورت علم، سکه طریقت، و جامه شریعت است. باب حقیقت: در این مقام نور حقیقت بر انسان می‌تابد و با اسرار الهی آشنا می‌شود. و میان او و مولایش نور و سر حاصل می‌شود و کرامت می‌یابد. سخن پیامبر شریعت، عملش طریقت، جایگاهش معرفت و سرش حقیقت است، شریعت ذهن است و طریقت «واجب» معرفت سنت، حقیقت Neval است. شریعت مادر است، طریقت بابا، معرفت اولاد پسر است، و حقیقت نوه - شریعت شرق است، طریقت غرب، معرفت شمال، و حقیقت قبله. مراد از چهار باب ترک نیست.

۲- نمل، آیات ۳۱-۳۰ در متن اصلی به زبان عربی آمده،

۳- در متن اصلی به زبان عربی آمده.

۴- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۴۳

۵- اسم مُسمی: مشهور، نامدار

۶- نسخه از میر، صفحه ۷۵

۷- نسخه از میر، صفحه ۱۳۹، نسخه مالاتیا، صفحه ۲۱۱

۸- نسخه از میر، صفحه ۱۳۹ و نسخه مالاتیا، صفحات ۲۱۱-۲۱۳

۹- نسخه از میر، صفحه ۶۱ و نسخه آلاجا، صفحه ۱۵۸. در این دو نسخه اختلاف نظر کوچکی میان معتقدان است. در نسخه از میر «جنب رهبر»، صفحه ۶۱، اما در نسخه آلاجا «جنب مشرب» آمده، صفحه ۱۸۵. در نسخه از میر «برای محبت» صفحه ۶۱ و «الاجا» برای محب آمده.

۱۰- نسخه آلاجا، صفحات ۱۸۵-۱۸۶

۱۱- نسخه از میر، صفحات ۱۹-۱۸

مقام‌ها<sup>۱</sup>

اگر پرسند که مقام چند قسم است؟ باید گفت که مقام پانزده قسم است.

اولی مقام توبه است. حق تعالی در مورد آن می‌فرماید: «ای مؤمنان به درگاه خداوند توبه‌ای خالصانه کنید، چه بسا پروردگارتان گناهانتان را ببامرزد و شما را به بوستان‌هایی که جویبارهای از فرودست آن جاری است درآورد.»<sup>۲</sup>

مقام دوم، ارادت است. حق تعالی در مورد این مقام می‌فرماید: «ای محمد بی‌گمان کسانی که با تو بیعت می‌کنند با خدا بیعت می‌کنند و دست خداوند بالای دست ایشان است. پس هر کس که پیمان شکنند، همانا به زیان خود شکسته و هر کس به آنچه با خداوند پیمان بسته وفا کند، زودا که به او پاداش بزرگ بخشاید.»<sup>۳</sup>

مقام سوم، خوف است. خداوند پیرامون آن می‌فرماید:

«و در راه خدا آنگونه که باید، جهاد کنید.»<sup>۴</sup>

مقام چهارم صبر است. حق تعالی در موردش می‌فرماید: «خداوند با صابران است.»<sup>۵</sup>  
مقام پنجم حیاست. خداوند می‌فرماید: «حیا از ایمان است.»<sup>۶</sup> مقام ششم؛ مقام زهد است، حق تعالی در حق آن می‌فرماید: «او را به چند درهم اندک شمار فروختند و به‌او بی‌علاقه بودند.»<sup>۷</sup>

مقام هفتم قناعت است. خداوند در مورد این مقام می‌فرماید: «قناعت انسان را در رنج نمی‌افکند.»<sup>۸</sup>

هشتم مقام عزت است. خداوند می‌فرماید: «عزت خاص خداوند و پیامبر او و مؤمنان است.»<sup>۹</sup>

نهم مقام علم است. حق تعالی در این باره می‌فرماید: «و کسانی هستند که می‌گویند پروردگارا در دنیا به ما نیکی و در آخرت هم بهره نیک عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ در

امان بدار»<sup>۱۰</sup>

دهم مقام تسکین است. خداوند می‌فرماید: «آنکه با دست و زبان خویش مسلمان است، بهترین مسلمانان است.»<sup>۱۱</sup>

مقام یازدهم رضا است. خداوند می‌فرماید: «و خداوند از آنان خشنود است و هم آنان از خداوند خشنودند و این رستگاری بزرگ است.»<sup>۱۲</sup>

مقام دوازدهم مقام توکل است. خداوند درباره این مقام می‌فرماید: «هر که به خدا توکل کند او، وی را کافی است و خداوند سررشته‌دار کار خویش است و براستی که خداوند برای هر چیز اندازه‌ای نهاده است.»<sup>۱۳</sup>

مقام سیزدهم عبادت است. حق تعالی می‌فرماید: «هر آنکس که امید به لقای پروردگارش بسته است، نیکی پیشه کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نیاورد.»<sup>۱۴</sup>

مقام چهاردهم تفکر است. خداوند می‌فرماید: «لحظه‌ای تفکر از هفتاد سال عبادت برتر است.»<sup>۱۵</sup>

مقام پانزدهم، هیبت است. خداوند درباره این مقام فرموده است:

«اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، بی‌شک آن را از خوف خداوند فروپاشیده و تکه‌تکه می‌دیدیم و اینها مثل‌هایی است که برای مردم می‌گوییم باشد که اندیشه کنند»<sup>۱۶</sup>

اینها جواب‌های طریقت‌اند. آن طریق و آن ارکان که طی آن و انجام آن بر طالبان و مردمان واجب است، اول و آخر از محمد و علی است. خداوند در حق آن می‌فرماید: «و خداوند بدینسان بر دل‌های کافران مهر می‌نهد.»<sup>۱۷</sup>

پیر و خلیفه باید که از اولاد رسول باشد. به اولاد رسول ارادت آورند و با ایشان بیعت نمایند. طریقت و حقیقتشان تمام باشد. به حضرت پیر واصل شوند.

و پیر باید که در تمام ابواب کامل شود، اگر ابواب طریقت، در حکمت‌های آن، گفته‌ها و نشانه‌های آن را به نیکی نیاموزد و نداند، پیری او جایز نیست. خوراک و هر آنچه گیرد، حرام است.<sup>۱۸</sup>

## پاورقی‌ها: بخش ۳۸ «مقام‌ها»

۱- به اعتقاد علویان چهل مقام موجود است. در صورتی که در نسخه‌ی از میر به‌جای چهل مقام، پانزده مقام آورده شده. و دیگر این‌که در نسخه‌ی اول آن هفده مقام گنجانیده شده، اما پانزده مقام شمرده می‌شود. و این به دلیل تحریف در متن است (که در طول زمان انجام گرفته). برای مثال در مرآة المقاصد چهل مقام به این صورتند:

شریعت: ۱۰ مقام. اول: ایمان آوردن. دوم علم‌آموزی. سوم نماز خواندن، ذکات دادن روزه گرفتن، حج، چهار کسب حلال و ربا نخورن پنج اجتناب از حرام. ششم در حال حیض و نفاس (به زن) نزدیک نشدن، چرا که در این ایام نکاح و محرمیت باطل است. هفتم رفتن به خانه‌ی شریعت. هشتم شفقت. نهم پاک خوردن و پاک پوشیدن است. دهم امر به معروف.

### ده مقام طریقت:

اول، دست مرشد گرفتن و توبه کردن. دوم طالب شدن (مرید سه گونه است. مرید اول مطلق، دوم مجازی، سوم مرید مرشد).

مرید مطلق آن است که، در هر حال از مرشد تبعیت کند و حجت طلب نکند، لیکن مرشد باید صادق القول باشد. مرشد مجازی آن است که ظاهراً از شیخ تبعیت می‌نماید اما در باطن به میل خویش عمل می‌نماید.

مقام سوم. پاک‌ی موی و لباس و زدودن آنها، چهارم مجادله با نفس. پنجم حرمت ششم خوف. هفتم ناامید نشدن از حق. هشتم عبرت و هدایت و سجده به اولیاء. نهم صاحب جمعیت، نصیحت و محبت باشد. دهم اشک و شوق و صفا و فقر است.

### ده مقام معرفت:

اول، ادب. دوم ترس. سوم صبر. چهارم قناعت. پنجم شرم. ششم جوانمردی هفتم علم. هشتم مسکینی. نهم معرفت و دهم خودشناسی.

### ده مقام حقیقت:

اول خاکساری، دوم هفتاد و دو ملت را واحد دانستن و بدگویی نکردن سوم آنچه از دست برمی‌آید انجام دادن، چهارم امین دانستن کسانی که از دنیا بریده‌اند، پنجم در امور جمع به حق تعالی توکل کردن و پیروزی و نصرت را در طالب شدن یافتن. ششم صحبت، هفتم راز، هشتم مقام تبری، نهم مقام مشاهده‌ی جلب شوق. (عبدالرحمن سلماز: آداب تخته چیان آنکارا،

۱۹۸۴، صفحه ۸۴۸)

- ۲- سورة تحریم، آیه ۸ در متن اصلی به زبان عرب آمده است.
- ۳- سورة فتح، آیه ۱۰. در متن اصلی به زبان عرب آمده است.
- ۴- سورة حج، آیه ۷۸ در متن اصلی به زبان عرب آمده است.
- ۵ - سورة بقره، آیه ۱۵۴. در متن اصلی به زبان عرب آمده است.
- ۶- در متن اصلی این عبارت به عربی است. الحیا من الایمان
- ۷- سورة یوسف، آیه ۲۰
- ۸ - سورة بقره، آیه ۲۰۱. در متن اصلی به زبان عربی است.
- ۹- سورة منافقون، آیه ۸
- ۱۰- سورة بقره، آیه ۲۰۱
- ۱۱- سورة طلاق، آیه ۳. این عبارت در قرآن نیست و در متن اصلی به زبان عربی آمده است.
- ۱۲- سورة مائده، آیه ۱۱۹
- ۱۳- سورة طلاق، آیه ۳
- ۱۴- سورة کهف، آیه ۱۱۰
- ۱۵- در نسخه از میر این بخش در اینجا تمام می شود.
- ۱۶- سورة حشر، آیه ۲۱
- ۱۷- سورة اعراف، آیه ۱۰۱
- ۱۸- در نسخه از میر، این بخش در این قسمت (ص ۲۶) پایان می یابد.

سه سنت و هفت فرض<sup>۱</sup>

حضرت امام جعفر صادق می‌فرماید:

«طریقت سه سنت و هفت فرض دارد که هر مرید، عاشق و طالب باید آنها را بداند»<sup>۲</sup>  
صوفی‌گری را بر گردن طالبان حقی است که آن حق، سه سنت است.<sup>۳</sup> اولین سنت این است که همواره کلام خدا را بر زبان داشته باشد.<sup>۴</sup> کلمه توحید را از دل بیرون نکند و کبر و کین نورزد.<sup>۵</sup>

دومین سنت این است که، آنچه از قلب خویش بیرون رانده<sup>۶</sup> به قلبش دوباره بازنگرداند.<sup>۷</sup> سومین سنت این است که تسلیم راه باشد.<sup>۸</sup> طالب اگر هزار باید همان یک را گوید<sup>۹</sup> و خاکسار شود.<sup>۱۰</sup>

و صوفی‌گری هفت فرض دارد.<sup>۱۱</sup> امام جعفر صادق می‌فرماید:

«اول این که تمام هستی را تجلی قدرت حق بداند. اسرار اظهار ننماید. همانگونه زاهدی ایمان خود از شیطان محفوظ می‌دارد،<sup>۱۲</sup> همانطور خود را محفوظ نماید!<sup>۱۳</sup> اولین فرض این است که طالب از مربی تبعیت نماید. فرض دوم این است که به مقام دست قدرت نائل شود. به این معنی که از جان خود بگذرد اما از حق نگذرد.<sup>۱۴</sup> اهل راز باشد. دیده‌های خود پنهان کند<sup>۱۵</sup> و مصاحب شود.<sup>۱۶</sup>

فرض سوم این است که هر کجا باشد دائماً عذر نیاز کند. چرا که همیشه هر بدی فراموشی حق است.<sup>۱۷</sup> به دنیا حتی، به قدر ذره‌ای اعتنا نکند.<sup>۱۸</sup> (تاج Uruna)<sup>۱۹</sup> به حق مربی قائل باشد.<sup>۲۰</sup> در حضور خلیفه توبه کند.<sup>۲۱</sup> سر نگهدارد.<sup>۲۲</sup>

فرض چهارم: از فعل پنهانی حذر نماید.

فرض پنجم ادای حق مصاحب در جمع است. حق مصاحب ادا کند.<sup>۲۳</sup> حق مصاحبت توسط خلیفه در جمع ادا کند.<sup>۲۴</sup> یار باشد و بزرگ منش.<sup>۲۵</sup>

فرض ششم این است که دست خلیفه بگیرد و توبه کند.<sup>۲۶</sup> از خلیفه خرجه گیرد<sup>۲۷</sup> و پوشد و کمر محکم نماید.<sup>۲۸</sup>

و فرض هفتم این است که پس از آن که خلیفه<sup>۲۹</sup> بر سرش تاج گذارد به حضور استاد رسد. خودخواهی را ترک کند، خاکسار اهل طریق شود<sup>۳۰</sup> و سخن حق بگوید.<sup>۳۱</sup>

صوفی گری یک شرط دیگر نیز دارد. آن شرط این است که خود را به مشایخ رساند.<sup>۳۲</sup> کنون اینگونه دانسته شد که این سنتها و فرضها اگر بر همین منوال انجام نشود صوفی را نباید صوفی دانست!<sup>۳۳</sup>

طالبی را که از سنت اول برگشت به حال خویش رها سازید. هر طور خدمت کرد همانگونه از وی بپذیرید.<sup>۳۴</sup> ستم کرد نیز به ضرورت نپذیرید.<sup>۳۵</sup>

به طالبی که از سنت دوم برگشته سه سر<sup>۳۶</sup> دست زنید و سه آچه نیاز گیرید. یک به خلیفه<sup>۳۷</sup> و دو دیگر به قاضیان دهید.<sup>۳۸</sup>

به طالبی که از سنت سوم برگشته پنج سردست زنید و پنج (آچه) نیاز گیرید. سه تای آن را به قاضیان و دومی آن را به خلیفه دهید.<sup>۳۹</sup>

به طالبی که فرض اول رعایت نکند پنج سر دست زنید و پنج آچه نیاز گیرید. دو آچه به خلیفه و سه آچه به قاضیان دهید.<sup>۴۰</sup>

به طالبی که فرض دوم را رعایت نکرده هفت سر دست زنید. و هفت آچه نیاز گیرید. ده آچه به قاضیان و هفت آچه به خلیفه دهید.<sup>۴۱</sup>

به طالبی که فرض چهارم را رعایت نموده هجده سردست زنید و بیست و هفت آچه نیاز گیرید. هفده آچه به قاضیان و ده آچه به خلیفه دهید.<sup>۴۲</sup>

حال سه فرض باقی ماند. آن سه گناهشان یکی است. خواه آنکه تاج از سر برگرفته، خواه آنکه از توبه خویش برگشته و خواه آنکه ترک مصاحب کرده. هر سه مرتکب یک گناه شده‌اند. به این کسان باید چهل و هفت سردست زنید و از آنها سی‌ونه آچه نیاز گیرید برای قاضیان و سی‌ونه آچه برای خلیفه نیاز گیرید.<sup>۴۳</sup> برای آنکه این فروض را رعایت نموده و خود را به حضور واصلین نمی‌رساند درمانی نیست. اگر اولیاء شفاعت چنین کسی را بپذیرند مال و ملک و میراث او را تقسیم می‌نمایند. اگر اولیاء شفاعت چنین کسی را بپذیرند، مال و ملک و میراث او را تقسیم می‌نمایند. اگر اولیاء این را نپذیرند؛ برای آن طالب درمانی نیست. این توضیحی است که حضرت امام جعفر صادق

### پاورقی‌ها: بخش ۳۹ «سه سنت و هفت فرض»

۱- نسخه ازمیر، صفحات ۱۱۵-۱۱۴؛ نسخه آلاجا، صفحات ۱۶۶-۱۶۴؛ نسخه حاجی بکتاش، صفحات ۲۴۶-۲۴۵

سه سنت و هفت فرض در کتب مختلف به صور گوناگون آمده است. براساس کتاب عبدالرحمن بیلماز («آداب تخته‌چیان»، آنکارا، ۱۹۴۸، صفحه ۴۳) سه سنت (یعنی) الله - محمد و علی‌اند. باید این سه را یکی دانست. روحشان از ازل و نورشان یکی است. در همان اثر هفت فرض این گونه برشمرده می‌شود:

مصاحب، مربی، رهبر، مرشد، آشنا، پشینه، Çegildeş .

در روایتی دیگر، دو مصاحب و همسرانشان، یک مربی، یک رهبر و یک مرشدند. (صفحه ۴۳) اما بدری نویان در کتاب «تمام زوایای بکتاشی‌گری - علویگری» (جلد ۳، صفحه ۸۹۲) این مطلب را به این شکل توضیح می‌دهد:

سه سنت و هفت فرض، در اثر مشهور «سرنامه» منسوب به امام جعفرصادق این‌گونه آمده است:

سنت اول: دل و ذهن نباید از حقیقت الهی تهی شود. همواره باید این را به یاد داشت.

سنت دوم: در مقابل برادر خویش نباید کین ورزید.

سنت سوم: رضا و تسلیم در هر حال حتی در قهر او.

هفت فرض عبارتند از:

فرض اول: در هر چیز خدای را بیابد و بشناسد و گفتنی‌های خویش بر هر کس آشکار نسازد. به برادر خویش کین نوزد و این حس را نپروراند.

فرض دوم: عیب‌پوشی است. آنچه دیده بپوشاند و آنچه ندیده بر زبان نیاورد.

فرض سوم: اندیشیدن به حقیقت الهی. (و این که ریشه هر درد را از او داند) و این که فراموش نکند، دردش از سوی اوست.

فرض چهارم: حق مرشد و رهبر را حق بداند و تابع امر آنها باشد.

فرض پنجم: حق مصاحب در میدان اولیاء به جای آورد، دست خالی به حضور مرشد رود اما دست خالی بازنگردد. این وضوی طالب است.

فرض ششم: در میدان دست مرشد را که در دست گرفته است، دست حضرت پیر داند. اقرار دهد و توبه نماید.



فرض هفتم: از علم نافع مرشد (بیاموزد) و تبعیت نماید.

در انتهای اثری که از روی رساله درویش خلیل (Yavyavi) یعنی رساله مشهور (رساله طریقت) در ۱۲۳۶ (هجری) کپی شده، این گونه آمده است:

سنت اول: صوفی نباید زبان از کلمه توحید جدا سازد. محمد - علی و اولاد علی را ذکر گوید.

سنت دوم: کبر از دل بزداید.

سنت سوم: فروض را رعایت کند.

فرض اول: سرّ نگهدار باشد.

فرض دوم: ارکان خویش از زاهد (از ظاهر) محفوظ نگه دارد.

فرض سوم: اگر کسی نفسی سخن گوید، آن را حق بداند.

فرض چهارم: (در برابر) عذر خویش اهل نیاز باشد و در درد و بلا صبوری کند.

فرض پنجم: مطیع مربی باشد و اهل حجت نباشد.

فرض ششم: حق مصاحب نگهدارد.

فرض هفتم: همواره از گناهان خویش توبه نماید.

(«فرض هشتم»: در مقابل تاج، ارکان ذکر شده بداند و اجرا نماید. در کمال نقصان نداشته باشد. با این احکام مخالفت نوزد و اهل نیاز باشد. صاحب ارشاد باشد و حلیم و مظلوم. این صفات محمد - علی است.)

و الله اعلم بالثواب.

۲- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۴۵

۳- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴

۴- نسخه آلاجا، صفحه ۱۶۴ و نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۴۵

این قسمت، یعنی اولین سنت، در نسخه از میر به صورت «کین و کبر در قلبش نباشد» آمده است.

۵ - نسخه از میر، صفحه ۱۱۴

۶ - نسخه آلاجا، صفحه ۱۶۴ و نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۴۵

۷- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴

۸ - نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۴۵

۹- نسخه آلاجا، صفحه ۱۶۴

- ۱۰- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴
- ۱۱- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴
- ۱۲- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۴۵
- ۱۳- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴
- ۱۴- نسخه آلاجا، صفحه ۱۶۵
- ۱۵- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۴۵
- ۱۶- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴
- ۱۷- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۴۵
- ۱۸- نسخه آلاجا، صفحه ۱۶۵
- ۱۹- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴
- ۲۰- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۴۵
- ۲۱- نسخه آلاجا، صفحه ۱۶۵
- ۲۲- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴
- ۲۳- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۴۵
- ۲۴- نسخه آلاجا، صفحه ۱۶۵
- ۲۵- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴
- ۲۶- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۴۶
- ۲۷- نسخه آلاجا، صفحه ۱۶۵
- ۲۸- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴
- ۲۹- نسخه آلاجا، صفحه ۱۶۵
- ۳۰- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۴۶
- ۳۱- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴
- ۳۲- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴ و نسخه آلاجا صفحه ۱۶۵
- ۳۳- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴ و نسخه آلاجا صفحه ۱۶۵
- ۳۴- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴ و نسخه آلاجا صفحه ۱۶۵
- ۳۵- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴ و نسخه آلاجا صفحه ۱۶۵

۳۶- سردست: اصطلاحی است در طریقت به مفهوم زدن با عصا.

۳۷- خلیفه: قزلباشان آناتولی که از سوی تکیه اردبیل سازماندهی شده بودند. اینان در قرن هجدهم، در اداره تکیه اردبیل نقش مهمی ایفا نمودند. بعدها اینان در میان دده‌ها از بین رفتند.

۳۸- قاضی: کسی است که شفاعت متهم می‌نماید و نقش میانجی را ایفا می‌کند. وی در تحمل ضربه‌ها با طالبی که تنبیه می‌شود (طریق زده می‌شود) مشارکت می‌نماید و نیمی از مجازات را متحمل می‌شود. سپس آنکه متهم بوده باید مبلغی را پس از خاتمه تنبیه به وی بپردازد و به این صورت از بیش از حد مجازات شدن اشخاص ممانعت می‌شود.

۳۹- نسخه از میر، صفحه ۱۱۴؛ در نسخه حاجی بکتاش آمده است که: «آنکه از سنت سوم افتاده را سه طریق زنید، سه آقچه گیرید برای قاضیان، و یک آقچه برای خلیفه»، صفحه ۲۴۶

۴۰- نسخه از میر، صفحه ۱۱۵؛ در صورتی که در نسخه آلاجا این گونه است:

«طالبی را که از فرض اول افتاده، سه طریق می‌زنند. هفت آقچه ترجمان برای قاضیان می‌گیرند و یک آقچه برای خلیفه و پنج آقچه ترجمان برای حاجی بکتاش می‌گیرند.» (صفحه ۲۴۶) از اینجا به وضوح مشخص می‌شود که «تکیه حاجی بکتاش» به آخر آن اضافه شده است. (نسخه آلاجا، صفحه ۱۶۶)

۴۱- نسخه از میر، صفحه ۱۱۵؛ از اینجا در نسخه آلاجا این گونه آمده است:

«به طالبی که از فرض دوم افتاده، هفت طریق زنند و هفت آقچه ترجمان گیرند.» (صفحه ۱۶۶)

در نسخه حاجی بکتاش آمده:

«به طالبی که از فرض دوم افتاده هفت طریق زنند و هفت آقچه برای قاضیان و سه آقچه برای خلیفه از او ستانند و ده آقچه برای حاجی بکتاش گیرند.» (صفحه ۲۴۶)

۴۲- نسخه از میر، صفحه ۱۱۵؛ در نسخه آلاجا این گونه آمده:

«به طالبی که از فرض سوم افتاده نه طریق زنند و نه آقچه ترجمان گیرند. ده آقچه برای خلیفه گیرند و باقی را به قاضیان دهند. ۴۰ آقچه نیز نذر دهند.» (صفحه ۱۶۶)

در مقابل این در نسخه حاجی بکتاش آمده است:

«به طالبی که از فرض سوم افتاده نه طریق زنند، ۱۱ آقچه برای قاضیان و هفت آقچه برای خلیفه و شانزده آقچه برای حاجی بکتاش از وی ستانند.» (صفحه ۲۴۶)

۴۳- نسخه از میر، صفحه ۱۱۵؛ در نسخه آلاجا همه در مورد فرض چهارم عیناً همین مطلب

آمده. (صفحه ۱۶۶)؛ به اضافه این که ۴۰ آچه نیز نذر دهند. ۲- اما در نسخه حاجی بکتاش این گونه آمده است: «نه طریق زنده، هفده آچه برای خلیفه و چهل آچه برای حاجی بکتاش گیرند.» (صفحه ۲۴۶)

۴۴- نسخه از میر، صفحه ۱۱۵؛ در نسخه آلاجا «چهل طریق زنده. چهل آچه ترجمان گیرند. سی آچه اش را به خلیفه دهند. هفتاد آچه هم نذر دهند.» (صفحه ۱۶۶)؛ در نسخه حاجی بکتاش آمده است: «به اینان چهل و هفت طریق زنده، سی و چهار آچه برای قاضیان، سی آچه برای خلیفه و هفتاد آچه برای حاجی بکتاش گیرند.» (صفحه ۲۴۷)

۴۵- نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۴۷؛ در نسخه آلاجا، صفحه ۱۶۶ به ترتیب به جای کلمه «واصل»، «طالب» و به جای کلمه «واصلین»، «اولیاء» آورده شده است.

۴۶- نسخه آلاجا، صفحه ۱۶۶

## راه طریقت<sup>۱</sup>

کنون ای طالب، دانستیم که راه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم، حضرت فاطمه، امام حسن، امام حسین، و دوازده امام و سرور انبیاء راه حق است. ارکان آن، ارکان حق است. و این راه و این ارکان قدیم است.

و از هر یک از پنج تن معرفتی بر جای مانده. از علی شاه مردان، فاطمه، حسن، حسین و زین العابدین. اولین آنها خاموشی می آموزد، دومی زهر نوشیدن، سومی پرده پوشی می آموزد و چهارمی صوفی گری.

اگر از تو بپرسند «فرزند کیستی؟» بگو: «فرزند طریقت»

اگر پرسند: «طریقت چیست؟» بگو: «اول شریعت، دوم طریقت، سوم معرفت، چهارم سر حقیقت. طریقت اینهاست.»

مفهوم طریقت این چهار عالم است. دانستن علم اینها بدانها عمل کردن است و طمع نکردن بر دنیا. طه اهل<sup>۱</sup> دیدار را نمی بیند<sup>۲</sup> طریقت دوازده فعل دارد. اگر از تو پرسند «طریقت چند ایجاب دارد؟» بگو: «دوازده»<sup>۳</sup>

اولی تقویت حساسیت خود. دوم بذر معرفت کاشتن. سوم شادی بخشیدن. چهارم دامن رضا گرفتن. پنجم جمع صفات حکمت. ششم احترام خود نگه داشتن. هفتم خرد کردن نفس خویش. هشتم صبوری. نهم همه چیز را به مهر سنجیدن. دهم به آسیاب تقوا خود را آرد کردن (وعظ نمودن). یازدهم با آب (خود را) خمیر نمودن و دوازدهم، در تنور ارادت پخته شدن، بر سفره اخلاص نشستن و خود را صرف درآویش و مساکین نمودن است.

و اما چهار کتاب، از حقانیت علی می گویند، تورات و زبور و انجیل و قرآن عظیم الشان و علی ساقی چهار شراب بهشتی است. اول آب، دوم شیر، سوم عسل و چهارم آب کوثر. اگر جمله خلق عالم تا قیامت در حقانیت علی بگویند، باز هم وصف او ممکن نیست.<sup>۴</sup>

و اما دوازده فرض<sup>۵</sup>:

اول، ترس از خدا، طالب باید از سخن صدق خدا پیروی کند، عمل نیک کند و رزق حلال به دست آورد. شریعت را محترم شمارد تا تقوایش (خالص) کامل شود. و آنچه در این مسیر، از آیین و ارکان انجام می‌دهد. جمله فتح و نصرت باشد. از حضرت محمد (ص) اطاعت نماید.

دوم: سخن ناحق به کس نگوید و فارغ‌الحال باشد. به همه خلق، دوست و دشمن (در حین قضاوت) یکسان بنگرد. خود را از همه پایین‌تر بداند.

سوم: با خلق با شفقت و مهربانی رفتار نماید و ایشان را اندرز دهد. به ارکان طریق سر و جان دهد که آنچه حاصل نموده مقبول افتد و در دفتر هدایت ثبت شود.

چهارم: اهل تضرع باشد، انسان را عزیز بیند و محترم شمارد و او را تحقیر ننماید.

پنجم: تسلیم رضا باشد. در برابر آنچه از خدا می‌رسد و در برابر بلا یا صبور باشد. خدای را انکار ننماید و بندگان صابر خدا را دوست بدارد.

ششم: متوکل باشد و به دنیا مشغولیت نیابد.

هفتم: همه چیز را تحمل کند.

هشتم: از خلق اجتناب نماید تا از قضای آسمانی دور بماند. چرا که بسیار قضا حاصل می‌شود.

نهم: اهل قناعت باشد. به کم قناعت کند تا زیاد بیابد.

دهم: نهم روزی نخورد، که رزق را خدا می‌رساند.

یازدهم: عزلت گزیند.

و دوازدهم این که، سرمایه طالب حق است. (سرمایه طالب باید حق باشد)

درک این دوازده، علم‌اعلای طریقت است. در این راه حکم بسیاری وجود دارد. و حال دوازده ارکان<sup>۶</sup>:

از دیدگاه امام جعفر صادق (ع)، ارکان طالب شدن اینگونه است:

اول: اهل قناعت باشد دوم اهل صبر باشد سوم: خوش خلق باشد. چهارم: جوانمرد باشد. پنجم آنچه دیده نگوید. ششم: بدون رضای پیر عملی انجام ندهد. هفتم: از زد و

خورد بر حذر باشد. هفتم: کفر را ایمان نشمارد. نهم: مربی راستین باشد. دهم: مصاحب راستین باشد. یازدهم: صادق باشد. دوازدهم: آشنای راستین باشد.

پس از این، با گفتن «سلامٌ علیکم» وارد شریعت می‌شود.

با گفتن (عشق بادا) وارد طریقت می‌شود.

با گفتن «هو» اهل حقیقت می‌شود.

اکنون باید دانست که راست یکی است و مشکل چهل. اگر پرسند: «مفهوم این چیست؟»

اگر صوفی‌ای از مصاحب راستین خود جدا افتد، به ولایتی برسد، آن صوفی در چهل قریه و یا چهل زمین به دنبال مصاحب باشد، مشکل تواند مصاحبی گیرد و این از ارکان قدیم است. باب مربی یکی است اما چون چهار باب موجود است هر باب یک مربی دارد پس می‌شود چهار مربی و این قدیم است.

Kazanci هفتاد و هفت ارکان است. مشرب سه ارکان. و ارکان محبت، اول و آخر ظاهر و باطن، یکی شده است. چرا که محبت از حق تعالی است و او یکی است. شریک ندارد و دو نمی‌شود.<sup>۷</sup>

امام جعفر صادق می‌فرماید:

«مربی طریقت پیر خرقه‌پوش است. چهره‌اش پیر است. یمین خرقه دست راستش و یسار خرقه دست چپ است.»<sup>۸</sup>

و احکام طریقت شش فرض دارد: اول، سخاوت، دوم معرفت، سوم یقین، چهارم صبر، پنجم توکل و ششم تفکر.

ارکان طریقت هم شش فرض است: اول علم، دوم حکم، سوم رضا، چهارم شکر، پنجم ذکر، ششم عزلت.

بیان طریقت شش فرض است: اول ارادت، دوم اجابت، سوم زهد، چهارم تقوا، پنجم قناعت، ششم اخلاق.

اجابت طریقت شش فرض است: اول احسان، دوم ذکر، سوم شکر، چهارم ترک، پنجم عفو، ششم شوق.

امام متقین، علی بن ابیطالب کرم الله وجهه می‌فرماید:

«میان بست به چند شکل باز می‌شود؟ به چهارده شکل. اول سفره‌اش باز باشد. دوم

در خانه‌اش باز باشد. سوم پیشانی‌اش گشوده باشد. چهارم گوشش باز باشد. گوش شنوا داشته باشد پنجم زبانش گشوده باشد. ششم صاحب کرم باشد. هفتم قدمش گشوده باشد. هشتم دستش گشوده باشد. نهم لطفش گشوده باشد. دهم سخاوتمند باشد. یازدهم خوش خلق باشد. دوازدهم ( اهل یقین باشد) یقینش گشوده باشد. سیزدهم اهل توکل باشد. چهاردهم فاتحه خوان باشد (فاتحه بخواند).

و آن چیزها که ( آن را) می‌بندد دوازده تاست: اول چشم ببندد دوم گوش خود بر اخبار و گفته‌های بی‌هوده ببندد. سوم زبان بر شرک ببندد. چهارم راه بر کینه ببندد. پنجم مکر نوزد. ششم بخل نوزد. هفتم حرص نوزد. هشتم عجب نوزد. نهم دزدی نکند (سرقه نکند). دهم از اعمال بی‌هوده دوری گزیند. یازدهم (یازده و دوازده در کتاب نیامده) این قسمت ناقص است.

اگر پرسند: «پیر کیست؟» بگو: «راه» اگر پرسند: «بین تو و پیر چه میثاقی است؟» بگو «عهد و امان» پرسند: «بین تو و استادت چیست؟» بگو: « تلقین پیر و شد شاه» اگر پرسند: « شد چیست؟» پاسخ ده: «تسلیم است و وفا» اگر پرسند: « از پیر چه نشان داری؟» بگو: « تولی و تبری»  
اگر پرسند: «وضوی طریقت چیست؟» بگو: «چهار چیز» اول این که دست خالی به میان درآویزش نروی.

دوم دائماً با طهارت باشد. سوم تا آنجا که از دستش برمی‌آید امر به معروف کند چهارم نهی از منکر نماید.

اگر پرسند: «شرط طریقت چند است؟» بگو: «چهار»

اول دروغ نگفتن. دوم زنا نکردن. سوم قمار نکردن. چهارم آنچه به دست خویش ننهاده بر ندارد.

اگر پرسند: «پیر طریقت چند قسم است؟» بگو: «چهار». اول ارشاد. دوم واصل. سوم بیعت. چهارم نظر.

اگر پرسند: «پیشوای فقیر چیست؟» بگو: «چهار است»

اولین پیران شام‌اند. دومین پیشوای فقیر تسلیم‌شدن در راه است. سوم پیران ترکستان پیشوای فقیر اینان صدق است و چهارم، از حضرت رسول روایت است. فقیر معرفت است.



اگر پرسند: « احکام فقر چند است؟ » بگو: «شش»  
اول، با معرفت خدای را شناختن  
دوم، سخاوت ورزیدن به هر که محتاج آن است.  
سوم، یقین آوردن است.

چهارم، با صدق نام خدای بردن است.

پنجم، تفکر در آثار خداوند است. و ششم، حبّ دنیا را در دل کشتن.

اگر پرسند: « ارکان طریقت چند است؟ » پاسخ ده: «شش»

اول، توبه از گناهان. دوم تسلیم خواست حق بودن. سوم صبر پیشه کردن در هر شرایط. چهارم تقوا. پنجم عزلت گزیدن از خلق و ششم ترک است. اگر پرسند: «مقامها کدامند؟» پاسخ ده: «مقامها این گونه‌اند:

اول مقام نایبان. دوم مقام عابدان. سوم مقام زاهدان. چهارم مقام صادقان. پنجم مقام اهل رضا. ششم مقام شاکران. هفتم مقام محبتان. هشتم مقام عارفان.»

و نائب؛ آدم است، عابد؛ ادریس، زاهد؛ عیسی، صادق؛ ایوب، رضا؛ موسی، شاکر؛ نوح، محبّ؛ ابراهیم و عارف؛ محمد و علی<sup>۹</sup> اند.

#### پاورقی‌ها: بخش ۴۰ «راه طریقت»

۱- دیدار: ۱. روی زیبا ۲. دیدن ۳. دیدار معنوی خداوند در بهشت

اهل دیدار: دیدار حق (روی حق) در واقع همان چهره انسان است. خدای تعالی به صورت انسان تجلی یافته است. غیر از صورت خود انسان، در جای دیگری و در چیز دیگری چهره‌ای از حق نیست. اهل دیدار کسانی‌اند که به درک این مفهوم رسیده‌اند و صورت خداوندی را در خویش یافته‌اند.

۲- نسخه از میر، بخش «راه طریقت»، صفحه ۸۰؛ موضوع در اینجا پایان می‌یابد.

۳- نسخه از میر، بخش «دوازده کار طریقت»، صفحه ۸۹

۴- نسخه از میر، صفحه ۸۹

۵- نسخه از میر، بخش «دوازده فرض»، صفحات ۷۲-۷۳

۶- نسخه از میر، صفحات ۷۲-۷۳

۷- نسخه از میر، صفحه ۱۱۶

۸ - در علویگری، بر سر نهادن تاج یا خرقه پوشیدن شرایط خاصی دارد. تاج ۱۲ ترکی بر سر نهادن ۱۲ شرط می‌خواهد که اینگونه‌اند: ۱. ترک جهالت و آموختن علم، ۲. عاصی نشدن (عصیان نکردن) و از خدا و رسولش اطاعت نمودن، ۳. ترک هوای نفس و تمنای بخشایش از خداوند، ۴. ترک غفلت و یاد حق در هر زمان، ۵ - ترک اسراف و قناعت نمودن، ۶ - ترک محبت دنیا و توکل به خدا، ۷. مراتب بلند دنیا و کبر را ترک نمودن و زهد پیشه کردن، ۸. ترک شهوت و تقوا پیشه کردن، ۹. ترک غرور و تواضع نمودن، ۱۰. جور و جفا نکردن بر مسلمانان و مساعدت آنها، ۱۱. عجله نمودن، فتوت و صبوری کردن، ۱۲. روی نگرداندن از قضای الهی و تسلیم او بودن، صبر در بلا و شکر نعمت آوردن.

به اعتقادی خرقه در معراج توسط جبرائیل به محمد داده شد. آن حضرت خرقه را به علی و علی به حسن بصری (پوشانید) بخشید. بعد از آن نیز خرقه را بزرگان طریقت پوشیدند. خرقه ویژگی‌هایی دارد. در اینجا «یسار خرقه» خود دال بر یک ویژگی است. یسا: ۱. چپ، ۲. ثروتمندی و تمول. باقی ویژگی‌های خرقه در فصل «پرسش و پاسخ» آمده است.

۹- نسخه حاجی بکتاش، صفحات ۲۴۱-۲۳۸

## دوازده ارکان

فرمایشات امام جعفر صادق در وصف طریقت و احوالات آن، همه ثبت گردیده است. اینها ارکان اولیاست. از آنها غافل نشوید! هر استاد و پیری باید آنها را بداند. هر طالب باید این راه را بشناسد سپس وارد طریقی شود. این ارکان یادگار محمد و علی است.

اول: طریقت دوازده ارکان دارد که اگر در آیین جمع اجرا نشوند ارکان تمام نمی‌شود. خوردن و آشامیدن حلال نمی‌شود. صاحبان این ارکان را باید شناخت. چرا که صاحبان این منازل اولاد علی‌اند. آنانکه این منازل را اجرا می‌کنند اولاد علی‌اند.

حضرت شاه در وقت جمع برای هر یک از این خدمات و برای هر یک از اولاد خود گلبانگی سر می‌دهد و ارکان آن را به جای می‌آورد.

طریقت‌چی امام حسن است.

بربر محمد حنفی

ساقی تائب است.

جاروچی تراب است.

فراش امام حسین است

ذاکر عبدالصمد است

سفره‌دار عبدالوحید است

خادم عبدالمعین

نگهبان عبدالکریم

پروانه عبدالله

چراغ‌چی هادی اکبر است.

دربان عبدالجلی است.

این جان‌های شریف، همه اولاد علی‌اند. به خدمتشان حاضر شود، هو گوئییم، هو...

سید فراش جاروب بر می‌گیرد و این دعا می‌خواند:

از غم حسین کربلا، چشمانم از برای حسین کاسهٔ خون

صد هزاران لعن بر قلب سنگ و سیاه یزید ملعون

در جمع چهل تن، پیرما، سید فراش

بر جمال محمد، کمال حسن و حسین

علی را صلوات

آفتابه‌چی اینگونه می‌خواند:

من غلام حیدرم

چونکه استادم در این خدمت بود سلمان پاک

بر جمال محمد، کمال حسن، حسین،

علی را صلوات

سفره‌چی این دعا می‌خواند:

اول الله گویم

قدیم الله گویم

آمد علی بر سفره‌اش

او را شاه قاضیان گویم

حق بیخشاید، تناول می‌کنیم

برای حقیقت هو گویم

دعای سقا اینگونه است:

الله، الله، دین دین محمد است

صلوا علی نازک جمال، آب کوثر می‌دهند به عشق او

شاهم علی هم شهوار هم ساقی و هم کائنات

کس نداند سر این غیر خدا پروردگار

## آسمان بشکافت

ای خوارج در ره بیا مکن شاه را انکار  
حق تو را از چشم بد نگه دارد  
ز آن خرمن گوهر تو ماندی یادگار  
پرسند کیست نور این جهان  
شاه حسن، شاه حسین ماند نامش یادگار  
جوانمرد، جوانمردان تویی، ای امیرالمؤمنین  
گفت ارکان جوانمردان قنبر سفره‌دار  
مجنون شاهم من، شاه لیلای من است  
در آستانش گشته‌ام، همچون غبار  
شاه ختایی، بازگو این راز و بیا  
لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار  
می باد بر نوشندگان، رحمت بر رفتگان  
حسن از علی، حسین از ولی صادق، مخلص آن سلمان پاک  
احمد مهتر، حیدر کرار، دشت کربلا  
سر دهد قنبر به عشقش! سیل گردد اشک من  
یا علی، سقا حسن سقا حسین  
پس از خواندن این، قدری آب در اجاق می‌ریزند. سپس جمعیت پراکنده می‌شوند.  
(اولیای جمع):

«رحمت بر امام حسن، امام حسین» می‌گویند و صدا می‌زنند. به یک دو نفر اندکی آب می‌دهند. اما نه تمام. چرا که این کار حسین را تداعی می‌کند. شاید که از میان جمع کسی از برای حسین آه برکشد و بگرید.  
آنکه در مصیبت حسین بگرید، از جهنم محفوظ ماند.  
ملائک اشک آن کس را در شیشه‌ای می‌ریزند و در محشر مقابلش می‌گذارند.  
اشک او آبی می‌شود که او را از سوختن می‌رهاند.  
روایتی است که می‌گوید: اگر یک خارجی با مؤمنی در جایی باشد، احوالات حسین در

کربلا به یاد آن مؤمن آید و بگرید و آن خارجی به چهره آن مؤمن بنگرد حق تعالی  
گناهان آن خارجی را نیز به خاطر آن مؤمن ببخشاید. زیرا به قلب او رحم آمده است. پس  
روح او یک رگ نیکی دارد. نبی اکرم می‌فرماید:

«انسان خود را از هر قوم بشمارد، از آنان است»

یعنی انسان خود را شبیه هر قومی کند، از آنان می‌شود. آن خارجی به گریه مؤمن  
می‌گرید پس به او شبیه می‌شود و گناهانش بخشوده می‌گردد.

پس از پخش آب، سقا کنار می‌رود و چنین می‌خواند:

هزاران لعن بر جانت منافق

این نگویم من، که حق فرمود در شأنت چنین

صلوات بر پیغامبر است بگویند این چنین

شک نمودی در علی، آن عهد و پیمانت کجاست

گر حج روی پنجاه بار. مقبول نبود آن طواف

از عرفات هم گر بگذری سگ می‌شود قربانی‌ات

کم نکردی تو عداوت با علی

از که خواهی تو شفاعت زین گناه و جرم خود

از عزازیل انکار کردی تقوی‌ام

أف که فاسد گشتی و ایمان خود کردی خراب

آی، ای شاه ختایی، سر این را بازگو

شاه یک کانی از کرم بگذرد از حمله عصیان‌ها

لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

پس از تکبیر این، اگر شب جمعه باشد. سه تکبیر سر می‌دهند. سپس پیر گلبانگ سر  
می‌دهد. دعای چراغ این گونه است:

فخر عالم آن از عشق مصطفی

تا حشر بسوزد، بگذارد ز عشق خاندان

عشق ساقی کوثر علی المرتضی

[Hazreti Hunkar Kutbu Evliyanin Askina] به عشق حضرت هونکار قطب

اولیاء

سید سیادت، محب سعادت Tutu مناجات

بر محمد مصطفی صلوات فرست

چراغچی بعد از خواندن این دعا گلبانگ سر می‌دهد. پس از به جای آوردن تمام ارکان، احسان می‌دهند و سپس هر مؤمن و مسلم به خانه خویش می‌رود.

و به هنگام تکبیر و قربانی این آیه خوانده می‌شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم و قُل الحمد لله الذي ولدنا و لم يكن له شريك في ملك و لم يكن له ولي من الدل و كبره تكبيراً.»

سوره اسرى، آیه ۱۱۱

«قربانی خلیل، فرمان جلیل، جان اسماعیل، الله اکبر، الله اکبر و الحمد لله» این را می‌گویند و تکبیر سر می‌دهند.

پرسش و پاسخ<sup>۱</sup>

عمّار یاسر به حضور شاه رسید و نیاز کرد.

پرسید: «ای شاه، اجازت دهید از جانب اولیاء پرسش‌هایی عرض کنم»

شاه ولایت فرمود: «بگو ای عمّار!»

عمّار نیاز کرد و نشست<sup>۲</sup> و پرسید: «ان چیست که شما و انسان را یاری می‌دهد؟»

«اول فراگیری علم و دوم مشغولیت به کار خدا به وقت جوانمردی»

پرسید: «ای شاه اگر کسی از دوستش فعل ناشایستی ببیند، چگونه باید دوستی‌اش را

قطع کند؟»

فرمود: «پیامبر فرمود با سه چیز، ندیدن آن دوست، نپرسیدن احوالش و سوم این که

اگر از آن شخص حاجتی دارد، آن را نخواهد.»

پرسید: «ای شاه اگر مرد به غیرت فعلی کند نکوست یا با قضا؟»

فرمود: «دلیل خیرت قضاست؟»

پرسید: «ای شاه، جوانمردی چه چیزهایی را شامل می‌شود؟»

فرمود: «حیا و ادب»

پرسید: «ای شاه، پیران را چه چیز خوش آید؟»

فرمود: «ایین و ارکان از او فرا گرفتن و به طالب راه راست نشان دادن»

پرسید: «چه چیز به تندی می‌گذرد؟»

فرمود: «نفوس بد (از پیران) اخلاق بد، خودخواهی به خاطر سود دنیای فانی و

خودپرستی. آنکه برای مال دنیا زاری می‌کند و شهوت می‌ورزد، خسیس است.»

پرسید: «ای شاه ولایت، ساقی کیست؟»



فرمود: «جوانمردی است. عین جهان است»  
پرسید: «ای شاه، مراد از جوانمردی چیست؟»  
فرمود: «ساقی پند شدن، ساقی علم شدن، و شادی بخشیدن»  
پرسید: «ای شاه، انسان چگونه باید امیالش را بیروRAND؟»  
فرمود: «با شوق رسیدن به پروردگار»  
پرسید: «ای شاه، انسان چگونه به روشنی می‌گراید؟»  
فرمود: «با شیرینی سخن»  
پرسید: «کدام خواسته انسان است که به دست نمی‌آید؟»  
فرمود: «استواری در غم، شاد بودن و برای دوست خویش محبوب بودن»  
پرسید: «ای شاه اخلاق نکوهیده چیست؟»  
فرمود: «در مقابل تمام نیکی‌ها بدی کردن»  
پرسید: «آیا در بین هنرها، هنر بدی هست؟»  
فرمود: «این که در پس از کمک و جوانمردی، منت گذارد. این در نزد من عیب است.»

پرسید: «ای شاه ولایت، نشان ارزشمندی چیست؟»  
فرمود: «عفو به جای انتقام، آنگاه که کسی قدرت انتقام دارد»  
پرسید: «ای شاه، آن چیست که علم انسان را فزون کند؟»  
فرمود: «راستی کردن»  
پرسید: «ای شاه، آن کیست که هیچ عیبی نداشته باشد؟»  
فرمود: «حضرت حق تعالی»  
پرسید: «ای شاه، از کارهای معقول کدام یک نیکوتر است؟»  
فرمود: «از انسان باطل و اعمال بیهوده دوری کردن است»  
پرسید: «ای شاه، کدام نقصان انسان زیانبارتر است؟»  
فرمود: «آنکه آنچه را اول حق می‌دانسته، کتمان نماید و دروغ گوید»  
پرسید: «کدام لحظه عمر انسان هدر رفته است؟»  
فرمود: «آن لحظه که توانایی کمک داشته باشد، اما دریغ ورزد»

پرسید: «کدام فرمان خواری نمی‌یابد؟»

فرمود: «فرمان حق تعالی و رسولش. دوم فرمان علما سوم فرمان پیر چهارم فرمان رهبر، پنجم فرمان خلیفه، ششم سخن مرشد، هفتم سخن مصاحب، هشتم فرموده استاد، نهم فرمان پدر و مادر، یازدهم سخن همسایه و دوازدهم از ارکان نیست که زن، فرمان شوی خویش خوار دارد.»

پرسید: «ای شاه زیباترین اتفاق چیست؟»

فرمود: «این که وقتی خورد، بخوراند»

پرسید: «ای شاه در آخرت چه چیز سودمند است؟»

فرمود: «مشغولیت نیک و راه راست سود می‌رساند.»

پرسید: «ای شاه، خوراک آخرت چیست؟»

فرمود: «به کم اکتفا نمودن و بر طبق رضای خدا عمل کردن»

پرسید: «ای شاه، آن چیست که انسان را فاسد می‌کند؟»

فرمود: «این که زن به همسرش دروغ گوید و بی‌حیایی کند.»

پرسید: «ای شاه، چه کنم تا به معاند محتاج نشوم؟»

فرمود: «آنکه کم خورد، کم بخوابد و غفلت ننماید و کم صحبت کند به معاند محتاج نمی‌شود.»

پرسید: «ای شاه کدام روش برای انسان معقول‌تر است؟»

فرمود: «کم صحبتی، بیشتر شنیدن و بیشتر دانستن است»

پرسید: «ای شاه، فساد چگونه ریشه‌کن می‌شود؟»

فرمود: «با ریشه‌کنی جهل»

پرسید: «ای شاه، رفتن محبت چیست؟»

فرمود: «این که دو انسان به یکدیگر بدی نمایند.»

پرسید: «ای شاه من، علی، نیاز حقیقی چیست؟»

فرمود: «خاکسار شدن»

پرسید: «ای شاه از که تدبیر جوییم؟»

فرمود: «از آنکه سه ویژگی دارد. اول آنکه متدین باشد. دوم انسان نیکی باشد و سوم این که خردمند باشد.»

پرسید: «ای شاه، نیکی با چه چیز تمام می‌شود؟»  
فرمود: «با اطاعت از پدر، جوانمردی کند و منت نگذارد، به پیر خدمت کند و منت نگذارد.»

فرمود: «آنکه چشم به علما دوزد، دروغ نگوید و کسی را نرنجاند.»  
پرسید: «آنگاه که علم آموختم چگونه آن را ارزیابی کنم؟»  
فرمود: «از آنچه آگاه نیستی، آگاه می‌شوی. نداشتی اما دارا می‌شوی، سخن نمی‌دانستی اما صاحب سخن می‌شوی.»

پرسید: «ای شاه، مال از برای چیست؟»  
فرمود: «اول از برای احتیاج خویش، دوم آذوقه آخرت، سوم خیر دو جهان و چهارم برای دستگیری از بینوایان.»

پرسید: «پیر دانای ولایت کیست؟»  
فرمود: «آنکه با جان و دل برای صاحب خویش دار می‌ایستد»  
پرسید: «ای شاه مروّت چیست؟»  
فرمود: «به حق عمل نمودن از حجت مؤمنین»  
پرسید: «آن شیرینی که انسان را هلاک سازد، چیست؟»  
فرمود: «شهوة»

پرسید: «ای شاه کدام عمل است که از بین نمی‌رود؟»  
فرمود: «خاکسار شدن»

پرسید: «کدام شیرین است که تلخ می‌شود؟»  
فرمود: «آنکه فریب دنیای فانی را بخوری و آخر زیان کار شوی؟»

پرسید: «کدام جامه، نقصان نمی‌یابد؟»  
فرمود: «آن جامه دین است.»

پرسید: «کدام دشمن از دوست بهتر است؟»  
فرمود: «نفس»

پرسید: «کدام بیماری است که علاج ندارد؟»  
فرمود: «نقصان عقل»

پرسید: «کدام بلندی است که از پستی پست‌تر است؟»

فرمود: «تکبر»

پرسید: «ای شاه، خوی زیبای انسان چیست؟»

فرمود: «انسانی را از بی‌آبرویی نجات دادن»

پرسید: «خوی زشت چیست؟»

فرمود: «کسی را به ناحق خرد کردن»

پرسید: «کدام زخم است که بهبود نمی‌یابد؟»<sup>۳</sup>

فرمود: «این که درباره کسی به ناحق حکم داده شود و مورد ظلم واقع شود.»

پرسید: «ای شاه، پس از تو، محبانت از چه کسی ارشاد گیرند؟»

فرمود: «از یازده اولادم»

پرسید: «جانشینان فرزندان کیستند؟»

فرمود: «مردان حقیقی من و پسرانم. آنان که از ما آموخته‌اند.»<sup>۴</sup>

پرسید: «ای شاه پس از آنان که حق از فرزندان تو آموختند، پس از آن اولیاء، راه را که نشان می‌دهد.»

فرمود: «آن‌آنکه ارکان به جای می‌آورند. صاحبان تراش، سفره، چراغ، ... و خلیفگان حق را می‌نمایند»

پرسید: «اگر اینها را نیافتند، حق را کجا یابند؟»

فرمود: «ارکان طریقت را از آنان که به جای خلیفگان می‌نشینند فراگیرند»

پرسید: «ارکان طریقت، (دار، تراش، سفره، چراغ، ...) را از جانشین خلیفه یا از آنکه خلیفه در منزل او بنشیند می‌توان آموخت؟»

فرمود: «ای عمّار، (جانشین خلیفه) او وکیل است. وکیل با اصیل حرکت نمی‌کند (یعنی وقتی اصیل هست، وکیل وظیفه او را انجام نمی‌دهد) اینگونه که خلیفه وکیل است و خُلُفا اصیل‌اند. خلفا وکیل‌اند و اولادم اصیل‌اند. اولادم وکیلند و من اصیل.»

پرسید: «ای شاه سخن را درنیافتیم.»

فرمود: «ای عمّار، آنکس که به جای خلیفه نشیند، به خلیفه وابسته است. خلیفه به خُلُفا وابسته است. اولادم به من وابسته‌اند و من به طریق، و طریق از همه برتر است. عمّار پرسید: ای شاه به آن که صاحب دست و دامن نیست، نباید دست داد. از آن که

صاحب تراش، سفره، چراغ و... نیست نباید تبعیت نمود. در ارکان طریقت به غیر از ما و استادان از که می‌توانند تبعیت نمایند؟

« ای عمار؛ مریدانم و محبانم، تولی و تبری را حفظ نمایند، با بیگانگان اختلاط نکنند، بی‌دست و بی‌دامن را حق مپندارند و کژی‌های آن را راست نپندارند، حق استاد رعایت نمایند، جان خویش از استاد دریغ نورزند، استاد را چون چشم خویش پندارند، از طریقت و ارکان اولیاء حتی کلمه‌ای (ذره‌ای) منحرف نشوند، به سخنان آنان ایمان داشته باشند، از دست بیگانه شراب ننوشند، از راه حق گریزان نگردند، عالم یکی، مرد یکی، نور یکی، آن که نفس خویش شناسد حیوان است، آن که نفس خویش شناسد انسان، دست به دست تا به حق، و من پیشوای آنانم که در مسیر حق‌اند.»<sup>۵</sup>

آنگاه که به پایان رسید. نیاز کرد و رفت.

و اکنون این سخنان که سلمان فارسی از قول شاه روایت می‌کند. در سلسله نامه آل عباس و به زبان فارسی اینها توسط علمای خراسان از زبان فارسی، به ترکی ترجمه شده است و توسط اهل طریقت حفظ گردیده. دست به دست تا به خدا.<sup>۶</sup>

#### خدمت‌های طریقت:<sup>۷</sup>

- «پیری از که بر جای مانده؟»
- «از شاه مردان علی بر جای مانده. چرا که علی پیر جبرائیل است»
- «صدر عالم کیست؟»
- «حضرت رسول اکرم. او صدر تمام عالم است.»
- «پادشاهی از که بر جای مانده؟»
- «از اسماعیل (ع)»<sup>۸</sup>
- «ذاکر بودن از که بر جای مانده؟»
- «از جبرائیل علیه السلام ماند»
- «ساقی‌گری از که بر جای مانده؟»
- «از امام حسین به جای مانده که ساقی کوثر است.»
- «چراغ‌داری از که بر جای مانده؟»
- «از حضرت سلمان فارسی مانده است. چرا که هشت چراغ در دست اوست.»<sup>۹</sup>

- «چراغ چند گونه است؟»
- «چهار گونه. شریعت، طریقت، معرفت، حقیقت. یعنی شناخت حق است»
- «خادم بودن از که بر جای مانده؟»
- «از حضرت رسول (ص)»
- «طریق چی شدن از که بر جای مانده؟»
- «از میکائیل علیه السلام»<sup>۱۰</sup>
- «فراش بودن از که بر جای مانده؟»
- «از ابراهیم خلیل الله مانده»
- «جارچی گری از که بر جای مانده؟»
- «از اسرافیل علیه السلام»<sup>۱۱</sup>
- «نقیب بودن از جنّت رضوان مانده است.»
- «نذر کردن از سلیمان بر جای مانده»
- «Başmaşlik باشماقچی=کفشدار، از شیخ حسن بصری بر جای مانده.»<sup>۱۲</sup>
- «اگر از تو بپرسند: «مغرور کیست؟»
- «آنکه در راه راست کم گذارد»
- «پدرت کمرت را چگونه بست؟»
- «پدر کمر نمی‌بندد. پیران می‌بندند. هر که باید از پیر خود تبعیت نماید.»
- «حقّ تو بر پیر چیست؟»
- «تجلی، تمنا، و از یزید تبری. چرا که حضرت امام جعفر صادق می‌فرماید که هر که تجلی و تمنا کند آن فرض که بر گردن اوست را ادا کرده، و هر که از یزید تبری کند حق امامان را ادا نموده است.»
- «پیر به تو چه گفت!»
- «پیر به من فرمود که: خدمت کن و با حرمت و عزّت سخن بگو»
- «پیر در گوش تو چه گفت؟» (یعنی مخفیانه)
- «پیر در گوشم فرمود که پسر شریعت باش. از طریقت باخبر باش. خاکسار حقیقت باش و از معرفت، آگاه باش»<sup>۱۳</sup>

و اما وصیت رسول اینگونه است:<sup>۱۴</sup>

« ای علی، هر که قرآن بخواند و به آن عمل نماید در جهنم آسیابی است. سر عالمان را آرد می‌کند، چرا که عصیان‌گرند، برای مثال اگر کوری با بینایی (اهل بصیرت) به راه افتد، مقابلشان در راه کتاب یا نان آید، گر کور بر آن پا نهد بر او خرّجی نیست، اما اگر بینا بر آن پا گذارد، کافر شود.»

« ای علی، به زنان و فرزندان راه راست را نشان دهید، ارکان، فرض و سنت پیامویدشان.»

« ای علی، فرشتگان به خانه کسی که پدر و مادر خویش را رنجانده و مهمان به خانه‌اش نمی‌رود، داخل نمی‌شوند.»

« ای علی، هرگاه تو را مهمان کنند، برو. و هرگاه مهمان به خانه‌ات آمد با آن به نیکی سخن بگو تا حق تعالی به تو نیکی کند و رحمت نماید.»

« ای علی، در مقابل خورشید منشین، به قلبت آسیب می‌رساند.»

« زیاد مخواب، چشمانت کم‌سو و بی‌نور می‌شود.»

« یا علی، به هر که به تو بدی کرده نیکی کن، هر که به میزان کمال خود رفتار می‌نماید.»

« یا علی، به هنگام سفر و یا به وقت دشواری، سوره یاسین و انا انزلنا بخوان که بدی بد خواهان به تو نرسد.»

« ای علی، عرش از گریه یتیم به لرزه می‌آید. حق تعالی به جبرائیل فرمود: ای جبرائیل، مژده ده که هر که او را شاد گرداند و بخنداند، از آتش جهنم خواهد رهید.»

« یا علی، غیرت از ایمان است. آنکه غیرت ندارد، ایمان ندارد، یک دست برای دنیا و دستی دیگر برای آخرت غیرت می‌ورزد.»

« یا علی، در آب، آب دهان مینداز.»

« چراغ را با فوت کردن خاموش مکن.»

« در آستان در منشین.<sup>۱۵</sup> برهنه نخواب. پا برهنه کار مکن. پوست پیاز و سیر را

نسوزان. تمام اینها مسکنت می آورد. اینها اعمال کثیفی است.»

«یا علی، بر پدر و مادر طغیان مکن.»<sup>۱۶</sup>

امام جعفر صادق ادب طریقت و خرقه را این گونه بیان می دارد:

«ایمان و اسلام خرقه چیست؟»

«ایمان خرقه ستار<sup>۱۷</sup> بودن است. و اسلام خرقه پاکیزگی، خرقه دین آشنایی است.»

- «قبله خرقه کدام است؟»

- «پیر»

- «کلمه خرقه چیست؟»

- «ذکر خدای تعالی»

- «سر خرقه چیست؟»

- «شوق»

- «سهم خرقه چیست؟»

- «زهد»

- «میل خرقه چیست؟»

- «راستی»

- «کلید آن چیست؟»

- «تکبیر»

- «غسل آن چیست؟»

- «به امر دنیا اشتغال نیافتن»

- «کمال آن چیست؟»

- «راستی»

- «جان آن چیست؟»

- «عبادت»

- «نماز آن چیست؟»

- «راستی»



- «بقه خرقة چيست؟»
  - «رضا»
  - «دامن آن چيست؟»
  - «درويشی»
  - «داخل آن چيست؟»
  - «نور»
  - «بيرون آن چيست؟»
  - «مشاهده»
  - «فرض آن صحبت است.»
  - «سنت آن مقراض است»
  - «معرفت آن صدق است»
  - «رنگ آن، مشايخ اند»<sup>۱۸</sup>
  - «چهره آن پير، و باطن آن مربی است»
  - «يمین آن، دست راست و دارائی اش (هستی اش) دست چپ است.»
- اگر پرسند: «درويش کيست؟» پاسخ ده: «درويش آن است که به محبس اين عالم می آيد و اهل درد است.»
- اگر پرسند: «توبه چيست؟»
- بگو: «صميميت (خلوص). يعنی انسان خویش را ... بپالاید.»
- اگر پرسند: «برائت چيست؟» «پاکيزگی چيست؟»
- بگو: «عمل به فرمان خدا و راستی»
- اگر پرسند: «توبه چيست؟»
- بگو: «هفت»
- اگر پرسند: «کيست که به اينها ايمان دارد؟»
- بگو: « اول، ملائک. دوم پيغمبران. سوم اولیای راستين. چهارم مریدان واقعی. پنجم کافر از کفر برگشته. ششم، مسلمانان. هفتم مؤمنان. عنایت پروردگار بر اينان است.»
- « ايمان همچون درختی است که اصل آن ترس از خداوند است. روح ايمان قرآن

است و حیا از ایمان است. بدنۀ آن شکر ساقه‌های آن تقوا و برگ‌هایش توبه و میوهٔ آن عنایت است.»

«آنکه می‌خواهد خرقهٔ درویشی به تن کند و به کسوت آن درآید: باید علم شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت بداند. از معارف، آنچه از او پرسند، پاسخ دهد. هر مرید هم باید این چهار مقام بشناسد و در راه حقیقت مجاهده کند. چرا که اگر معرفت چهار مقام نداند، تمام اولیاء در روز قیامت بر او خرده خواهند گرفت و شاکی خواهند بود.»

«و اگر معنای این چهار مقام بداند، تمام اولیاء شفاعت او خواهند نمود.»

درویش اگر خرقه زمین گذارد، در قیامت روسیاه خواهد شد.

اگر از راه برگردد مرتد است. مرتد شریعت مرتد طریقت می‌شود.

یک بار «لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله» بگوید، نجات خواهد یافت، اما مرتد طریقت راه نجاتی نخواهد داشت و همانا در قیامت روسیاه خواهد بود.<sup>۱۹</sup>

اگر گویند: ای طالب آیا از فشار و تنگنا رها شدی؟

بگو: «رها شدم» [«Bazan Ciktım»]

بگو: «به میدان مردان، و با نور سید علماء، سرور عالمیان ابوالقاسم»

اگر پرسند: «آیا کمر بسته‌ای؟»

بگو: «کمر بسته‌ام»

اگر پرسند: «کمر بست چند نوع است؟» بگو: «سه نوع»

اگر پرسند: «چرا در مقابل در می‌ایستی؟» بگو: «برای قرار»

اگر پرسند: «در کیست؟ آستانش کیست؟ و رویه‌ی در کیست؟» بگو: «در شریعت

است. آستان آن علی است. (Kanadi Cebrail) و بدنۀ آن محمد»

اگر پرسند: «میدان از آن کیست و از که بر جای مانده؟»

بگو: «بابا آمر» «چگونه بر جای مانده؟»

«حضرت رسول در غزوه‌ای به کمبود آذوقه برخوردند. سه روز و سه شب گرسنه

ماندند. بابا آمر رضی الله تعالی عنه، مقداری نان به سپاه اسلام داد. در آن هنگام سعد ابی

وقاص آمد. به او نیز قرصی نان داد. او نان را نگرفت و در عوض تیری به او زد. او به

شکایت نزد حضرت علی رفت. علی، سعد را به میدان دعوت نمود. اساس طریقت از آن هنگام بر جای مانده.»

اگر پرسند: «از کدام در گذر کردی؟» بگو: «از در شریعت وارد شدم و از در ارکان و طریقت خارج شدم و گفتم السلامُ علیکم ای اهل شریعت، والسلام علیکم اهل طریقت. بر ارواح استادانمان صلوات!»

اگر پرسند: «ای عاشق، کجا اقرار دادی؟»

بگو: «در میدان مردان و در مقابل پیران»

اگر پرسند: «آنگاه که اقرار دادی، دستت، گوشت، چشمت، احساست، کجا بود؟»

بگو: «دستم در دست مرشد، گوشم به نصایح، چشمم به صورت اولیاء و خود منصور دار ایستاده بودم. احساسم در گرو محمد، علی، دوازده امام، چهارده معصوم پاک، حاجی بکناش ولی و اولیای راستین خدا بود. اقرارم و ایمانم محمد و علی اند.»

اگر پرسند: «مرشد در گوشت چه گفت؟» بگو: «در شریعت استوار باش، از طریقت خبردار باش، در معرفت پایدار باش. در حقیقت ثابت قدم باش.»

اگر پرسند: «اقرار ترجمان چیست؟» بگو: «غلام شاه مردانم، از تبار آل عبایم، در مذهب امام جعفر صادقم، رهبرم محمد، مرشدم علی است.»

اگر پرسند: «نشان مرشدان در حضور تو چیست؟»

بگو: «دوستی با دوستان محمد و علی و تبری از دشمنانشان.»

اگر پرسند: «اقرار دادن به مرشد چه مفهومی دارد؟»

بگو: «اقرار به مرشد، تسلیم شدن و رضا بودن است. هر عاشق صادق باید خویش را به مرشد بنماید. امانتش را تسلیم کند. جانش را تسلیم کند. مراد، اقرار دادن در پیشگاه محمد و علی و دوازده امام است. به این شکل به وقت اجل، خود را به آنان می‌سپارد. آنگاه به ارواح، محمد و علی، دوازده امام، چهارده معصوم پاک و اولیاء، خواهد پیوست و در غیر این صورت اگر بهنگام اجل از ترس خدا، امانت خویش به مرشد تسلیم کند. به ارواح اسفل<sup>۲۰</sup> خواهد پیوست.»

- «ای درویش، طالب هستی؟»

- «طالب هستم.»

- در شریعت پسر کیستی؟»
- «پسر آدمم.»
- «در معرفت پسر کیستی؟»
- «پسر کمالم.»
- «در حقیقت پسر کیستی؟»
- «در حقیقت، زمین مادرم و آسمان پدرم می‌باشد.»<sup>۲۱</sup>
- «درویش بر سر چه داری؟»
- «بر سر تاج دولت دارم»<sup>۲۲</sup>
- «بر پیشانی چه داری؟»
- «نور هدایت»<sup>۲۳</sup>
- «بر ابرو چه داری؟»
- «قلم قدرت»<sup>۲۴</sup>
- «در چشم چه داری؟»
- «نور وحدت»<sup>۲۵</sup>
- «بر گونه‌ها چه داری؟»
- «ایمان وحدت»<sup>۲۶</sup>
- «در گوش چه داری؟»
- «بانگ نبوت»<sup>۲۷</sup>
- «در بینی‌ات چه داری؟»
- «بوی بهشت»<sup>۲۸</sup>
- «در دست چه داری؟»
- «دست ولایت در دست دارم»<sup>۲۹</sup>
- «بر پای چه داری؟»<sup>۳۰</sup>

- «پایم در محشر، توان رفتن دارد»
  - «ز انوانت چه می کنند؟»
  - «ز انوانم در راه حق خدمت می کنند.»<sup>۳۱</sup>
  - «راستت<sup>۳۲</sup> چیست؟»
  - در راستم «gübün» است.
  - «در چپت<sup>۳۳</sup> چیست؟»
  - «در چپم کاتب است.»
  - «در پشتت چیست؟»
  - «در پشتم اجل<sup>۳۴</sup> است.»
  - «در مقابلت چیست؟»
  - «در مقابلم نصیب<sup>۳۵</sup> است.»
  - «جسدت را چند در است؟»
  - «دوازده در»
  - وجودت را چند رگ است؟
  - «۳۶۶ رگ»
  - «در مؤمن چیست؟»
  - «اقرار»
  - «در منکر چیست؟»
  - «انکار»
- آن که اینها بداند از زمین به آسمان خواهد رسید. ای والله.<sup>۳۶</sup> دوازده امام یاری تان دهند!<sup>۳۷</sup>

#### پاورقی‌ها: بخش ۴۲ «پرسش و پاسخ»

- ۱- نسخه از میر، بخش «پاسخ مشکلات»، صفحات ۱۰۹-۹۹
- ۲- نسخه حاجی بکتاش ولی، صفحه ۲۵۶
- ۳- نسخه از میر، صفحات ۱۰۹-۹۹
- ۴- این بخش «سلسله‌نامه» نام دارد و همه آن (به طور کامل) بسیار مفصل است.

- اختلاط: یکی شدن، قاطی شدن
- ۵ - این جمله (حدیث) در اصل به زبان عربی است.
- ۶ - نسخه حاجی بکتاش ولی، صفحات ۲۵۹-۲۵۶
- ۷ - نسخه از میر، بخش «خدمات‌های راه»، صفحه ۵۳
- ۸ - خدمات‌های راه، در نسخ مختلف به اشکال مختلف آمده است. این سخن در نسخه از میر به صورت «پادشاهی از پیغمبر بر جای مانده است»، آمده است. صفحه ۶۱
- ۹ - در نسخه از میر آمده است که «چراغ‌داری از حبیب انصاری بر جای مانده است»، صفحه ۶۱
- ۱۰ - در نسخه از میر آمده است که «طریق‌چی‌گری از عزرائیل بر جای مانده و مُلک از میکائیل»، صفحه ۶۱
- ۱۱ - نسخه از میر، صفحات ۸۴ - ۸۳
- ۱۲ - نسخه از میر، صفحه ۶۱
- ۱۳ - نسخه از میر، صفحه ۷۵
- ۱۴ - نسخه حاجی بکتاش، بخش «وصیت رسول»، صفحات ۲۲۲-۲۲۰
- ۱۵ - از منظر علویان آستان (درگاه) مقدس است.
- درگاه فاطمه است، محمد و در علی است. از پشت در بازگشتن نیز گناه است.
- ۱۶ - نسخه حاجی بکتاش، صفحه ۲۲۲
- ۱۷ - ستار: پوشاننده، پنهان‌کننده
- ۱۸ - در این مورد نیز روایات مختلفی موجود است. برای مثال جاوید سونار ویژگی‌های خرقه را این گونه برمی‌شمرد:
- ایمانش، مرشدش دل کسی را شاد کردن است. قلب و قبله‌اش پیر است. ظاهرش این است که هر چه در خفا کرده به پیر بازگوید.
  - باطن آن، ادب، سر حقیقت است.
  - غسل آن، ترک دنیا است. نمازش قناعت به حق خویش، بزرگی و پاکی است.
  - فرض آن، دیدار است.
  - دامن آن درویشی است.
  - درویش آن است که گر تمام دنیا نیست شود، او را دردی نباشد. درویش خود را نیست می‌داند. (سونار، a, g, e، صفحه ۱۶۲)
- ۱۹ - «درویش» به واقع «مرشد» است. مرشد آن است که تاج و خرقه پوشد و برای پوشیدن اینها باید خصایل آشکاری داشته باشد.

۲۰- ارواح اسفل: روح‌های دون پایه

۲۱- «زمین مادرم، آسمان پدرم» از مثل‌های کهن ترکی است.

۲۲- یکی از چیزهایی که بکتاشیان بر سر می‌نهند، تاج است. پرسیدن این سؤال به این خاطر است. این مفهوم در اینجا به مفهوم بزرگی، بلندمرتگی و نشاط روح است.

۲۳- به اعتقاد برخی، بر پیشانی نماز طاعت است. اطاعت از فرامین خداوند، انجام واجبات دینی و بندگی. این طاعت با آن که در تفکر اهل سنت موجود است، متفاوت است. اینجا تبعیت از خدا و علی منظور نظر است. (عصمت زکی ایوب اوغلو، تمام زوایای بکتاشی‌گری، استانبول، ۱۹۸۰، صفحه ۱۵۶)

۲۴- این سؤال به صورت «در خونم چیست؟» و پاسخش به صورت «فتح و قدرت» نیز آمده است. در اینجا فتح به معنای گشودن دل‌هاست، دوستی‌کردن با دیگران و افزونی یافتن عشق علی، به تنویر قلب انسان می‌انجامد. (عصمت زکی ایوب اوغلو، e ، g ، a ، صفحات ۱۵۷-۱۵۶)

۲۵- نور ولایت: به مفهوم نور بلندمرتگی و روشنایی ضمیر است.

آن که به مقام ولایت رسیده به تمامی قلوب نور می‌افکند و دارای مقام رفیعی است. نظر و نظرگاه او روشن است. (ایوب اوغلو، e ، g ، a ، صفحه ۱۵۷)

۲۶- [به جای «ایمان وحدت» می‌تواند «حکمت قرآن» باشد].

به اعتقاد طریقت‌ها، قلب مؤمن قرآن است. آن که مفاهیم قرآن را در دل دارد، مسلمان، مؤمن و معتقد راستین است. قرآن تنها برای خواندن و حفظ کردن نیست. بلکه برای نمایاندن راه خداوند، گسستن انسان از کژی‌ها و کاستی‌ها، تعالی روح و رستگاری است. از این روی مؤمن تمام دارایی‌اش قرآن و تمام افعالش بر اساس آن است.

در تصوّف دل، خانه خداست. نظرگاه اوست. از این جهت ارزش و ویژگی خاصی دارد. (ایوب اوغلو، صفحه ۱۵۸)

۲۷- بانگ نبوت، بانگ محمد:

فراخواندن پیامبر، محمد(ص) انسان‌ها را به اسلام و توحید، جدا از این معانی. این عبارت مفهومی دیگر را نیز در بردارد. سه نام، الله - محمد - علی، همچون (یک نام) بر زبان می‌آیند. (ایوب اوغلو، صفحه ۱۵۷)

۲۸- بوی جنت: بهشت جایگاه کسی است که به الله - محمد - علی ایمان دارد و از پیر تبعیت می‌نماید. در آنجا پیشوا علی است. علی آنجا ساقی کوثر است. به تمام اولیا و راستان از شراب‌های فرح‌زای جنت می‌بخشد. اما رسیدن به این بهشت براحته میسر نیست. بلکه باید از

علی پیروی کند، به کمال رسید و «عارف» شد. (ایوب اوغلو، صفحه ۱۵۷)

۲۹- دست ولایت: در بکتاشی‌گری، رهجوی باید رهبری داشته باشد تا دست او را بگیرد. در طریقت «ولی» کسی است که به درجه رفیعی رسیده و دیگران را دستگیری می‌نماید. دست او را، «دست ولایت» گویند که در رأس آنها حاجی بکتاش ولی قرار دارد. در علویگری نیز، چون ریشه طریقت علی است، او را شاه ولایت گویند. آن که می‌خواهد به قرب حق رسد و راه راست بپوید، دست علی را می‌گیرد، یعنی دست ولایت را. آن که این دست را نگیرد، در راه می‌ماند و به کمال نمی‌رسد.

۳۰- ایوب اوغلو معتقد است، در اینجا در پایم «ارکان مشایخ است» صحیح است. ارکان مشایخ: قوانین، بایدها و چگونگی‌های طریقت که توسط بزرگان وضع می‌شود. آنچه از زمان بنیان نهادن این اعتقاد توسط بزرگان آن پایه‌ریزی گردیده، ارکان، گفته می‌شود. تمامی فعالیت‌ها در علویت و وظایف بسته و مرتبط به «ارکان» است. (ایوب اوغلو، صفحه ۱۶۰)

۳۱- دم خدمت:

شخص در طی طریقی، باید وظایفی را که به وی محول گردیده، با علاقه و شوق انجام دهد. با قلبی گشوده و پذیرا. تحت امر پیر بودن، گسستن از خودپسندی و کبر، و کمال‌یافتگی است. در مقابل انجام خدمت، متوقع بودن و در چیزی امید بستن صحیح نیست. (ایوب اوغلو، صفحه ۱۵۹)

۳۲- راست، نشان خیر و بلندمرتبه‌گی مداوم است. مَلکِ نیکی و خیر اینجا قرار می‌گیرد.

۳۳- چپ، نماد شر است. در اینجا مَلکِ کاتب و نویسنده گناهان قرار می‌گیرد.

۳۴- اجل: مرگ در بکتاشی‌گری نیز همچون دیگر مکاتب یکی از فرامین خداوند است که از آن گریزی نیست. فرمان خداوند را با طیب خاطر باید پذیرفت و نباید از مقابل آن گریخت.

۳۵- نصیب:

علویگری راه «نصیب» است. هر آنچه از انسان گرفته شود یا به او بخشیده شود، همان را خواهد یافت. همه چیز انسان، تکامل او، (امیال و خواسته‌ها) خشنودی و خرد شدنش در گرو آن است. (ایوب اوغلو، صفحه ۱۶۰)

۳۶- نسخه حاجی بکتاش ولی، صفحات ۲۵۲-۲۴۷ در بخش‌های پراکنده و مختلف

۳۷- نسخه از میر، صفحه ۱۰۹



### مذهب شیعه

آنگاه که هنوز نام و نشانی از هجده هزار عالم نبود، نور محمد مصطفی و علی مرتضی بود. این دو نور تجلی یافتند و یکی شدند. عبدالله و ابوطالب دو کس بودند، اما بالواقع یکی بودند. نور محمد مصطفی از عبدالله و نور علی از ابوطالب به ظهور رسید. هیچ کس سر محمد و علی را نمی‌دانست. در آن زمان هفتاد و دو ملت دو دسته بودند. سی و شش دسته خوارج شدند، که ابوبکر و عمر، عثمان را برگزیدند. سی و شش دسته نیز به مذهب شیعه گراییدند. آنان علی را برگزیدند.

آنان که شیعه شدند، در همه چیز، چهار باب و چهل مقام و هفده ارکان، با محمد و علی یکی شدند. از یک در وارد می‌شدند و از یک در خارج می‌گشتند. بر سر یک سفره می‌نشستند و در یک ظرف می‌خوردند و می‌آشامیدند. بینشان پرده‌ای نبود و می‌گفتند: «این راه، راه شریعت محمد و علی است.» من و توئی در میانشان نبود. شیعیان، قوچان، گوسفندان، گاوان، خروسان و مرغانشان را از هم جدا نمی‌کردند.

اما خوارج، به این ارکان که از محمد و علی بود، اعتنا نمی‌کردند. آنان در چهار باب، چهل مقام هفده ارکان اعمالشان یکی نبود. (متحد نبودند).

به همین خاطر هر کس بر سفره خود می‌نشست، در ظرف خود غذا می‌خورد، و از در خود وارد و خارج می‌گشت.

پس حضرت رسول این احوال را دریافت. روزی هفتاد و دو ملت را جمع کرد. از پالان شتران منبر ساخت و بر فراز آن رفت تا وعظ و نصیحت نماید. حضرت علی را نزد خود فراخواند. بر فراز منبر سر آن دو از یک پیراهن نمایان شد. یک سر و دو پا شدند. و باز دیده شد که یک پا و دو سر شدند. آنگاه حضرت علی پیراهن شریف رسول (ص) را پوشید و از وی جدا شد. در این هنگام حضرت رسول (ص) فرمود:

«علی را چون من نور بدانید. من شهر علم و علی در آن شهر. علی در دنیا و آخرت

برادر من است. من و علی از یک گوشت، طاهر و باطنمان یکی است. هر که من ولی  
اویم، علی نیز مولای اوست.» روزی از غیب ندا آمد:

« ای شیعیان، مردمی شما را می‌خواند. بشتابید. آب روان گشت و ایستاد. نظر کرد و  
عاشق شد. گر دیدار حق را طلب نکنید چه حاصل خواهید نمود؟ آنگاه که برسید برای  
درمانتان، گوهری به شما بخشد. برسید. پیرم مرا در کوره عشق جوشاند. سهم خویش را  
بگیرید. اگر مؤمنید قلبتان و احساستان منزه باد و درون منکران، سیاه و پرتشویش  
باشد.»

آن ندا، این ابیات زیبا را برای شیعیان خواند و آیین و ارکان آن را برایشان خواند:

ای شفیع جمله جهان

آیا احمد مختار نیست؟

احمد، محمود، ابوالقاسم، آیا سرور اولیاء و انبیا نیست؟

جبرئیل امین سلام حق تعالی را به او رساند.

آیا او در غزوة بدر وعظ نکرد؟

بر روی منبر رفتند و یک جامه پوشیدند.

«لَحْمُكَ لَحْمِي» را آیا در وصف علی نگفت؟

با محبت کمرش را بست، مربی و مصاحب شدند.

آیا این گفتار ارکان رسول حق نیست؟

اهل طریقت کمر بیعت بستند

آیا یکی سلمان و یکی قنبر نبود؟

شک نکنید به حدیث «لَحْمُكَ لَحْمِي»

آیا گوهر آنان یکی نیست؟

ماهی شو در این دریای گوهر آماناً و صدقنا

آیا امام اقرار مؤمنان نیست؟

سید هدی علی المرتضی

هم ساقی کوثر، هم Ridvan بهشت نیست؟

باب رسول امیرالمؤمنین

آیا در تمام راه‌ها رهبر نیست؟  
در گهواره و در خواب حمله می‌برد بر اژدها  
آیا با این وصف، او حیدر کرّار نیست؟  
بوسید حبیب خدا را، گفت: « ای نور چشم من، پسران اسدالله شبیر، شَبْر، امام زین  
العابدین، سرور دین محمّد باقر و امام جعفر نیستند؟  
(وبعد) امام موسی کاظم، علی موسی‌الرضا، شاه تقی و هم علی‌النقی حسن عسگری  
نیستند؟  
و در آخر امام مهدی صاحب‌الزمان صلوات الله علیهم اجمعین آیا مخلوقات بر آستان  
(در انتظار) او کمند؟  
از رحمت و از درگاهش یاد کن..  
از مذهب شیعه این را برای آنها خواند. راه محمّد و علی آشکار شد.  
چهار باب و چهل مقام، هفده ارکان بیان شد. از آن زمان ارکان برای اولیاء بر جای  
ماند. اهل معرفت و جان‌های عارف و صوفیان که این معارف می‌دانند و تمیز می‌دهند  
اهل کامل‌اند. جاهل در حکمت اینها حیران می‌ماند.  
حال به حرمت این آیات از درگاه و دیوان و دیدارش محروم ننماید. الله، الله، الله  
خداوند بی‌نیاز (غنی)...

### فقرنامه احمد ساوهای (یسوی)

و اما بدان که کوچک سفره پیامبر، سرور مشایخ، سلطان اولیاء، دلیل صاحبان تقوا، سلطان انبیاء (ص)، سلطان حاج احمد ساوهای (یسوی) در رساله خویش چنین می‌فرماید: پس از ما، آنگاه که آخرالزمان نزدیک شود، مشایخی ظهور می‌کنند که شیطان لعنه الله علیه از آنان درس می‌گیرد و همه خلق با آنان دوستی کنند و (آنان) تنها مریدان خود را اداره کنند.

آن مشایخ از مریدانشان به آز و طمع چیزهایی درخواست می‌کنند و کفر می‌ورزند، اهل بدعت را نیک پندارند و اهل سنت را منفور. به علم شریعت عمل نمی‌کنند و به نامحرم نظر می‌کنند. به زستی عادت کرده‌اند و وظایف یک شیخ را دیگرگون می‌بینند. آنها هم خودشان و هم مریدانشان از دین خارج شده‌اند. آنها مریدانشان را به شکل نکوهیده‌ای در آستان‌ها مملو (جمع) می‌کنند و از ایشان مساعدت می‌گیرند.

و اگر برخی مریدان چیزی به آنها نبخشند می‌رنجد و می‌گویند: «من به تنگ آمده‌ام، خدا هم به تنگ آمد.» شیخ آن است که وقتی مساعدت می‌گیرد به تنهایی نخورد و الا مردار خورده است. اگر جامه ای بپوشد (از آن مال) خداوند نماز او را قبول ننماید. و اگر از مساعدتی که گرفته بخورد، حق تعالی در جهنم عذاب سختی به او خواهد داد. چنین شیخی اگر به انسانی اعتقاد داشته باشد کافر می‌شود. این‌گونه مشایخ ملعون‌اند. فتنه آنان از دجال بدتر است. اینان از شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت دور گشته‌اند. ای طالب اگر بخواهم حق مطلب را ادا کنم باید بگویم، به پیری دست بده که عارف به خداوند باشد، به اسرار طریقت واقف باشد، با معانی حقیقت آشنا باشد (در درک معانی حقیقت به پختگی رسیده باشد، دریای بیکران معرفت باشد).

به چنین پیری دست بده تا سعادت مند گردی. اگر مرید علم شریعت نداند، به او علم شریعت بیاموزد، علم و احوال طریقت و جهت حقیقت را به او نشان دهد. معارف الهی را به زیبایی تشریح کند. شیخ ذوالنون مصری که رحمت خدا بر او باد، فرموده است، که مرید تا چهل سال خدمت پیر نکند، مقام شیخیت، فقر و درویشی به او نمی‌رسد و خرجه پوشیدن لایق او نمی‌شود.

حضرت سلطان احمد ساوهای فرموده است: آنکه ادعای پیری و شیخیت دارد تا وقتی چهل سال خدمت پیر نکند، مقام شیخیت لایق او نمی‌شود و اگر مرید بگیرد، آن مرید از دین خارج شده است.

آنکسی که ادعای درویشی دارد، نخست باید اطاعت حق کند، به فرامین شریعت عمل نماید، باطل و بدعت را رها سازد. شبها نماز بخواند و روزها خدمت کند، که اگر این دو نکند ادعای شیخیت او و اعمالش باطل می‌گردد. اگر توبه نکرده از دنیا برود، حق تعالی در جهنم به او عذاب سخت دهد.

ای درویش اگر آن کسان ( آن مشایخ که ذکرشان رفت) زاهد ریاکار، عابد عاشق، صوفی زبان‌باز، درویش آواره باشند، صوفی‌گری آنان مردار، اعمالشان فساد و مریدانشان مرتداند. اینگونه صوفیان، صوفی‌گیشان خودسرانه، درویشی‌شان آزمندی، نیتشان فتنه، راهشان غیرمباح، صفتشان بدعت، نتیجه فعلشان بدیختی، سرشان خیانت و غسلشان جنابت است.

و کلمه حقیقت این است (لا اله الا الله بقدرته محمد رسول رساله)

ای درویش، آنکه به حضور مشایخ رسد و فقرش را قبول نماید، سخنانش روا باشد، احکام و ارکان بدانند، خواسته‌های خویش را ترک کند، نفسش را به مدد مجاهده خرد کند، به قضا رضا و در بلا صبور باشد، شکر نعمت گذارد و قناعت پیشه کند. به آموزه‌های علما توجه کند و عمل نماید و امر خدای تعالی را به جای آورد، آنگاه نام درویشی برآزنده او می‌شود. به آموزه‌های علما توجه کند و عمل نماید. اما اگر ادعای شیخیت کند و به اینها پایبند نباشد؛ در روز قیامت چهره‌اش سیاه می‌شود. از آنها به خدا پناه می‌برم.

مرتبه فقر، مرتبه رفیعی است که دست هر کس به آن نمی‌رسد.

قدرت از حق برای ما فرمان شد

در دریای بیکرانه تنها ماندم ای دوستان

ربِّ قادرم در آن دریا فرمود:  
حمد و ستایش برای خداست. از سلامت خارج شدم ای دوستان سال‌ها زندگی کردم  
عمرم تمام شد، به آسمان پرواز کردم  
کاسه‌ام لبریز شد، عقلم حیران شد، در راه ماندم  
با شیطان نفس و آرزوهایش بسیار نزاع کردم  
از مقام صبر و رضا گذر کردم  
در نه سالگی چون غبار پراکنده شدم. در ده سالگی سمت راستم خیره شدم.  
در یازده سالگی نفسم را مهار کردم  
از مقام فقر و رضا گذر کردم ای دوستان  
در دوازده با ارواح سخن گفتم، حوریان می‌آمدند و بر من سلام می‌کردند  
از شربت رازه ساقی به من ارزانی داشت  
از آن برگرفته و نوشیدم ای دوستان  
در سیزده سالگی در دریای موج غوطه‌ور شدم  
گوهر معرفت جمع‌آوری کردم  
چون پرواز و آغازیدم،  
از خود رفتم و مدهوش شدم، حیران شدم  
چهارده سالگی چون خاک حقیر شدم  
هو هو می‌گفتم و اشک می‌ریختم  
قیمت شش هزاری را به یک فروختم  
از آن پس قناعت پیشه کردم ای دوستان  
در پانزده سالگی به درگاهش روی کردم، از گناه خویش توبه نمودم  
به حق گردن نهادم  
جبرائیل به رسول وحی آورد، آیت آورد، ذکر آموخت  
جزء و کل، پدرم خضر مرا به این راه انداخت  
از آن پس دریا شدم و لبریز

به گشت و گذار در شریعت پرداختم  
 به گفتن گلزار طریقت یافتم  
 در بازار حقیقت گم شدم درهای معرفت را گشودم  
 پیر مغان شربت الست نوشاند  
 (حاج احمد) به درون و بروم جهت داد  
 گوهر (مروارید) طلبگی را پخش کردم ای دوستان  
 نهایت این که مقام، مقام انبیاء، عرفا و عاشقان است. بالاخص از مقام‌های حضرت  
 رسول اکرم (ص) است. یعنی الفقرُ فخری.  
 و فقر را نیکو دیدن از ایمان است و فقر را خواری دانستن کفر است. چنان که پیامبر  
 (ص) فرموده‌اند: حب الفقر من الایمان و بُغض الفقراء من الکفر  
 اما مرتبه فقر و حرمتش از هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین متعالی‌تر است.  
 چنانکه حضرت رسول اکرم (ص) فرموده‌اند:  
 حرمة الفقراء المؤمنین اعظم عندالله من سبع السموات و الارضین.  
 ای درویش، اگر کسی از پی مال دنیا رود، تا ابدیت لعنت خدای تعالی بر اوست و اگر  
 فقر را خوار و حقیر بیند، خدا عذاب سختی به او خواهد داد. این حرکت از مؤمنین سر  
 نمی‌زند و خاص منافقین است.  
 حضرت علی رضی الله عنه، روایت می‌فرماید که درویشی چهل مقام دارد. اگر  
 درویشی اینها بداند و به آنها عمل نماید، درویشی مخلص می‌شود و اگر نداند و فرا نگیرد  
 مقام درویشی بر او حرام می‌شود و آن فرد جاهل است. از آن چهل مقام، ده مقام، مقام  
 شریعت است، ده مقام، مقام طریقت است، ده مقام، مقام معرفت، و ده از آن حقیقت.

### ده مقام شریعت اینهاست:

اول: ایمان به یگانگی خداوند، به صفات و به ذات او.

دوم: نماز خواندن

سوم: روزه گرفتن

چهارم: دادن ذکات  
پنجم: حج رفتن  
ششم: به نرمی سخن گفتن  
هفتم: علم‌آموزی  
هشتم: سنت رسول (ص) به جای آوردن  
نهم: امر به معروف  
دهم: نهی از منکر

### ده مقام طریقت:

اول: توبه. دوم: دست‌دادن به پیر. سوم: عفو. چهارم: رجاء یعنی امید به رحمت خداوند.  
پنجم: ورد رکعات (Vird-i-Erket) ششم: خدمت پیر کردن. هفتم: صحبت به اذن پیر.  
هشتم: پند دادن. نهم: تجرید. دهم: تفریط.

### ده مقام معرفت:

اول: فنا. دوم: قبول درویشی. سوم: تحمل. چهارم: خواسته‌های نیک و حلال. پنجم:  
کسب معرفت. ششم: بنیان طریقت و شریعت را استوار نمودن است. هفتم: ترک دنیا.  
هشتم: گزیدن آخرت. نهم: مقام هستی و وجود را شناختن. دهم: دانستن اسرار حقیقت

### ده مقام حقیقت:

اول: خاکسار شدن. دوم: شناخت خیر از شر. سوم: قناعت پیشگی و دست‌دراز نکردن  
برای لقمه‌ای.  
چهارم: لقمه خویش دادن در راه رضای خدا. پنجم: کسی را نرنجاندن. ششم: فقر را  
انکار نکردن. هفتم: سیر و سلوک. هشتم: سر دیگری نگه‌داشتن. نهم و دهم: مقام  
شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت شناختن.  
شیخ حسن بصری (رحمه الله علیه) روایت می‌کند که حضرت رسول (ص)، برای علی  
(ع) چنین نقل کرده است که در شب معراج، به فرمان حق تعالی، حضرت جبرائیل (ع) او  
را به هفت طبقه آسمان برد. حضرت رسول (ص) هفت طبقه را گذراند و از قدرت خداوند



عزیز و جلیل عجایب بسیار می‌بیند. از حضرت رب الارباب ندا آمد که:  
« ای سرور پیامبران، به پایین بنگر!» حضرت رسول اکرم به پایین می‌نگرد و صورت‌های عجیبی رؤیت می‌نماید که توضیح چگونگی‌شان در زمین و آسمان نمی‌گنجد. در آن دم حیران می‌ماند و می‌فرماید: «یا رب العالمین آن صورت‌ها چه بود که دیدم؟ آیا هوش از سرم به در شده؟» از حضرت رب العالمین ندا می‌آید که: « آن صورت فقر است. ای محمد اگر آرزوی وصال مرا داری فقیر شو و اگر دیدارم را آرزومندی، ریاضت کش تا به دیدار جمال من مشرف شوی. و هر که تمنای دیدار دارد، هر چیز غیر حق بر او حرام است.»

صورت فقر در آسمان است، صحابه صورت فقر را دیده‌اند و مشایخ در تعبیر آن صورت سخنان بسیار رانده‌اند. حضرت علی (ع) می‌فرماید: « آن شب که حضرت محمد (ص) از معراج بازگشتند، در چهره مبارکشان نوری دیدم. که از آن نور هجده هزار عالم بر من آشکار شد. آن زمان گفتم یا رسول الله، امروز نوری در صورتتان دیدم افزون‌تر از روزهای دیگر. حضرت رسول (ص) فرمودند: « آن شب در معراج، در حضور رب العالمین صورت فقر را دیدم و از شراب عشق نوشیدم» حضرت علی در پاسخ می‌فرماید که من نیز این حال را آرزو دارم.

حضرت رسول (ص) از شراب عشق به من نیز جرعه‌ای نوشاند و من از خویش بی‌خود شدم. در آن احوال، هر آنچه پیامبر رؤیت نموده بود. بر من نیز آشکار شد. حضرت رسول فرمودند:

« ای علی، فقر، ده مقام، ده نور، ده راه و ده موقعیت دارد» پس به این ترتیب فقر را چهل مرتبه است.

آن ده مقام یکی مقام قناعت است، آنطور که رسول اکرم (ص) می‌فرماید:  
الساعه کنزٌ لایغنی. یعنی قناعت گنجی است که پایان نمی‌یابد. هنگام مرگ مال دنیا برای انسان سودی ندارد.

دوم: مقام فقر، تحمل مصائب و بلاهاست.

سوم: مقام شیفتگی در بندگی خداست.

چهارم: عذاب است (همچون ایوب شدن)

پنجم: مقام غیرت است.

ششم: ریاضت است.

هفتم: گشادگی است.

هشتم: محو شدن.

نهم: سوخته دلی و دهم: مقام عزت در نزد پروردگار.

و ده نور فقر یکی نور صدق است.

دوم: نور صبر که حضرت رسول (ص) در مورد آن می‌فرماید: «الصبر کنز من کنوز الجنة»

یعنی صبر از خزائن بهشت است. سوم نور شکر است. چهارم نور فکر است. پنجم نور ذکر است. ششم نور نماز. هفتم نور روزه. هشتم نور ایمان. نهم نور صدقه. دهم نور روح پاک.

و ده راه فقر یکی توبه است. دوم دوری از گناهان. سوم پشیمانی از اعمال زشت. چهارم غیرت. پنجم حقارت و زاری است. ششم یاری خدا. هفتم برگشتن از راه‌های کفر. هشتم ذاکر بودن. نهم تفکر و دهم فناست.

و ده مقام آن. حکمت، عدل، عقل، حلم، حیات، عزت، احسان، ستار (بودن)، امانت، تسلیم.

شیخ شهاب الدین (الله سر او را تقدیس فرماید) می‌گوید: «برای درویشی این چهل شرط را باید شناخت و دانست. به اینگونه انسانی صوفی می‌گویند.» سلطان احمد کبری می‌گوید: «هفتاد سال زندگی کردم، چهل سال سفر کردم، هفت سال حج گرفتم، هزار بار ختم قرآن نمودم، هفتاد بار رسول اکرم (ص) را در رویا دیدم، بر چهره مبارکش نظر کردم. این چهل مقام را به من آموختند و من نیز عمل نمودم.»

شیخ شهاب‌الدین، رحمت خدا بر او باد، فرمود که از این چهل مقام، ده مقام، مقام شریعت است ده مقام، مقام طریقت، ده از آن حقیقت و ده از آن معرفت.

هر صوفی، درویش و فقیر این چهل مقام بداند و بدانها عمل نکند، آنگاه ادعای صوفی‌گری، شیخیت و فقر نماید، دروغ گفته است.

اگر به صوفی تمام نعمات دنیوی را دهند، نشان کفر اوست و اگر نعمات آن جهانی دهند نشان مؤمن بودن اوست. صوفی، رنج و سختی و مصیبت را بر خود روا می‌داند. اگر صوفی در خلوت باشد، به ذکر حق تعالی مشغول می‌شود و اگر در حضور خلق باشد، به

امر شریعت مشغول می‌شود و اگر در حالت عجز و ناتوانی باشد صبوری می‌کند. صوفی به قدر نیاز می‌خورد که در شبهه نیفتد. اگر صوفی نعمت دنیا طلب کند، صوفی نیست و اگر با دعا و تضرع بلا و سختی را تحمل نماید، صوفی راستین است.

شیخیت مقام مجاهده است. اگر به صوفی بلائی رسد، آه و آه نمی‌کند و صبر می‌نماید و اگر نفس صوفی آرزوی نعمت کند به خواسته نفس نمی‌رسد. اگر صوفی گرسنه و برهنه باشد باز هم خشنود است و غیر از صبر به راه دیگر نمی‌رود. او به ده مقام شریعت و ده مقام طریقت تسلیم است. یعنی آنگاه که بلا و مصیبت به صوفی می‌رسد، خود را با جان و دل تسلیم می‌کند. صوفی خوراک و آشامیدنی اش را از خلق تقاضا نمی‌کند. بر زیرانداز زمخت نشیند. روزها روزه، شب‌ها به نماز می‌ایستد و قرآن تلاوت می‌کند.

### « نظم »

بعد از روز خواهم مرد، رها خواهم شد.

قرآن بخوان، تلاوتش را ترک مکن

اگر صوفی‌ای، خوراکی بخورد و البسه‌ای پوشد و نیتش عبادت باشد و غیراهل محبت در کسی نگراید.

صوفی باید با اخلاص باشد، شب‌ها نماز نافله را ترک ننماید، در عفو و رجاء باشد. و اگر برای تظاهر و خودنمایی در حضور خلق عبادت نماید، عبادت پنجاه ساله‌اش را به ذره‌ای ناچیز فروخته و این عمل قبیح در نزد خداوند عزیز و جلیل مقبول نخواهد بود.

بایسته است که صوفی قدم در راه راست گذارد. سخن راست بگوید که نفس صوفی در بند است و میل به دنیا نمی‌کند. صوفی اگر میل داشته باشد: خدا را در می‌یابد، اگر به آتش بنگرد حق را ببیند، اگر به بالا بنگرد حق ببیند، به پایین بنگرد حق ببیند، اگر بنشیند، به چشم، حق را مشاهده کند و این صوفی مقام علم‌الیقین و عین‌الیقین را دریافته است.

اگر به چشم سیر به بالا بنگرد، عرش ببیند و اگر به پایین بنگرد تا تحت الثری و هفت طبقه زیرین زمین را خواهد دید. حتی ماهیان دریا و آن گاو نر(که زمین) بر دوش دارد. و دیگر حجاب و پرده‌ای نمی‌ماند.

و اگر به چشم حق‌الیقین نگرد به کنه مخلوقات و مصنوعات پی خواهد برد و در

آفرینش آنان حق را مشاهده خواهد نمود. و این معرفت، معرفتی قطعی و بی‌شبهه خواهد بود. دنیا و آخرت در همّت چنین صوفی ای نمی‌گنجد و تمام نعمات بهشتی به چشم او هیچ است.

اگر صوفی روی به درگاه پروردگار بگوید بار خدایا! گناهانم را ببخشای. خداوند خواسته او را رد نمی‌نماید. چنین صوفی از شوق پروردگار آب می‌شود و می‌گرید. رضایش رضای پروردگار است و دل به مال و فرزند ندارد. جایگاه او در مزار یا در بهشت نیست که در بارگاه خدای تعالی است. چنین صوفی آن هنگام که ندای حق شنود اندیشه در جان خویش نکند، به نکیر و منکر و به قیامت نیندیشد، به حوریان و زیبارویان نظر نکند. چنین صوفی کسی است که از شهوت و نفسانیت میراً گشته، از آفت‌های درون دوری گزیده و نسبت به هر چیز سرد گشته. رفتارش تهذیب یافته. درونش پخته و چشمانش بر هر دو دنیا فرو بسته و ضمیرش نورانی گردیده است.

این‌ها همه هشتاد مقام است.

ای درویش هر یک از این مقام‌ها از آن یک پیامبر است.

اولین مقام از آن حضرت آدم، درود بر او باد، و آخرین آنها از آن حضرت محمد مصطفی (ص) است. سلطان مشایخ، حضرت حاج احمد ساوه‌ای، رحمت خدا بر او، می‌فرماید که اگر کسی هفتاد علم ادب نداند و هفتاد مقام طی نکند، آنگاه دعوی شیخیت نماید، در حال کافر می‌شود.

شیخ سری سَقَطی، رحمت خدا بر او، می‌فرماید:

فقر یک کوه است، کوهی که معدن تمام چیزهای باارزش است.

شیخ المشایخ، الله تعالی، روح او را تقدیس نماید، فرموده است:

فقر، دریایی است که کرانه ندارد و انتهای آن جز بر محمد مصطفی (ص) بر کسی پیدا نیست.

سیدالطائفه، حضرت جنید بغدادی می‌فرماید:

فقر همچون تپه‌ای است.

سیداحمد کبری می‌فرماید: فقر نور خداوند است. هر کس لایق آن نور شود عشق، از عشق او کمال می‌یابد. شیخ احمد می‌فرماید: فقر تاج دولت است. هر که آن تاج بر سر نهد، سلطان دو جهان خواهد بود.

شیخ شقیق بلخی، درود خدا بر او، می‌فرماید:  
فقر آتش است. بر جان هر که افتاد، وجودش زر شد.  
شیخ احمد جم (جام) می‌فرماید: «فقر شراب است. هر که قطره‌ای از آن نوشید تا  
قیامت رخ بر زمین نهاد و مست شد.  
شیخ قطب‌الدین حیدر می‌فرماید:  
فقر جذبهٔ پروردگار است. هر که را گیرد، مراد دو جهان حاصل کند.  
حاج عبدالله حیدر می‌فرماید:  
فقر هدایت الهی است. هر که آن ره بشناخت، پادشاهی یافت.  
شیخ منصور حلاج می‌فرماید:  
فقر، دیدار حق تعالی است، هر که دید، ندید.  
لقمان سَرخسی گوید: فقر شاهین همّت است، در هر که منزل کند او را به عرش  
خواهد رساند.

و اما سخنان مشایخ اینگونه است:

فقر درختی از باغ وصلت خداوند است. شاخهٔ آن درخت عقل است. ریشه‌هایش  
هدایت، میوه‌اش خیر و جوانمردی است، سایه‌اش قناعت و رایحه‌اش شوق. برگ آن بر  
هر که افتد کار نیکو کرد. و هر که از میوه‌اش بخورد حیات جاودان یابد. اگر کس  
رایحه‌اش را استشمام نماید، مست و حیران شود. گر کسی در سایهٔ آن قرار گیرد،  
خورشید حقیقت بر او بتابد.

ای درویش، فقر شش ادب دارد:

اول: سکوت در مقابل سخن نیک یابد

دوم: سکوت در حضور پیر و بی‌اذن او سخن نگفتن

سوم: از کسی نرنجیدن و آزرده نشدن

چهارم: خدمت به عام و خاص

پنجم: کشتن نفس

ششم: خواسته‌های فانی و بی‌دوام را ترک کردن.

از فقر پاکیزه‌تر چیزی نیست. فقر قربت است، گرسنگی است.

فقر هشت مقام دارد:

اول: توبه. دوم: عبادت. سوم: عشق. چهارم: صبر. پنجم: شکر. ششم: رضا. هفتم زهد. هشتم عرفان. اولین آن از حضرت آدم بر جای مانده. دومین آن از حضرت ادریس. شوق و عشق از حضرت ابراهیم، صبر از حضرت ایوب. رضا از حضرت موسی، زهد از عیسی و عرفان از حضرت محمد مصطفی (ص) بر جای مانده است. و فقر هفت مرتبه دارد:

جوانمردی، سپاهی‌گری، غریبی، خرقه، صبر، قناعت و توکل.

جوانمردی از حضرت علی برجای مانده. سرداری از حضرت سلیمان، غریبی از یحیی و قناعت از محمد مصطفی (ص).

هر درویش این هفت مقام نداند و یا بداند و عمل نکند، شیخ و یا مرید شدن بر او حرام می‌شود. ای درویش، هر آنچه در این فقرنامه مکتوب شده، براساس کلام خداوند، حدیث پیامبر و یا اجماع امت است.

هر طالب به این وصایا عمل نماید و به راه راست رود، دنیا و عقبی را به سهولت گذراند. و اگر عمل نکند نتیجه کار خویش بیند و پشیمان شود و در آخرت مهجور ماند.

هر درویش که این چهل مقام نداند و به آنها عمل نکند از شیطان است.

اول: مقام سکوت است. دوم: لاهوت. سوم: ناسوت. چهارم: جبروت.

مقام جبروت، مقام شریعت است. مقام ملکوت، مقام طریقت است. مقام لاهوت، مقام معرفت است و مقام ناسوت، مقام حقیقت است.

به فضل الهی و لطف بی‌کرائش فقرنامه به پایان رسید.

## منابع

- ۱- بویروک، آی تکین، صفر، آنکارا ۱۹۵۸
- ۲- بویروک، بوزکورت، فوآد، استانبول ۱۹۸۲
- ۳- بوزکورت، فوآد، تطبیق علویّت با زمان، استانبول ۲۰۰۰
- ۴- اروز، محمد، علویگری و بکتاشی‌گری در ترکیه، استانبول ۱۹۷۷
- ۵- ایوب اُغلو، ذاکر عصمت، بکتاشی‌گری، استانبول ۱۹۸۰
- ۶- گولپینارلی، عبدالباقی، "Bir Kita Biyat"، تموز (ژوئیه) ۱۹۳۶
- ۷- گولپینارلی، عبدالباقی، تاریخ اسلام از نظر سوسیالیسم، استانبول ۱۹۷۵
- ۸- گولپینارلی، عبدالباقی، تشیع، استانبول ۱۹۷۹
- ۹- هانچرلی اُغلو، اُرهان، قاموس عقیده، استانبول ۱۹۷۵
- ۱۰- کوپرولوف محمدفوآد، متصوفه نخستین در ادبیات ترکیه، آنکارا ۱۹۷۷
- ۱۱- نویان، بدری، تمام زوایای بکتاشی‌گری - علویگری
- ۱۲- اوزت علی، جاهد، پیر سلطان ابدال، استانبول ۱۹۷۸
- ۱۳- سونار، جاوید، ملامی‌گری و بکتاشی‌گری، آنکارا ۱۹۷۵
- ۱۴- طبری، تاریخ ملل و حکومت‌ها (جلد IV)، دانشیار اوگان، ذاکر قدیری و تامیر احمد، استانبول ۱۹۹۲
- ۱۵- بیلماز، عبدالرحمن، آداب تخته‌چیان، آنکارا ۱۹۹۸

## نگاهی به احوال و آثار فوآد بوزکورت

بیستم اکتبر ۱۹۴۶ متولد شد.

در دانشگاه آنکارا، دانشکده‌ی زبان، تاریخ و جغرافیا رشته زبان و ادبیات ترکی را به پایان رسانید. در سال ۱۹۶۹ در دانشگاه گوتینگن آلمان از دانشکده ترک‌شناسی درجه دکتري گرفت. در سال ۱۹۷۵ به‌خاطر تحقیقاتش در افغانستان و روی لهجه قزاق‌ها درجه فوق دکتري گرفت و در ایتالیا، آلمان و هلند ده سال به تدریس پرداخت.

مدتی در دانشگاه آک دنیز، در بخش زبان و ادبیات ترکی در مقطع دکتري تدریس کرد. وی بالغ بر ۳۰ عنوان کتاب دارد. از آنها می‌توان به: زبان ترکی (۲۰۰۵)، دین ترکان، دستور زبان معاصر ترکی و الفبای ترکی اشاره کرد.

از آثار مهم او می‌توان به کتب:

در خصوص علوی‌گری

بویروک ۱۹۸۲

ابعاد اجتماعی علوی‌گری (۲۰۰۵)

سماع در علوی‌گری معاصر (۲۰۰۵)

و آثار دیگری پیرامون فولکلور، آداب و رسوم علویان اشاره کرد.

بویروک در سال ۱۹۸۸ در هامبورگ آلمان تحت عنوان «فرمان»\* به چاپ رسید.

---

\* «Das Qeböt»